

الكتاب: چهارده نور پاك (فارسي)

المؤلف: دكتور عقيقي بخشايشي

الجزء: ١٢

الوفاة: معاصر

المجموعة: مصادر سيرة النبي والائمة

تحقيق:

الطبعة: الأولى

سنة الطبع: تابستان ١٣٨١

المطبعة: بهار

الناشر: انتشارات نويد اسلام

ردمك: ٩٦٤-٦٤٨٥-٩٧-٩

ملاحظات: ج ١٢ : ١٤ نور پاك ، زندگي امام هادي (ع) (فارسي)

۱۴ نور پاك (عليهم السلام)
۱۲. زندگى امام هادى (عليه السلام)
دکتر عقیقى بنخشایشى

(۱۵۴۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(۱۵۴۲)

دفتر نشر نوید اسلام
مؤسسه انتشارات نوید اسلام
۱۴ نور پاك (عليهم السلام)
زندگی امام هادی (ع)
ناشر: انتشارات نوید اسلام / حروفچینی و صفحه بندی: متین نگار
انتشار: تابستان ۱۳۸۱ / نوبت چاپ: اول
لیتوگرافی: اهل بیت (ع) / چاپ: بهار / صحافی: الجواد
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۵۵۰ تومان
شابك: ۹ - ۹۷ - ۶۴۸۵ - ۹۶۴
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.
نشانی:

تهران، رو به روی دانشگاه، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاك ۶، انتشارات
فراهانی / ۶۴۰۵۹۳۲
قم، پاساژ قدس، طبقه همکف، پلاك ۱۱۱، انتشارات نوید اسلام / ۷۷۴۳۴۶۲
تبریز، سازمان تبلیغات اسلامی / ۹ - ۵۲۷۲۰۰۳
مشهد، انتشارات علیزاده / ۵۰۳۳۲

شناسنامهء مبارك امام هادى (ع)
نام مبارك: على (ع)
كنيهء شريف: ابوالحسن الثالث
القاب مبارك: الهادى، النقى المتوكل
نام پدر بزرگوار: محمد (ع)
نام مبارك مادر: سمانهء مغربيه
تاريخ ولادت: ۱۵ ذى الحجه ۲۱۲ هجرى
سال شروع امامت: ۲۲۰ هـ. ق
سن شروع امامت: ۸ ساله
مدت امامت: ۳۳ سال
مدت عمر مبارك: ۴۲ سال
تاريخ شهادت: ۳ رجب سنه ۲۵۴ هـ
علت شهادت: طعام زهرآلود / به دست متوكل عباسى
محل دفن: سامراء
تعداد فرزندان: ۴ پسر و ۱ دختر
حکام وقت: متوكل، معتز، منتصر و معتمد

پیشگفتار...

بسمه تعالی

پیشگفتار

میلاذ امام (علیه السلام)

سحرگاه روز ۱۵ ذیحجه هنگامی که خورشید اشعه تابناك خود را بر روی زمین
مگسترد،

مولود مسعود خاندان رسالت حضرت امام علی النقی (علیه السلام) دیده بر جهان
گشود. نوزادی

که عمر خود را در راه اعتلای تعالیم ارزنده اسلام مصروف داشت و باعث
سربلندی و

افتخار اسلام و مسلمین گردید. او در پیشبرد هدفهای الهی از هیچ نوع کوشش و
فعالیت

و مجاهده، مضایقه نمود. و در تیره ترین دورانهای اختناق خلفای عباسی همانند پدر
بزرگوارش، به توسعه و گسترش آئین اسلام پرداخت، و اصالت تعالیم اسلامی را از
گزند

حوادث و آفات محفوظ داشت.

او از همان دوران نوجوانی، از هنگامی که در مکتب پدر بزرگوارش درس علم و
معرفت

مآموخت به راهنمایی و ارشاد مردم میپرداخت و در مکتب عالی دانش و فضیلت
خود، گروههایی از علاقه مندان و ارادت ورزان خاندان نبوت را میپروراند. او در
عصر

خود در دانش و فضیلت و شرف انسانی، و مجاهدتهای اسلامی، نظیر و همتا
نداشت،

علاقه مندان همچون پروانه، گرد شمع وجودش مگشتند و از خرمن علم و دانش او
بهره‌ها میگرفتند.

سال ولادت

دهمین ثمرهء باغ امامت، و دوازدهمین نهال عصمت و طهارت، نخستین فرزند
برومند

پیشوای نهم در سال ۲۱۲ هجری در یکی از محلات مدینه، در محلی به نام " صریا دیده "

به جهان باز گشود و به زیباترین نامی که در آن خاندان علوی، سابقه دیرین و خوش خاطره‌ها داشت، موسوم گردید. پدر ارجمندش برای وی، نام " علی " را برگزید. او که

همانند جد بزرگوارش علی بن ابیطالب (علیه السلام) مأموریت دفاع از اسلام و احیای حقوق

مسلمانان را از جانب پروردگار عالم به عهده داشت، به این مولود مسعود، همان کنیه

جدش بر وی، انتخاب شد و به " ابوالحسن "، موسوم گردید که در نهایت با افزودن " ثالث " و

سومی بر آن متمایز مگردید آن چنان که امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام) نیز با دومین

ابوالحسن دودمان امامت مشخص مشد. ولی لقب " ابن الرضا " درخشان‌ترین عنوان و

شهرت او و دیگر پیشوایان معصوم بعدی بود که آن روزها همچون ستاره ای تابان، در

میان دهها القاب دیگر بر تارك وی مدرخشید.

از دیگر القاب آن حضرت متوان: هادی، ناصح، عالم، فقیه، امین، عسکری، دلیل، فتاح،

متوکل، نقی، مرتضی و... را نام برد. چنان که امروز بیشتر دوستان و شیعیان، او را با لقب

" هادی، هدایتگر " می‌شناسند. حضرتش، تحت تربیت‌های الهی و معنوی پدر، هفت سال و اندی زندگی کرد و بعد از وفات پدر، درخشان‌ترین و شامخ‌ترین چهرهء

اسلام بود

که مشکلات فقهی و علمی مردم مسلمان را با دانش و بینش خود، حل و فصل منمود.

مادر

مادر عزیز و مهربانش، بانوی با فضیلت و پارسا و دانشمندی بود در نهایت فداکاری و

دلسوزی. او یکی از بانوان صالح و درستکار روزگار خود محسوب میگشت به حدی که

خود امام درباره او چنین مفرماید:
" مادرم، عارف و آشنا به مقام امامت و ولایت بود. او با عنایت و لطف پروردگار
اهل رحمت
و بهشت است. هرگز فریب شیطان و مکر و کید تجاوزکار و ستمگر را به خود
ندید و از نظر
رتبه و مقام، کمتر از مادران انبیاء و مردان شایسته الهی نبود... ". (۱) نام گرامی
وی " سمانه "

۱. سفینة البحار ج ۲، صفحه ۲۴۰ متن عبارت این است:
" امی عارفة وهی من اهل الجنة لا یقربها شیطان مارد ولا ینالها کید جبار عنید وهی به عین الله
التي لاتنام ولا تخلف عن امهات الصدیقین والصالحین ".

معروف به سیده و صاحب کنیه " ام الفضل مغربیه " از شاهزادگان رومی بود که به اسارت لشکر اسلام درآمده بود و به عنوان " ام ولد " آزاد گردید و افتخار همسری امام را پیدا کرد. او یکی از آشنایان حقیقی به مقام ولایت کبری، و از مدافعان سرسخت زعامت و خلافت الهی بود.

تعیین امامت آن حضرت پیشوای نهم، جز علی و موسی (۱) فرزند دیگری نداشت و از آنجا که میان علی و موسی در دانش و تقوی و پرهیزگاری و فضائل معنوی از وجود تا عدم، و از زمین تا آسمان، فاصله بود، برای هیچ انسانی این شبهه پدید نمآمد که او در پیشوایی، رقیب امام هادی (علیه السلام) گردد، به خصوص که بارها حضرت هادی (علیه السلام) از طرف پدر عالیقدرشان (امام جواد (علیه السلام)) صراحتاً به امامت تعیین گردیده بود. اینک نمونه‌هایی از آن تصریحات:

" اسماعیل بن مهران " گوید: " پیشوای نهم نخستین بار که عازم عراق بود و از طرف خلفای عباسی از مدینه احضار گردیده بود من تشویش خاطر من را از این سفر به عرض ایشان رساندم، و از پیشوای آینده اسلام جستجو کردم، امام فرمودند: (۲) " نترس، آنچه درباره غیبت، تصور مکنی، اکنون وقت آن فرا نرسیده است. بعدها، بار دوم که امام با معتصم عباسی مدینه را ترک میگفت سؤال نخستین را تکرار نمودم. امام (علیه السلام) فرمود:

" سفر پر خطر، این بار است. پیشوایی پس از من، در اختیار فرزندم " علی " است ". " خیرانی " دربان آستان پیشوای نهم، نقل میکند: (۳) " به گوش خویش شنیدم که آقا

امام جواد (علیه السلام) در واپسین لحظات زندگی، به احمد اشعری پیام فرستاد که: " من از این جهان خواهم رفت و مقام خویش را به پسر من " علی " وا میگذارم. حقوقی که من بر گردن

-
۱. موسی که معروف به "مبرقع" است. در صفحات آینده با زندگی او اجمالا آشنا می‌شویم.
 ۲. کافی ج ۱، ص ۳۲۳ (چاپ صدوق تهران).
 ۳. کافی ج ۱، ص ۳۲۴ چاپ صدوق تهران.

شما دارم، او راست ". و او هم متن پیام امام را در ۱۰ نسخه به ۱۰ نفر از وجوه و اعیان شیعه، رسانید که اگر مرگ من فرا رسد، آن را باز کنند. پس از رحلت امام (علیه السلام) معلوم گردید که آن نامه، مربوط به امامت امام هادی (علیه السلام) بوده است ".

در مرگ پدر هشت سال از عمر شریفش، سپری نگشته بود که غبار یتیمی بر چهره اش نشست. درست در سال ۲۲۰ هجری در آخر ماه ذیقعدۀ پدر بزرگوار و جوان خود را از دست داد.

پدری که نمونه ی بارز علم و تقوا و فضیلت و شجاعت و مظهر مبارزه با ظلم و ستم و پناه دردمندان و درماندگان و بیچاره گان بود. زندگی پر بار امام هادی (علیه السلام) مشحون از فضائل و مناقب، و ملامت از علم و دانش و تعلیم و آموزش میباشد او در عرصه های هدایت مردم، در تفسیر و روشنگری آیات الهی، در مبارزه و تلاش پیگیر سیاسی و اجتماعی، در مجاهده با کژیها و انحرافات گروههای منحرف، بالأخره و سخن آخر در تداوم خط امامت و ولایت... کم نظیر میباشد.

سعی و کوشش ما بر آن است که از لا به لای متون سیره، تاریخ، حدیث و تراجم شمه ای از شخصیت بزرگ این پیشوای عالیقدر را استخراج و در اختیار دوستداران و علاقه مندان راهش قرار دهیم.

از خداوند متعال مسئلت داریم نخست خود نگارنده، سپس سایر علاقه مندان و شیفتگان راه امام هادی (علیه السلام) را از ثمرهء تعالیم و رهنمودها و هدایتهای آن هدایتگر راستین، برخوردار و منتفع فرماید!

بمنه و کرمه، وهو اکرم الأکرمین
عقیقی بخشایشی اردیبهشت ماه ۱۳۸۱

بخش اول
F

ولادت، عصر زندگی و امامت

(۱۵۵۳)

بخش اول / ولادت، عصر زندگی و امامت...
عصر زندگی امام هادی (علیه السلام)، دوران پر التهاب و تشویش و انقلاب بود. در عصر آن حضرت خشونت و بدرفتاری با خاندان علی (علیه السلام) و نوادگان و دوستان او، به اوج خود رسیده بود. بنی عباس آزار و شکنجه طرفداران علی (علیه السلام) را سرلوحه سیاست عمومی خود قرار داده بودند و عامل اصلی این روش، وجود طغیانها و سرپیچیها از طرف فرزندان علی (علیه السلام) در اینجا و آنجا بود که زندگی زیر بار ظلم و خفقان را همانند نیاکان پربلا بود، مرگ و نابودی و ذلت مشمردند.
امام هادی (علیه السلام) در عصر زندگی خود با شش تن از حاکمان عباسی معاصر بود:
و آنان عبارت از: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز. این شش تن هر کدام در بدرفتاری و خشونت و قساوت قلب، نمونه مثال زدنی بودند و با خاندان رسالت و بنی هاشم بدرفتاری کامل داشتند، که نمونه های عینی آن در صفحات آینده نشان داده خواهد شد.
نهایت سعی و کوشش خلفای عباسی در آن روزگار صرف این جهت مگشت که شخصیتهای برجسته این خانواده را با فجیع ترین صورتی از پای در آورند و کسانی را که ریشه عمیق تر و اصالت دیرپاتر و محبوبیت مقبول تری دارند، از محل سکونت خود تبعید کنند و در مرکز حکومت، تحت نظر و مراقبت خود، داشته باشند.
جاسوسان و کارگزاران خلفا، مردم را به وحشت و رعب عجیبی، گرفتار ساخته بودند به حدی که هیچ کس به دیگری اطمینان نداشت، برادر از ترس برادر پدر از ترس فرزند از ابراز عقیده خودداری مورزید و حکومت زور و خفقان و اِرعاب، سایه های سنگین خود را بر افکار و دلهای مردم کاملاً گسترده بود.
خلفای عباسی و دوستان اهل بیت (علیه السلام)
خلفای عباسی، با تمام امکانات و قدرتی که داشتند، در کوبیدن دوستان اهل بیت

(عليه السلام)

(١٥٥٥)

به سختی مکوشیدند. آنان مخواستند ندای آزادی خواهی و برابری طلبی و عدل و دادگستری را که از طرفداران خاندان رسالت به گوش ملت مرسید خاموش و منکوب

سازند، از این رو در تمام شرائط زندگی، با این فکر و اندیشه به سر مبردند، بهتر است

نمونهء روشن از کینه و عداوت را از لابلاى تاریخ معاصر متوکل یا " نرن عرب " بازگو کنیم:

" ابن سکیت " (متوفى ۲۴۴) نامش یعقوب فرزند اسحاق دورقى نویسنده کتاب " اصلاح

المنطق " که به تعبیر ابن خلکان - مورخ معروف - سر آمد نویسندگان بغداد بود) در کانون

خانوادگی متوکل، خلیفهء سفاک بنی العباس به خاطر علم و دانش وافر خود، نفوذ کرده

بود، ولی در دل دوستی و محبت اهل بیت (علیه السلام) را داشت، او که عهده دار تعلیم ادبیات

عربی به فرزندان متوکل بود، در ضمن درس، بذر دوستی و محبت اهل بیت را نیز در دل

آنان میپروراند و آنان را با سرچشمهء زلال معرفت و ولایت، آشنا مساخت.

پدر اندک اندک بو برده بود که فرزندانش به علی و خاندان او گرایش و تمایل پیدا کرده اند. اطرافیان به او مگفتند این موضوع شاید از ناحیهء معلم به آنان رسیده باشد.

روزی خلیفه سر زده وارد کلاس درس میشود و معلم را مورد محبت و تشویق قرار میدهد و از پیشرفت درس فرزندان تشکر میکند. در اثنای سخن با لحن طبیعی از او میپرسد: فرزندان مرا چگونه یافتی؟ و آنان را چگونه مسینی؟!

ابن سکیت در پاسخ از پیشرفت درسی آنان ستایش و تمجید میکند. وی ناگهان سؤال

عجیبی مطرح میکند:

- " معتر " و " موید " من! (فرزندان متوکل) نزد تو ارجمندترند یا " حسن و حسین " فرزندان علی؟!

ابن سکیت بدون تقیه و واهمه، با همان لحن طبیعی که متوکل سؤال کرده بود، در پاسخ

با کمال صراحت مگوید: " قنبر " غلام علی، هم از تو ارجمندتر است و هم از این دو

فرزندانت!
متوکل که انتظار چنین پاسخ صریحی را نداشت فوراً دستور مدهد زبان این ادیب
بزرگ را همان وقت از پشت سرش بیرون مآورند. آری تنها زبان ابن سکیت نبود
که در

راه دفاع از خاندان رسالت بریده شد، بلکه هزاران زبان در طول تاریخ خلافت بنی العباس که چون تازیانه، بر گرد جباران تاریخ فرو مآمد، در این راه قطع گردید.

تعبیر امام هادی (علیه السلام) در مجلس متوکل (۱)

مبارزه با مکتب سازنده علوی (علیه السلام) در دستور کار متوکل قرار داشت. آنان از هر موقعیت و پیش آمدی به نفع این مقصود سیاسی، و آرمان شخصی و انتفاعی خود، سودجوئی مکررند.

روزی متوکل در مجلس خود، به عنوان اعتراف گرفتن از امام هادی (علیه السلام)، این سؤال را مطرح ساخت: " فرزندان پدرت، درباره عباس فرزند عبدالمطلب چگونه مانندیشانند و چه مگویند؟ "

امام در پاسخ فرمود:

" شما بگوئید که فرزندان پدرم (منظور عمو زاده های امام از خاندان بنی عباس) در مورد کسی که خداوند اطاعت فرزندان او را، بر مردم واجب نموده است و اطاعت پدر را بر خود فرزندان هم فرض کرده است، چه رأی و نظری دارند؟ "

متوکل از این پاسخ خوشحال شد و گمان کرد امام تعریفی از خاندان بنی عباس کرده و دستور صله داد، در صورتی که هدف امام از این جمله آن بود که به خلیفه برساند: خلافت و ولایت خاندان رسالت از جانب پروردگار عالم، تعیین گردیده است، و آنان همانند دیگر حکومتها و فرمانروائیها نیست که از جانب مردم بوده باشد. و تخلف از چنین امامت و پیشوائی، عقاب اخروی و سزای الهی در پی دارد.

صد هزار دینار در برابر يك کلمه (۲)

" سیوطی " در تاریخ خلفاء منویند: " شبی یکی از خلفای عباسی خوابی دید، در همان حال کلمه ای بر زبان او جاری شد که از درك معنای آن عاجز و ناتوان ماند. صبحگاهان شاعران را دعوت کرد و آن کلمه را مطرح ساخت. یکی از شاعران حاضر در مجلس،

-
١. مروج الذهب مسعودى ج ٤، ص ٩٣.
 ٢. ناسخ التواريخ مرحوم سپهر ج ٣، ص ٢١٠.

معنای آن کلمه را بیان داشت، و به عنوان استشهداد ۱۲۰ نمونه از اشعار شعرای دوران جاهلی را نیز قرائت کرد که در آنها کلمه به کار گرفته شده بود. خلیفه دستور داد در مقابل این شاهکار ادبی (که کوچکترین دردی را دوا نمی کرد) صد هزار دینار سرخ به او جائزه دهند.

بیت المال، وقف چاپلوسان
ابو الفرج اصفهانی در جلد ششم "الأغانی" ذیل بیوگرافی حسین فرزند ضحاک از شعرای معاصر واثق منویسد: " چون واثق بر مسند خلافت تکیه زد، حسین بن ضحاک باهلی شاعر و ادیب معروف قصیده‌ای را انشاء کرد که قسمتی از مضمون آن اینست: "
اسلام
هرگز یاور و خدمتگزاری مانند شما را ندیده است. شما عقب‌ماندگی های حکومت های گذشته را ترمیم خواهید نمود، و در بذل مال و بخشش، ید طولائی دارید، همانند آنکه

این مال از راه غارت به دست آمده باشد! مصلحت الهی ایجاب کرده است شخصی را جلو بیندازد، که از هر نظر پسندیده و شایسته است! " (۱)
واثق چون این اشعار را شنید گفت: شاعر از روی حسن نیت و خلوص، زبان به سخن گشوده است، دستور داد در برابر هر شعر این قصیده، مفصل، هزار درهم به سراینده آن

بدهند، و این اشعار آنقدر برای واثق مطبوع و خوش آیند بود که دستور داد خوانندگان و نوازندگان با ألحان گوناگون این اشعار را در حضور او، اجرا نمایند تا بیشتر کامروا گردد.
سپس واثق از شنیدن ابیات به طرب افتاد و با چوگانی که در دست داشت به زمین مزد و به شاعر خطاب مسکرد، چون دلت با زبانت هماهنگ است؟ شاعر در پاسخ گفت:

بخشش و کرم تو، زبان گنگ را به سخن وامی دارد ". (۲)

فلسفه بافی در برابر نیازهای واقعی
در برابر این همه حاتم بخشی‌ها و ولخرجی‌ها، که اغلب خلفای عباسی در مورد
شعراء و

-
۱. یصیب ببذل المال حتی كأنما * یری بذله للمال، نهبا ییادره
و ما قدم الرحمن الا مقدا * مواردہ محمودة، ومصادره
 ۲. ناسخ التوارخ ج ۲، از زندگانی امام علی النقی (ع)، ص ۲۵۵.

مداحان و چاپلوسان و ستایشگران داشتند در برابر نیازهای واقعی و در رفع
احتیاجات

ضروری نیازمندان حقیقی اجتماع، زبان به فلسفه بافی باز میکردند تا هر چه کمتر
صاحبان حقوق، به حق خویش برسند.

گویند: " روزی مرد مستمندی در حضور " واثق " ایستاد و گفت: خلیفه! صلهء
رحم نما! و از

نزدیکان تفقد کن، و بر فردی که از اقارب توست رحم و شفقت نموده او را
شادمان کن! "

واثق پرسید مگر تو کیستی و من با تو چه نسبتی دارم؟ او که تنها نسبتش با خلیفه
همان نیاز و مستمندی وی بود، پاسخی پیدا نکرد جز اینکه بگوید: " مگر نمی دانی
من

پسر جدت آدم هستم! "

واثق دستور داد غلامش يك درهم به او بدهد. آن مرد گفت: خلیفه، من با این يك
درهم

چه کنم؟ واثق جواب داد آیا مدانی اگر همهء ثروتم را میان برادران تو که فرزندان
جد

من آدم هستند، تقسیم نمایم به تو بیش از يك درهم سهم نمی رسد؟! (۱)

خلفای معاصر امام (علیه السلام)

همچنان که گذشت امام هادی (علیه السلام) در مدت زندگی خود با حکومت شش
تن از خلفای

ستمگر عباسی همزمان گردیده بود که هر کدام به نوبت خود در کینه و عداوت
اهل بیت (علیه السلام) نمونه بودند و همیشه مراقب و مترصد بودند که این نور الهی
و روشنگر

حقائق اسلامی را خاموش سازند، آنان هر روز نقشهء جدیدی در خنثی نمودن افق
فعالیت و نفوذ معنوی آن بزرگوار، پی ریزی نمایند اکنون به صورت اختصار به
معرفی

حکمرانان آن دوران میپردازیم: (۲)

۱. معتصم عباسی:

سنین طفولیت امام هادی (علیه السلام) در دوران حکومت معتصم سپری گشت.
معتصم که در

سال ۲۱۸ بر سریر خلافت نشست، مردی سفاک و خونخوار بود و از علم و ادب،
بهره ای

نداشت. و برای نگهبانی و نگهداری حکومت پوشالی خود، از هیچ ظلم و طغیانی

-
۱. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۰۸، به نقل از اعلام الناس.
 ۲. مجموع مطالب بخش از جلد ۴، مروج الذهب، مسعودی، ص ۴۰ - ۵۹، آن استفاده گردیده است.

فروگزاری نمی کرد. وی که پس از مأمون به حکومت رسیده بود در آغاز کار با پسر مأمون (عباس) به منازعه و جدال پرداخت و پس از سرکوبی و تسلیم او، ترکها را بر سر کار آورد و انقلابها و نهضت‌های شعوبی و ملی‌گرایی مازیار و افشین در دوران خلافت او رخ داد و

شهر سامراء از بناهای دوران اوست. مدت حکومتش ۸ سال و ۸ ماه ادامه داشت تا در سال ۲۲۷ در ۴۶ سالگی به دست ترکها به قتل رسید. از ادیبانی که بیشتر با او سر و کار و معاشرت داشتند میتوان "علی بن جنید اسکافی" را نام برد و از دانشمندان فقه که از او تازیانه خورده اند میتوان "احمد بن حنبل" را نام برد. وی ۳۷ تازیانه خورد تا به مخلوق بودن قرآن که یکی از مسائل مشغول کننده اذهان مردم آن روز بود، اقرار کند. امام جواد (علیه السلام) پدر بزرگوار امام هادی (علیه السلام) در حکومت او به سال ۲۱۹ با سم ام الفضل دختر مأمون به شهادت رسید.

۲. الواثق: او که پس از پدرش معتصم، در سال ۲۲۷ به سریر حکومت نشست، مدت ۵ سال و ۹ ماه و ۱۳ روز در سر کار بود. در زندگی، جز به عیش و خوشگذرانی و لذت طلبی، به چیز دیگری فکر نمی کرد، در میان خلفای عباسی، به پرخوری و شکمبارگی معروف بود.

طبق عادت خلفای عباسی، عده ای از حکماء و اطباء و ادباء را در مجلس خود گرد مآورد و مباحثی را در حضور او مطرح میکردند، دانشمندان به گفتگو و رایزنی میپرداختند. از اطباء هم جلیس او میتوان: ابن بختیشوع، ابن ماسویه، میخائیل مسیحی را نام برد.

نیابت خلافت "واثق" در امر حکومت و اداره کشور، بسیار ضعیف و ناتوان بود، تدبیر و اداره امور را به

عدهء احمد بن داود، قاضی القضاة کشور، و محمد بن عبدالمملک زیات وزیر و منشی

مخصوص خود، محول ساخته بود. او در سال ۲۳۲ در اثر افراط در امر شهوت و عیاشی با

(۱۵۶۰)

مرض استسقاء به سن ۳۷ سالگی درگذشت. (۱)

۳. متوکل:

او یکی از خشن‌ترین و قسی‌القلب‌ترین حاکمان عباسی بود، ۱۴ سال و ۹ ماه و ۹ روز

حکومت نمود. وی یکی از پلیدترین و بدنام‌ترین خلفای عباسی است و در عداوت و

دشمنی خاندان رسالت، نمونه بارزی بود. این مرد بوالهوس اجازه مداد که دلقک دربارش، امام هادی (علیه السلام) را وسیله خنده و سخریهء حضار قرار دهد و هم او بود که دستور

داده بود برای نخستین بار، عمل جنایت بار و اهانت آمیزی را نسبت به قبر پاك حسین بن

علی (علیه السلام) در کربلا، صورت دهند. بدین ترتیب که قبر مطهر را بشکافند و بر تربت پاك آن

بزرگوار، آب به بندند. او که مبتلا به يك نوع مرض روانی " سادیسم " بود، از آزار دیگران

لذت مبرد و برای تأمین این خواستهء حیوانی، گاهی دستور مداد که عقرب و دیگر حشرات موزی را به جان همنشینان بیاندازند و احیانا هوس مسکرد که بیر یا شیر گرسنه ای را از باغ وحش به بارگاه او بیاورند تا از تماشای هراس و وحشت دیگران، عطش

مردم آزاری خود را فرو نشانده و تسکین بخشد.

عداوت و کینه با خاندان رسالت تا اعماق دل او نفوذ کرده بود از این رو همیشه در رنج و

آزار امام هادی (علیه السلام)، سعی و کوشش فراوان داشت و هم او بود که دستور انتقال امام را از

مدینه به سامراء صادر کرد و اقدامات گسترده‌ای را بر ضد خاندان رسالت ترتیب داد که

در بخش‌های مختلف کتاب، با قسمتی از آنها آشنا مشویم. او در سال ۲۴۷ در ۴۱

سالگی به دست " باغر ترکی " مقتول شد. چون زندگی امام هادی (علیه السلام) بیشتر در دوران

متوکل سپری شده است از این رو تفصیل بیشتری در مورد جنایات او داده میشود در این قسمت مرهون تحقیقات برادر گرامی جناب آقای مهدی پیشوایی در " سیرهء پیشوایان " هستیم.

١. مروج الذهب ج ٤، ص ٦٦، تنمة المنتهى مرحوم شيخ عباس قمي، ص ٢٢٩.

(١٥٦١)

جنایات متوکل در مورد شیعیان
متوکل یکی از جنایتکارترین خلفای عباسی بود. او در دشمنی با امیرمؤمنان (علیه السلام) و خاندان و شیعیان او دلی پر کینه داشت و دوران حکومت او برای شیعیان و علویان یکی از سیاه‌ترین دورانها به شمار مرود. از آنجا که همهء جنایات او را نمی توان در این بحث

فشرده بیان کرد، ناگزیر به برخی از جنایات او اشاره میکنیم:
۱. در حکومت او گروهی از علویان، زندانی یا تحت تعقیب و متواری شدند که از آن جمله

متوان از " محمد بن صالح " (از نوادگان امام مجتبی (علیه السلام)) و " محمد بن جعفر " (یکی از

مبلغان حسن بن زید که در طبرستان قیام کرده بود) نام برد. (۱)
۲. او در سال ۲۳۶ قمری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) و بناهای اطراف آن را ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف

آن پاسگاههایی بر قرار ساخت تا از زیارت آن حضرت، جلوگیری کنند. گویا هیچ يك از

مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین (علیه السلام) نبوده است، زیرا او این کار را توسط

شخصی به نام " دیزج " انجام داد که یهودی الأصل بود. متوکل اعلام کرد: رفتن به زیارت

حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود، مجازات خواهد شد.
(۲) او

مترسید قبر امام حسین (علیه السلام) پایگاهی بر ضد حکومت او گردد و مبارزات و شهادت آن

شهید بزرگوار الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستمهای دربار خلافت شود.
اما

شیعیان و دوستان سرور شهیدان در هیچ شرائطی از زیارت آن تربت پاك باز نایستادند و زائران، انواع صدمه‌ها و شکنجه‌ها را تحمل مسکردند و باز به زیارت مسرفتند. پس از قتل متوکل، دوباره شیعیان با همکاری علویان، قبر آن حضرت را باز سازی کردند. (۳)

-
١. ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبين، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ هـ. ق، ص ٣٩٧ - ٤١٨.
 ٢. ابوالفرج الإصفهاني، همان كتاب، ص ٣٩٥، مسعودي، مروج الذهب، بيروت، دار الأندلس، ج ٤، ص ٥١، سيوطي، تاريخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثنى، ص ٣٤٧.
 ٣. ابوالفرج اصفهاني، همان كتاب، ص ٣٩٦، ور. ك به: ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج ٧، ص ٥٥.

خراب کردن قبر امام حسین (علیه السلام) مسلمانان را به شدت خشمگین ساخت،
به طوری که

مردم "بغداد" شعارهایی بر ضد متوکل بر در و دیوارها و مساجد منوشتند و شعرای
مبارز و متعهد، با سرودن اشعاری، او را "هجو" میکردند. از جمله آن سروده‌ها،
شعری

است که ترجمه آن به قرار زیر است:

"به خدا قسم اگر بنی امیه، فرزند، دختر پیامبرشان را به ستم کشتند، اینک کسانی
که از

دودمان پدر او هستند (بنی عباس) جنایتی مانند جنایت بنی امیه مرتکب شده اند. این
قبر حسین (علیه السلام) است که به جان خودم سوگند (توسط عباسیان) ویران شده
است. بنی

عباس متأسفند که در قتل حسین (علیه السلام) شرکت نداشته اند! و اینک با تجاوز
به تربت

حسین و ویران کردن قبر او، به جان استخوانهای او افتاده اند! ". (۱)

۳. او در زمان خلافت خود بزرگانی از مردم مسلمان و معتقد به اهل بیت (علیه
السلام) را به

شهادت رسانید که از جمله آنان "ابن سکیت"، یار باوفای امام جواد و امام هادی
و شاعر و

ادیب نام آور شیعی، بود که متوکل به جرم دوستی علی (علیه السلام) او را به قتل
رسانید (آن چنان

که گذشت). (۲) (۳)

۴. "خطیب بغدادی" درباره شکنجه و آزار طرفداران خاندان رسالت از سوی
متوکل

منویسد: متوکل عباسی، "نصر بن علی جهضمی" را به علت حدیثی که در باره
منقبت و

۱. بالله ان كانت امية قد أتت * قتل ابن بنت نبيها مظلوما

فلقد اتاه بنو ابيه بمثله * هذا لعمرى قبره مهدوما

أسفوا على ان لا يكونوا شاركوا * في قتله، فتبعوه رميما

(سيوطي، تاريخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثنى، ص ۳۴۷).

۲. روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود، از وی پرسید: این دو فرزند من نزد تو محبوبترند

"حسن" و "حسین"؟

ابن سکیت از این سخن و مقایسه بمورد، سخت برآشفته و خورش به جوش آمد و بی درنگ

گفت: "به خدا سوگند" قنبر "غلام علی (ع) در نظر من از تو و دو فرزندت بهتر است!"

متوکل که مست قدرت و هوا و هوس بود، فرمان داد زبان او را از پشت سر بیرون کشیدند!
۳. سیوطی، همان کتاب، ص ۳۴۸، مامقانی، تنقیح المقال، تهران، انتشارات جهان، ج ۳، ص ۵۷۰.

فضیلت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) و امام و حسن و امام حسین (علیه السلام) نقل کرده بود
" هزار " تازیانه زد و دست از او برنداشت تا آنکه شهادت داد او از اهل سنت است! (۱)

۵. او به شعرای مزدور و خود فروخته ای همچون " مروان بن ابی الجنوب " مبالغه
هنگفتی

صله مداد تا دربارء مشروعیات حکومت بنی عباس و هجو بنی هاشم شعر بسرای.
(۲)

۶. او زمانی که به ایجاد ارتشی نوین موسوم به " شاکریه " دست زد، افرادی را از
مناطق که

در بینش ضد علوی مشهور بودند، بویژه از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و عنبا
استخدام کرد. (۳)

۷. او به حاکم مصر دستور داد تا طالبیان را به عراق تبعید کند، حاکم مصر نیز چنین
کرد.

آنگاه در سال ۲۳۶ آنان را به مدینه منتقل کرد. (۴)

۸. او شیعیان را از دستگاه دولت، اخراج مکرر و موقعیت آنان را در اذهان عمومی
خدشه دار مساخت. به عنوان نمونه، متوان از برکناری " اسحاق بن ابراهیم " یاد
کرد که

متوکل او را به جرم شیعه بودن از حکمرانی " سامراء " و " سیروان " در استان "
جبل " برکنار

کرد. افراد دیگری نیز به همین علت، موقعیتهای خود را از دست دادند. (۵)
متوکل با اعمال این شیوه‌ها، از بروز هر گونه حرکتی از ناحیه شیعیان بر ضد رژیم
خود

جلوگیری مکرر، لکن موفق نشد فعالیت‌های پنهانی آنان را خاتمه بخشد و چنان که
قبلا

گفتیم، گزارشهای تاریخی، حاکی از آن است که امام هادی (علیه السلام)
ارتباط‌های خود را با

پیروانش در نهان ادامه مداد.

۱. تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العربی، ج ۱۳، ص ۲۸۹.

۲. شریف القریشی، باقر، حیاة الإمام الهادی، الطبعة الأولى، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۸ هـ. ق،
ص ۲۹۲.

۳. دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمهء دکتر سید محمد تقی آیت اللهی،

چاپ اول، تهران، مؤسسهء امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۸۲.
۴ و ۵. دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴.

(۱۵۶۴)

فشار مالی بر شیعیان

متوکل به منظور تضعیف جبههء تشیع و نابود ساختن نیروهای مبارز شیعه، آنان را شدیداً در فشار مالی سختی قرار داده بود، به طوری که تا این حد فشار مالی بر شیعیان

تا آن تاریخ بی سابقه بود.

البته مدانیم که شیعه پس از رحلت پیامبر، همواره از نظر مالی در فشار و مضیقه قرار داشت. در این زمینه، علاوه بر گرفتن " فدک " از فاطمه زهرا (علیها السلام) که انگیزهء سیاسی داشت

و هدف از آن، تضعیف بنیهء مالی جناح امیر المؤمنین (علیه السلام) و بنی هاشم بود، نمونه های

فراوانی در تاریخ اسلام به چشم میخورد که یکی از آنها روش معاویه با شیعیان، بویژه

بنی هاشم، بود. یکی از تاکتیکهایی که معاویه به منظور اخذ بیعت از حسین بن علی (علیه السلام)

برای و لیعهدی یزید به آن متوسل شد، خودداری وی از پرداخت هر گونه عطیه به بنی هاشم از بیت المال در جریان سفر به مدینه بود تا بدین وسیله امام را زیر فشار گذاشته، وادار به بیعت کند. (۱)

نمونهء دیگر، فشار مالی " ابو جعفر منصور دوانیقی " (دومین خلیفهء عباسی) بود. منصور،

برنامهء سیاه تحمیل گرسنگی و فلج سازی مالی را در سطح وسیع و گسترده ای به اجرا

مگذاشت و هدف او این بود که مردم، نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه

همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده، مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را

نداشته باشند. او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خویش با لحن زننده ای انگیزهء خود را از گرسنه نگهداشتن مردم چنین بیان کرد: عرب های بادیه نشین در

ضرب المثل خود، خوب گفته اند که: " سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان، دنبال تو

بیاید! " (۲) این سخن ضمناً مرساند که امت اسلام در چشم بنی عباس، تا چه حد بی

١. ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج ٣، ص ٥١١، ابن قتيبة، الإمامة والسياسة، الطبعة الثالثة، قاهره، مكتبة مصطفى البابي الحلبي، ١٣٨٢ هـ. ق، ج ١، ص ١٩١.
٢. شريف القرشي، باقر، حياة الإمام موسى بن جعفر (ع) نجف، مطبعة الأداب، الطبعة الثانية، ١٣٨٩ هـ. ق، ج ١، ص ٣٦٩ (به نقل از كتاب: عصر المأمون).

ارزش بوده اند؟!

در این، فشار اقتصادی سهم شیعیان و علویان بیش از همه بود زیرا آنان، همیشه پیشگام و پیشاهنگ مبارزه با خلفای ستمگر بودند.

دوران خلافت هارون نیز از این برنامه کلی مستثنا نبود، زیرا او با قبضه نمودن بیت المال مسلمانان و صرف آن در راه هوسرانیها و بوالهوسیها و تحمل پرستیهای خود

و اطرافیانش، شیعیان را از حقوق مشروع خود، محروم کرده بود و از این راه نیروهای

آنان را تضعیف میکرد. بنابراین شیعیان با این گونه فشارها آشنا بودند، اما چنان که اشاره

شد فشار اقتصادی زمان متوکل ابعاد گسترده تر و وحشتناکتری داشت که ذیلا برخی از

آنها را یادآوری میکنیم:

۱. او از نظر اقتصادی به قدری بر شیعیان سخت مگرفت که مگویند: در آن زمانی گروهی از بانوان علوی در مدینه حتی يك دست لباس درست در تن نداشتند که در آن

نماز بگزارند و فقط يك پیراهن مندرس، برایشان مانده بود که به هنگام نماز به نوبت از

آن استفاده میکردند و نیز با چرخ ریسی، روزگار مگذرانند، و پیوسته در چنین سختی و تنگدستی بودند تا متوکل به هلاکت رسید. (۱)

۲. متوکل " عمر بن فرج رخجی " را فرمانروای مکه و مدینه ساخت، و او مردمان را از نیکی و

احسان به آل ابی طالب باز مداشت و سخت دنبال این کار بود، چنان که مردم از بیم

جان، دست از رعایت و حمایت علویان بر داشتند و زندگی بر خاندان امیرمؤمنان (علیه السلام)

سخت شد ". (۲)

۳. متوکل، دارایی علویان را که ملك " فدك " بود مصادره کرد. (۳) نقل شده است که درآمد

۱ و ۲. حاج شیخ عباس قمی، تممة المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ ه. ش، ص ۲۳۸ و

۲۳۹، ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، چاپ دوم، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵

ه. ق، ص ۳۹۶.

۳. در فدك يازده درخت خرما وجود داشته كه پيامبر اسلام (ص) آنها را به دست خود كاشته بود. فرزندان حضرت فاطمه (س) ميوهء آنها را به حجاج و زائرين بيت الله الحرام اهداء ميكردند، و از بركت آنها، ثروت سرشاري عايد آنها ميشد. " عبد الله بن عمر بازيار " شخصي بنام " بشران بن ابي اميهء ثقفى " را به مدينه فرستاد و او اين درختها را قطع كرد و چون به بصره برگشت، فلج شد! (موسوى قزويني حائرى، سيد محمد حسن، فدك، الطبعة الثانية، قاهره، مطبوعات النجاح، ۱۳۹۷ هـ. ق، ص ۱۹۵)

فدك در آن زمان بالغ بر ۲۴۰۰۰ دینار بوده است. متوكل، فدك را به " عبد الله بن عمر

بازيار " که از هواداران او بود، عطا کرد. (۱)

۴. او به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان بر اساس قواعد زیر برخورد کند: الف) به هیچ يك از علویان، هیچ گونه ملكی داده نشود و نیز اجازه اسب سواری و حرکت

از " فسطاط " به شهرهای دیگر داده نشود.

ب) به هیچ يك از علویان جواز داشتن بیش از يك برده داده نشود.

ج) چنانچه دعوائی ما بین يك علوی و غیر علوی صورت گیرد، قاضی نخست به سخن

غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن، بدون گفتگو باید علوی آن را بپذیرد! (۲) کاخها و بزمهای پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیتهای جانکاه نسبت به شیعیان، متوكل در تاراج بیت المال

و بنای کاخهای باشکوه و راهاندازی تشریفات پر خرج بیداد مکرد.

او کاخهای متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی هزینه آنها نمود. از جمله، کاخهایی به نامهای: شاه، عروس، شبداز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و يك میلیون و هفتصد هزار دینار فقط

هزینهء ساختن کاخ اخیر کرد! (۳) نیز قصر دیگری ساخت که به قصر " برکواء " شهرت یافت.

ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه

۱. دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمهء دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ اول، تهران، مؤسسهء امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۸۴.

۲. دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴ (به نقل از کتاب ولایة مصر، تألیف کندی).

۳. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۳، ص ۲۲۳.

برداشت! (۱) قصرهای دیگری نیز به نامهای: جعفری، ملیح، غرو، مختار، حیر برای خوشگذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان به

تفصیل از آنها یاد کرده اند. (۲)
متوکل تصمیم گرفت پسرش "عبد الله معتز" را ختنه کند و برای این منظور تشریفات

بسیار پر خرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته اند و ما به

گوشه‌هایی از آن اشاره میکنیم:
فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای

همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل بیست میلیون درهم که برای نثار، آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و

حاشیه نشینان نثار کردند! و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه

کنان حك شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص، نثار کردند!

آن روز از ختنه کننده معتز پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر! که عاید او شده بود.

وقتی که صورت مخارج جشن "ختنه کنان" به متوکل تسلیم شد، بالغ بر هشتاد و شش

میلیون درهم شده بود!! (۳)
اینها گوشه‌هایی از خوشگذرانیها و ولخرجیهای متوکل از محل بیت المال بود، و اگر نه

-
۱. فقیهی، علی اصغر، آل بویه، انتشارات صبا، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۴۱۵.
 ۲. شریف القرشی، باقر، حیاة الإمام الهادی، الطبعة الأولى، بیروت، دار الأضواء، ص ۳۰۹ - ۳۱۵.
 ۳. فقیهی، همان کتاب، ص ۴۱۷، دکتر منجد، صلاح الدین، بین الخلفاء والخلفاء، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتاب الحدیث، ۱۹۸۰ م، ص ۳۳ - ۳۵، مراسم پر تجمل ختنه کنان معتز را "فلقشندی" نیز با اندکی تفاوت در کتاب "مآثر الأنافة في معالم الخلافة"، (مطبعة حكومة الكويت، چاپ دوم)

ج ۳، ص ۳۶۷ آورده است.

(۱۵۶۸)

شرح بزمها و عیاشیهای او در این بحث فشرده نمکنجد. تنها در اینجا اضافه میکنیم که "سیوطی" منویسد: او چهار هزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آنها کام جسته بود! (۱) "مسعودی"، مورخ نامدار، مگوید: در هیچ زمان و هیچ عصری، مانند دوران

حکومت متوکل، پول خرج نمی شد! (۲)

یک سند تاریخی

"ابوبکر خوارزمی"، نویسنده بزرگ عصر آل بویه (م ۳۸۳ یا ۳۹۳)، طی نامه ای که در آن،

سختگیریهای عباسیان نسبت به شیعیان و مظلومیت سادات و شیعیان را شرح میدهد، انگشت روی جنایتهای متوکل مگذارد و از این جشن ننگین نیز یاد میکند. پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا مرود، کسی جنازه او را تشییع نمی کند و قبر او گچکاری نمی شود، اما چون دلقک مسخره باز و بازیگری از آل عباس بمیرد تمام عدول (عدول دارالقضاء) و قاضیان در تشییع جنازه او حاضر میشوند و قاندان و والیان برای او مجلس عزاداری به پا میدارند! دهریان و سوفسطائیان از شر ایشان (آل عباس) در امانند، لیکن آنها هر کس را شیعه بدانند به قتل مرسانند. هر کس نام پسرش را "علی" بگذارد، خونش را مریزند. شاعر شیعه چون در مناقب وصی و معجزات نبی شعر بگوید، زبانش را مبرند و دیوانش را پاره میکنند. هارون، پسر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل در صورتی به کسی عطا مکردند و بخشش منمودند که به آل ابی طالب دشنام گوید، مانند عبد الله بن مصعب زبیری و وهب بن وهب بحتری و مروان بن ابی حفصه اموی و عبد الملك بن قریب اصمعی و بکار بن عبد الله زبیری. مدت هزار ماه در منبرها به امیر المؤمنین ناسزا گفتند (مقصود مدت حکومت بنی امیه است) اما ما در وصایت او شك به خود راه ندادیم.

۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثنی، ۱۳۸۳ هـ. ق، ص ۳۵۰.

۲. مروج الذهب، بیروت، دارالأندلس، ج ۴، ص ۴۰.

علویان را از يك وعده خوراك، منع می‌کنند، در حالی که خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز به مصرف خنیاگرانی از قبیل: ابن ابی مریم مدنی و ابراهیم موصلی و ابن جامع سهمی و زلزله ضارب و برصوما زامر (سرنازن، نی زن) می‌رسد. متوکل عباسی دوازده هزار کنیز داشت! اما سیدی از سادات اهل بیت (علیه السلام)، فقط يك کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی دارا بود. اموال خالص و پاکیزه خراج، به دلچکها و مهمانیهای مربوط به ختنه اطفال، به سگ‌بازان و بوزینه داران، به مخارق و علویه خنیاگر و به زرزر و عمرو بن بانه بازیگر، منحصر شده است! يك وعده خوراك و يك جرعه آب را از اولاد فاطمه (علیه السلام) دریغ ندارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه بر آنان حرام

است و گرمی داشتن و دوستی، نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مشرف به هلاک هستند، یکی شمشیر خود را گرو می‌گذارد و دیگری جامه‌اش را مفروشده، آنان گناهی ندارند جز اینکه جدشان نبی، پدرشان وصی، مادرشان فاطمه، مادر مادرشان خدیجه، مذهبشان ایمان به خدا و راهنماییشان قرآن است. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسین (علیه السلام) را شخم زدند و در محل آن زراعت کاشتند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند.... (۱)

امام هادی (علیه السلام) و مکتبهای کلامی در عصر امام هادی (علیه السلام) مکاتب عقیدتی متعددی همچون " معتزله " و " اشاعره " رواج یافته و آراء و نظریات کلامی فراوانی در جامعه اسلامی پدید آمده بود و بازار مباحثی همچون

جبر، تفویض، امکان یا عدم امکان رؤیت خدا، جسمیت خدا، و امثال اینها بسیار داغ بود، از این رو گاه امام در برابر سوالاتی قرار می‌گرفت که پیدا بود از این گونه آراء و نظریات

۱. خوارزمی، رسائل، مصر، المطبعة العثمانی، ۱۳۱۲ ه. ق، ص ۷۶ - ۸۳، فقیهی، همان کتاب، ص ۴۵۳.

سرچشمه گرفته است. نفوذ آراء و نظریات باطل از این راه در محافل شیعه،
ضرورت

هدایت و رهبری فکری شیعیان را از سوی امام شدت مبخشید، از این رو پیشوای
دهم

طی مناظرات و مکاتبات خود، بی‌پایگی مکاتب و آراء و نظریات باطل همچون
جبرگرایی و جسمیت خدا و... را با استدلالهای روشن و قاطع اثبات منمود و
مکتب

اصیل اسلام را پیراسته از هر گونه تحریف و تفکر باطل، به جامعه، عرضه مکرد، و
این

یکی از جلوه‌های عظمت علمی آن برزگوار بود. (۱)

مطالعه و بررسی حیات علمی امام، نشان مدهد که اکثر مناظرات امام هادی (علیه
السلام)

پیرامون این گونه موضوعات کلامی بوده و روایات متعددی از آن حضرت در این
زمینه

نقل شده است که برتری مبانی اعتقادی شیعه را به روشنی ثابت مکنند. به عنوان
نمونه

متوان از نامهء مفصل امام یاد کرد که در پاسخ سوال مردم اهواز دربارهء موضوع "
جبر" و

"تفویض" نگاشته و طی آن با بیان روشن و استدلال قاطع، نظریهء درست را که نه
جبر

است و نه تفویض، اثبات کرده است. (۲)

ولی چون این بحثها از موضوع این کتاب که بیشتر جنبهء تاریخی دارد، خارج
است، از

توضیح و تفصیل آن صرفنظر مکنیم. فقط نمونه‌هایی ذکر مکنیم:
مبارزه با غلات

از جمله گروههای باطل و منحرفی که در دوران امامت امام هادی (علیه السلام)
فعال بودند، گروه

غلات را باید نام برد که افکار و عقاید پوچ و منحط و بی اساسی داشتند و خود را
شیعه

وانمود مکردند. آنان دربارهء امام غلو نموده برای او مقام الوهیت قائل مشدند و
گاهی

نیز خود را منصوب از طرف امام، قلمداد مکردند و به دین وسیله موجبات بدنامی
شیعیان را در میان فرقه‌های دیگر فراهم مکردند. امام هادی (علیه السلام) از این

گروه اظهار

۱. شريف القرشي، همان كتاب، ص ۱۳۰، طبرسي، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۰ هـ. ق، ص ۲۴۹.
۲. حسن بن علي بن شعبه، تحف العقول، ط ۲، قم، مؤسسة النشر الإسلامي (التابعة) لجماعة المدرسين، ۱۴۰۴ هـ. ق، ص ۴۵۸ - ۴۷۵.

تبری نموده و با آنان مبارزه مسکرد و تلاش منمود که با طرد آنان، اجازه ندهد لکه ننگی بر دامن تشیع بنشیند.

شاید بتوان گفت: علت پیدایش اعتقادات افراطی آنان، و سایر عقاید پوچ و بی اساس،

امور زیر بوده است:

الف) کرامتها، آگاهی غیبی و دیگر امور خارق العاده ای که از امام مشاهده مشد و این

گروه که قادر به توجیه و تحلیل صحیح و پخته این گونه مسائل نبودند، آنها را دستاویز

خرافات و بدعتها و حرکتهای ضد اسلامی قرار مدادند.

ب) این گروه منحرف، مخواستند قیود و حدود و ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشته، طبق میلها و هوسهای خود رفتار کنند، از این رو تمام محرمات اسلامی را حلال مشمردند.

ج) چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و مخواستند جوهری را که شیعیان به ائمه سپرداختند به چنگ آورند.

در هر حال غلات گروه خطرناک و گمراه کننده ای بودند که سران آنان افرادی همچون

اشخاص زیر بودند:

۱. علی بن حسکه قمی.

۲. قاسم یقطنی.

۳. حسن بن محمد بن بابای قمی.

۴. محمد بن نصیر فهری.

۵. فارس بن حاتم.

به عنوان نمونه، عقیده علی بن حسکه بدین قرار بود:

الف) امام هادی (علیه السلام) خدا و خالق و مدبر جهان هستی است!

ب) ابن حسکه، نبی و فرستاده از جانب امام برای هدایت مردم است!

ج) هیچ کدام از فرائض اسلامی از قبیل زکات، حج، روزه و... واجب نیست! محمد بن نصیر فهری نیز مکفت:

الف) امام هادی (علیه السلام) خالق و پروردگار جهان است!
ب) ازدواج با محارم از قبیل مادر، دختر، و خواهر، جایز است!
ج) لواط جایز، و یکی از راههای اعمال شهوت است که خداوند آن را حرام نکرده است!

د) ارواح مردگان در کالبد آیندگان، حلول میکند (تناسخ)!
امام (علیه السلام) دهم طی نامه‌ها و پاسخهایی که به سؤالات شیعیان در این باره ممداد، این گروه را منحرف و کافر معرفی مکرد و به شیعیان توصیه منمود که از آنان دوری و تبری جویند.

امام (علیه السلام) در پاسخ سؤال یکی از شیعیان درباره " ابن حسکه " و عقاید باطل او، چنین نوشت:

" ابن حسکه، که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفته است، من او را از دوستان و پیروان خود نمی دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، پروردگار، محمد (صلی الله علیه وآله) و پیامبران پیش از او را جز به آیین یکتاپرستی و امر به

نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده است و محمد (صلی الله علیه وآله) جز به سوی خدای

یکتای بی همتا، دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمورزیم. اگر او را اطاعت کنیم، مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی نماییم، گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه این خدا است که بر ما و بر تمامی آفریده‌هایش، حجت دارد. من از کسی که چنین سخنانی مگوید، بیزاری مسحومیم و از چنین گفتاری به خدا پناه مبرم، شما نیز از آنان دوری گزینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنان دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید. (۱)

امام (علیه السلام) ضمن نامه ای به " عبیدی " از فهری وابن بابای قمی نیز بیزاری جسته در باره آن دو، چنین نوشت:

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۵۱۹، حدیث ۹۹۷، شیخ حر حاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب الحدود، ابواب حد المحارب، باب ۷، ص ۵۵۴.

(1073)

من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی بیزاری
مجوییم و تو و تمام شیعیان را از فتنه او، بر حذر مدارم و آنان را لعن
مکنم. این دو تن، مال مردم را بنام ما مخورند و فتنه انگیز و مزاحم
هستند. خداوند آنان را عذاب کند و گرفتار فتنه سازد.

" ابن بابا " گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته ام و او " باب " من است!
خداوند او را لعنت کند! شیطان بر او مسلط شده و او را گمراه ساخته است. اگر
توانستی سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است، خداوند در دنیا و
آخرت او را معذب سازد. (۱)

" فارس بن حاتم " نیز که گفتیم یکی از رهبران غلات بود، از طرف امام مورد لعن و
تکذیب

قرار گرفت، و در اختلافی که بین او و " علی بن جعفر " (۲) پیش آمده بود، علی را
مورد تأیید

قرار داد. انحرافها و بدعتها و گمراهسازیهای فارس به قدری زیاد بود که امام دستور
قتل

او را صادر نمود و بهشت را برای قاتل او تضمین کرد و نوشت:

" فارس " به اسم من دست به کارهایی مزند و مردم را فریب مدهد و آنان را به
بدعت

در دین، فرا مخواند. خون او برای هر کس که او را بکشد، هدر است. کیست که
با کشتن

او مرا راحت کند؟ من در مقابل، بهشت را برای او تضمین مکنم.

یکی از یاران امام بنام " جنید " فرمان آن حضرت را درباره او اجرا کرد و با قتل او
جامعهء

اسلامی را از شر او راحت ساخت " . (۳)

فتنهء خلق قرآن

یکی از مهمترین و داغترین جریانهای فکری و عقیدتی در دوران امام هادی (علیه
السلام) جنجال

و کشمکش شدید بر سر مخلوق بودن یا مخلوق نبودن قرآن بود.

۱. طوسی، همان کتاب، ص ۵۲۰، حدیث ۹۹۹.

۲. علی بن جعفر یکی از مهمترین و کوشاترین نمایندگان امام هادی (ع) بوده است. پیش از این
درباره او در بخش سازمان و کالت بحث کردیم.

۳. طوسی، همان کتاب، ص ۵۲۴، حدیث ۱۰۰۶، تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت،
امام هادی (ع)، مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، قم، ۱۳۷۰ ه. ش، ص ۱۳۲ - ۱۳۴.

(1074)

گروه " معتزله " که عقل گرای افراطی بودند و در مسائل عقیدتی، کند و کاو عقلی
پیش از
حد میکردند، مسئلهء " مخلوق " و " حادث " بودن قرآن را در ارتباط با صفات خدا
مطرح
میکردند و با " قدیم " بودن قرآن که گروه " اشاعره " و اهل حدیث از آن جانبداری
میکردند، به مخالفت برخاستند و درگیری بین طرفداران این دو بینش اعتقادی رخ
داد.
به گفتهء اهل تحقیق، بحث پیرامون مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه
آغاز
گردید (اوائل قرن دوم هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی
مطرح
کرد، " جعد بن درهم "، معلم " مروان بن محمد " آخرین خلیفهء اموی، بود. او این
فکر را از
" ابان بن سمعان "، و " ابان " نیز از " طالوت بن اعصم " یهودی فرا گرفته بود.
" جعد " پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در
آنجا این
نظریه را به " جهم بن صفوان ترمذی " منتقل کرد. (۱)
برخی بر این باورند که اعتقاد به قدیم بودن قرآن از مسیحیت به جامعهء اسلامی نفوذ
کرده بود، زیرا آنان " مسیح " را " کلمة الله " میدانستند و در نتیجه، کلام خدا -
که از خداست -
از نظر آنان " قدیم " شناخته میشد.
مؤید این نظریه این است که مأمون در بخشنامه‌ای که در این مورد به " اسحاق بن
ابراهیم "
حاکم بغداد نوشت، " اشاعره " را متهم کرد که در مورد قرآن، همچون سخنان
مسیحیان
در مورد حضرت عیسی، سخن میگویند.
در هر حال در زمان خلافت " هارون "، " بشر مریسی "، که گفته میشود یهودی
تبار بوده،
این بحث را دنبال کرد و مدت چهل سال به ترویج فکر مخلوق بودن قرآن پرداخت
و
چون روزی شنید که هارون سخنان او را شنیده و وی را غیابا به مرگ تهدید کرده
است،
متواری شد.

۱. جعد را خالد بن عبد الله قسری در روز عید قربان در کوفه به جرم این سخنان به عنوان قربانی کشت! جهم را نیز در سال ۱۲۸ سالم بن احوز در مرو کشت (احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۲). گویا به همین مناسب بوده که بعدها احمد بن حنبل، پرچمدار اهل حدیث، طرفداران مخلوق بودن قرآن را کافر و جهمی خوانده است!

این بحث همچنان بین دو گروه مطرح بود تا آنکه " مأمون " به آن دامن زد و آتش اختلاف را شعله‌ورتر کرد. او که فردی دانشمند و مطلع، آشنا به فلسفه و فقه و ادبیات عرب، و اهل بحث و مناظره و دقت علمی بود، از همان زمان جوانی به اعتزال گرایش داشت و از " مخلوق " بودن قرآن جانبداری نکرد. فقها و اهل حدیث مترسیدند مبادا وی خلیفه شود و این عقیده را ترویج کند، به حدی که " فضیل بن عیاض " علنا مگفت: " من از خدا برای هارون طول عمر میخواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم! " (۱) حدس آنان درست بود. مأمون پس از رسیدن به قدرت، رسماً از " معتزله " و در نتیجه از نظریهء مخلوق بودن قرآن طرفداری کرد و آن را عقیدهء رسمی دولت اعلام نمود و قدرت دولت را جهت سرکوبی مخالفان این نظریه به کار گرفت. و چون مخالفان که در آن زمان اهل سنت نامیده شدند، مقاومت نشان دادند، بحران به اوج خود رسید و جریان از حد بحث علمی و مذهبی خارج شد و به یک بحث جنجالی و حاد عقیدتی - سیاسی تبدیل گردید و سخن روز شد و همه جا حتی در میان عوام با حرارت مطرح گشت. مأمون در سال ۲۱۸ قمری، فرمانی خطاب به " اسحاق بن ابراهیم "، حاکم بغداد، صادر کرد که باید تمام قضات و شهود و محدثان و مقامات دولتی مورد آزمایش قرار گیرند، هر کس معتقد به خلق قرآن باشد، در کار خود ابقا شود و گرنه از کار برکنار گردد (۲). این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود، در تاریخ، به عنوان " محنة القرآن " (۳) مشهور شده است. کسی که مأمون - و پس از او معتصم و واثق عباسی - را به این کار تشویق میکرد، " ابن ابی دؤاد "، قاضی مشهور دربار عباسی بد که پس از برکناری " یحیی بن اکثم " قاضی القضاة شده بود. او که از شهرت و آوازهء بلند علمی برخوردار بود و در بذل و بخشش و

میزان نفوذ و قدرت در دربار عباسی با برامکه مقایسه مشد، در " محنة القرآن " نقش

-
۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۳۶ ه. ش، ج ۳، ص ۲۱۴.
 ۲. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر، ج ۶، ص ۴۲۳، سیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبة المثنی، ص ۳۰۸.
 ۳. محنة به معنای آزمایش.

مهمی داشت و از این رو برخی تصور کرده اند که بنیانگذار این نظریه او بوده است (که)

دیدیم چنین نیست).

در هر حال سختگیری دولت عباسی به جایی رسید که مخالفان مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و زندانها پر از آنان گردید. " احمد بن حنبل " که در دفاع از عقیده خویش پافشاری

مکرد، تازیانه خورد! (۱) و در زمان حکومت " واثق "، " احمد بن نصر خزاعی " به قتل رسید و

" یوسف بن یحیی بریطی "، شاگرد شافعی، مورد شکنجه قرار گرفت و در زندان مصر در گذشت.

" یعقوبی " در این باره داستان عجیبی نقل میکند. وی منویسد:

" امپراتور روم به واثق خلیفه عباسی نامه نوشت و به او خبر داد که اسیران بسیار از مسلمانان در اختیار دارد، اگر خلیفه در مقابل آنها فدیة (سربها) دهد، او حاضر است اسیران مسلمان را آزاد کند. واثق این پیشنهاد را پذیرفت و نمایندگان به مرز فرستاد.

نمایندگان خلیفه اسیران را يك يك تحویل مگرفتند و عقیده آنان را در باره مخلوق

بودن قرآن پرسیدند، و تنها کسانی را که به این سؤال جواب مثبت میدادند، میپذیرفتند و لباس و پول در اختیارشان قرار میدادند! " (۲)

این سختگیریها سبب نفرت مردم از معتزله گردید، لذا وقتی که " متوکل عباسی " به خلافت رسید، جانب اهل حدیث را گرفت و به " محنة القرآن " خاتمه داد. ولی این بحث

فورا از رونق نیفتاد و تا مدتها در جامعه اسلامی مطرح بود. (۳)

۴. منتصر:

فرزند متوکل پس از کشته شدن پدر، در ماه شوال سال ۲۴۷ به جای او نشست، و قصر

۱. مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۴۶۴.

۲. تاریخ یعقوبی، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ هـ. ق، ج ۳، ص ۲۱۵.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره بحث خلق قرآن، علاوه بر مآخذ گذشته، به منابع یاد شده در زیر مراجعه شود:

تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۰۶ - ۳۱۲، ضحی الإسلام، احمد امین، ط ۷، قاهره، المكتبة المصرية،

ج ٣، ص ١٥٥ - ٢٠٧، بحوث في الممل والنحل، جعفر السبحاني، ط ٢، قم، لجنة ادارة الحوزة العلمية،
١٤١١ هـ. ق، ج ٢، ص ٢٥٢ - ٢٦٩.

(١٥٧٧)

"جعفری" را مقرر خود قرار داد، همان قصری که در آن متوکل به دست تروریستهای تعلیم دیده پسر خود، کشته شده بود ولی پس از هفت روز دستور داد آن کاخ را ویران سازند.

مگویند آن قصر همان محلی بوده است که "شیرویه" پدرش "پرویز" را در آن قصر کشته بود. (۱)

از جمله اقدامات مفید منتصر این بود که دستور پدر را در مورد ممانعت از زیارت قبور شهدای کربلا را لغو کرد و دستور داد فدک را به فرزندان حسن و حسین (علیه السلام) بازگردانند و اوقاف آل ابی طالب را آزاد سازند و کسی متعرض شیعیان و دوستان آنان علی (علیه السلام) نگردد و برای علویان در مدینه، اموالی فرستاد تا در میان آنان تقسیم گردد. وی مردی سخاوت پیشه و عدالت گستر بود ولی مدت حکومتش بیش از شش ماه طول نکشید تا اینکه در ماه ربیع الاول سال ۲۴۸ با اجل طبیعی از دنیا رفت و برخی معتقدند که او را با زهر مسموم کردند.

۵. مستعین:

مستعین پسر معتصم پس از درگذشت منتصر، به عنوان دوازدهمین خلیفه عباسی به سال ۲۴۸ [در همان روز درگذشت خلیفه قبلی] به جای وی نشست و ۳ سال و ۸ ماه حکومت نمود و در پایان کار با اختیار و انتخاب خود، حکومت را به معتز، پسر متوکل، سپرد و از حکومت کناره گرفت. برخی مگویند، این کناره گیری در اثر فشار وزور ترکها بود که خواستار حکومت فرزند متوکل بودند. او مردی عاطل و باطل و شهوت ران و فاسد بود. وزراء و منشیان خود را از ترکها انتخاب کرده بود که در پایان کار هم، قتل وی در سال ۲۵۲ به سن ۲۵ سالگی به دست همان ترکهای نازپرورده، صورت گرفت. قیام کوفه

در آغاز حکومت مستعین جمعی از مردم کوفه به رهبری یکی از نوادگان جعفر طیار
به
نام یحیی فرزند عمر طالبی، قیام نمودند ولی سپاه خلیفه بر آنان پیروز شد و جسد

۱. مروج الذهب ج ۴، ص ۱۳۰، تنمة المنتهی، ص ۲۴۳.

یحیی را که در این قیام خونین، کشته شده بود به بغداد بردند و احساسات مردم را با کشتن او منکوب ساختند. با همه اینها مرثی و نوحه‌های فراوانی در سوگ یحیی سروده

شد، چون او به عنوان يك پایگاه بزرگ علویان شمرده مشد و سرپرستی ایتام و درماندگان را به دوش مکشید. (۱)
قیام مردم طبرستان

در سال ۲۵۰ هجری در دومین سال حکومت مستعین، مردم مازندران به رهبری حسن

بن زید از نوادگان امام حسن مجتبی (علیه السلام) قیام کردند و بر مازندران مسلط گردیدند و آن دو منطقه حاصلخیز را تا سال ۲۷۰ در دست داشتند. قیامهای دیگری هم در اثر ظلم و

بی‌لیاقتی وی، در دیگر نقاط کشور، مانند: ری، قزوین و نیشابور صورت میگرفت.
۶. معتر:

وی در زندان مستعین به سر مبرد. با زور و فشار ترکها آزاد شد و پس از خلع، مستعین

در سال ۲۵۱ به حکومت رسید و نخستین اقدامی که کرد خلیفه مخلوع را به زندان

افکند و آنگاه، به دستور او سر از تنش جدا کردند و بدنش را به جاده عمومی افکندند و

جمعی از عابرین او را دفن کردند.

معتر که به هنگام جلوس بر اریکه سلطنت ۱۸ ساله بود پس از ۴ سال و ۶ ماه حکومت

در ماه رجب ۲۵۵ خود را از خلافت خلع نمود و پس از آن شش روز زنده بود و سرانجام

در سال ۲۵۵ اترک، دژبان مخصوص خودش، او را با زجر و شکنجه کشت و با زور، آب

نمک در حلقش ریخت و در حمام محبوس کرد تا از تشنگی جان داد.

دوران زندگی و پیشوائی امام هادی (علیه السلام) بیشتر در عهد خلفای اخیر بود و در دوران

حکومت معتر بود که آن حضرت به جهان باقی شتافت.

تبعید از مدینه

خلفای عباسی عموماً از توجه معنوی مردم، نسبت به خاندان رسالت، همیشه در بیم

و

١. مروج الذهب، ج ٤، ص ١٤٨.

(١٥٧٩)

هراس به سر مبردند چون مشاهده مکردند که مردم با طیب خاطر و علاقه قلبی بدون انتظار پاداش مادی و دنیوی، از فرمانها و دستورهای آن خاندان، اطاعت نموده و

عشق و علاقه فراوانی به آن دودمان نثار مکردند. در عصر متوکل عباسی، تسلسل رهبری این خاندان، به امام هادی (علیه السلام) منتهی گردیده

بود. چاپلوسان و متملقین خلیفه به اطلاع او رساندند که بعید نیست علی بن محمد روزی، قصد انقلاب و کودتا داشته باشد و از این همه محبت مردم به ضرر دستگاه خلافت، استفاده نماید و هیچ بعید نیست که از هم اکنون اسلحه و تدارکات آن را تهیه و

آماده سازد و طبیعی است در چنین صورتی نامه‌ها و مکاتبات و اسناد گویائی که حاکی

از این گونه روابط بوده باشد در بایگانی منزل او وجود داشته باشد. این قبیل فتنه گریهای ناروا و تحریکات سوء اطرافیان، متوکل را برانگیخت که امام (علیه السلام) را از مدینه

به سامرا بیاورد و در حقیقت تحت نظر داشته باشد.

حرکت به سوی سامراء

متوکل به یکی از امرای لشکر خود، به نام "یحیی بن هرثمه" مأموریت جلب و تبعید امام را

داد و او را با ۳۰۰ سرباز عازم مدینه نمود، از روی سیاست، نامه ای در کمال احترام و

توقیر به آن حضرت نوشت که مورخان تاریخ نگارش آن را سال ۲۴۲ هجری تعیین کرده اند، در آن زمان امام در سن ۲۰ سالگی بوده است. (۱)

متن نامهء دعوت

اینك ترجمه متن نامهء دعوت آورده میشود تا خوانندگان به خضوع و تملق فریبدهء متوکل پببرند.

" به نام خدا، پس از حمد و ثنای الهی، أمير المؤمنين (متوکل) خوب شما را

مشناسد،

با شخصیت، و بزرگواری و نسبت و قرابت شما با رسول خدا (ص) آشنا است، تنها هدف او جلب رضایت و خشنودی خداوند عالم و شما خاندان رسالت میباشد. اینك

(1080)

دستور داده اند که طبق درخواست فرماندار و فرمانده جنگ و امام جمعه شهر مدینه، عبد الله فرزند محمد را که مرتکب خلاف و اهانت در مورد شما گردیده است از مقام

خود معزول، و به جای او محمد بن فضل منصوب شود. او دستور کامل دارد که در تعظیم و تکریم و فرمانبرداری از اوامر و دستورهای شما نهایت سعی و تلاش را داشته

باشد تا بدان وسیله به خدا و رسول و امیر المؤمنین تقرب جوید. ما مشتاق زیارت شما

هستیم تا تجدید عهدی، صورت گیرد. اگر این دعوت ما، مورد پذیرش و علاقه شما

باشد میتوانید با همه اهل و عیال و دوستان و علاقه مندان خود، به سوی ما حرکت کنید.

در مسیر راه هر کجا دل شما خواست همانجا رحل اقامت افکنید و خودتان برنامه سفر

خود را در اختیار داشته باشید. و اگر خواسته باشید که خدمتگزار مخصوص ما " یحیی

فرزند هرثمه " و سربازان زیردست او با شما و در ملازمت رکاب باشند و در طول راه به

خدمتگزاری شما مفتخر گردند، مانعی از طرف ما نیست. چون احترام شما لازم و شما

از محبوب ترین و نزدیکترین افراد، پیش ما هستید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته "

این نامه که به تاریخ ۲۴۲ هجری با انشاء کاتب مخصوص خلیفه، " ابراهیم بن عباس " به

رشته تحریر در آمده است در ظاهر امر، حاکی از ادب و احترام خلیفه است ولی در حقیقت امر، دستور جلب و احضار آن حضرت میباشد چون از استقبال سرد و برنامه های

بعدی که ترتیب داده بودند، حقیقت امر روشن گردید که در جای خود شرح داده شده است.

پس از دریافت این نامه بود که امام هادی (علیه السلام) به اتفاق فرزندان و اهل و عیال که در میان

آنان فرزند عزیزش حسن بن علی هم بود، از حجاز به عراق، مقر خلیفه، حرکت کرد و وارد

شهر سامراء گردید.
خلیفه عباسی در ظاهر امر از آن حضرت استقبال و احترام به جا آورد ولی در باطن
مخواسست او را تحقیر نماید، چنان که مورخان نوشته اند:
همگام ورود امام (علیه السلام) به عنوان آنکه هنوز محل مناسبی، تدارك دیده نشده
است، آن
حضرت را چند روز در کاروانسرای " صعالیک " جا داد و بارها در خارج از
فرصتهای

مناسب، ایشان را احضار یا دستور تفتیش خانه و منزلش را داد که در یکی از آن تفتیش های بی جا، هنگامی که مأمور تجسس، از گردش بی هدف خود، نتیجه نمی گیرد

از امام (علیه السلام) پوزش مطلبد و منطق مأموران ناحق را تکرار میکند و میگوید: بسیار

معذرت میخواهم که بدون اجازه وارد منزل شما شده و باعث اذیت شما، گردیدم ولی

چه کنم من مأمورم و معذور!

امام منطق او را تصدیق نکرد، بلکه آیه ای را بر زبان جاری ساخت که وظیفهء چنین مأموریت نامعذور را روشن مسازد و چنین تلاوت فرمودند: " و سيعلم الذين ظلموا أی

منقلب ینقلبون ". (۱)

یعنی: ستمگران هر چه زودتر به سزای اعمال و کردارهای خود، خواهند رسید و معلوم

نیست که در کدام وادی از وادیهای دوزخ، سرگردان و حیران خواهند بود. هرثمه گزارش میدهد

" یحیی فرزند هرثمه " که مأمور جلب امام از حجاز بود در ضمن شرح وقایع سفر خود

چنین گزارش میدهد: " روزی که متوکل به من مأموریت داد تا وسایل جلب و دعوت

امام هادی را از مدینه به سامراء فراهم سازم، و عامل این تصمیم ناگهانی بر اساس گزارشها و اخبار گوناگونی بود که مرتب به گوش متوکل میرسید، من نخست در مدینه

به سراغ خانه امام هادی (علیه السلام) رفتم. هنگامی که وارد منزل گشتم و خاندان امام، از جریان

آگاهی یافتند، اضطراب و ناراحتی فوق العاده در خاندان امام پدیدار گشت به حدی که تا

آن روز با چنین اضطراب و ناراحتی و سر و صدا رو به رو نگشته بودم، شروع به آرام

ساختن آنان کردم و سوگند یاد کردم که نظر سوء و جسارتی دربارهء شخص امام ندارم،

سپس مشغول تفتیش و جستجوی منزل گردیدم در اطاق نشیمن امام، جز قرآن و کتاب دعا، چیز دیگری پیدا نکردم امام را از منزل، بیرون آوردند و خدمتگزاری او

را، تا
محل اقامت خلیفه، خودم به عهده گرفتم.

۱. الشعراء، آیه ۲۲۷.

روزی در هوای صاف و آفتابی، امام را مشاهده کردم که روی مرکب خود، پوشاکی با خود حمل میکند. دم اسب خود را گره زده و آماده حرکت است. از مشاهده این عمل او، به تعجب و شگفتی افتادم، لحظاتی سپری نشده بود که ابری بالای سر ما، پدیدار گشت و باران شدیدی ما را فرا گرفت که کمتر مانند آن را به یاد داشتم. امام رو به سوی من گرداند و فرمود: مدانستم شما از این عمل و رفتار من به تعجب و شگفتی افتاده اید، ولی آنچه من مدانستم بر شما مجهول و نامعلوم بود. من در صحرا رشد و نمو کرده ام و جریان بادهائی را که پشت سر آنها باران مبارک می‌بارد می‌شناسم. یحیی بن هرثمه گوید: هنگامی که به عراق رسیدم، در شهر بغداد، نخستین بار با اسحاق فرزند ابراهیم طاطری ملاقات کردم. او مقام و منزلت امام را به من شناساند و گفت: یحیی آیا مدانی که این شخص، فرزند برومند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؟ اگر روزی تو را متوکل، مأمور قتل و کشتن او نماید و تو را بر این امر ترغیب نماید، بدان! که خون خواه و دشمن تو شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خواهد بود. در پاسخ او گفتم به خدا قسم! من تا حال جز نیکی و خوبی از او ندیده‌ام و انگیزه‌ای هم نمی‌بینم که مرا به چنین امری وادار سازد. هنگامی که از بغداد وارد سامرا شدیم من برای "وصیف ترکی" داستانهای راه را تعریف کردم، او هم سفارش کرد که اگر يك مو از سر امام هادی (علیه السلام) کم شود، من خودم خواهان و مدعی آن خواهم بود. من از گفتار و سفارش هر دو شخص به تعجب افتادم و با خود حدس زدم که مسائلی در جریان است که من از آن اطلاع ندارم. وقتی به حضور متوکل رسیدم و گزارش راه را به اطلاع او رساندم متوکل از امام تجلیل و احترام شایانی به جا

آورد". (۱)
در زندان متوکل
داستان زندانی شدن طرفداران حق و مدافعین واقعی توده‌ها و انسانهای رنج دیده،

۱. مسعودی، مروج الذهب ج ۴، ص ۱۷۲.

مسأله‌ی تازه و امر غریبی نیست، بلکه در مدارج تکاملی آنان، یکی از شرایط ابتدائی و
القبای آغازین، شمرده میشود از این رو در بیوگرافی اغلب مردان بزرگ و پیشوایان
معصوم (علیه السلام)، حبس و زندان و تبعید و شکنجه در مراحل نخستین زندگی
آنان، واقع شده
است و با توجه به تکرار آن، يك ناظر بی طرف گمان میکند که یکی از مراحل
پیشبرد
هدف، طی کردن همین دوره‌ها و این ناملازمات بوده است و این بدعت از آغاز
حکومت
عباسیان به چشم می‌خورد که زندانهای متوالی امام هفتم، و تبعید و انتقال امام
هشتم،
و تبعید امام جواد (علیه السلام) و حبس امام هادی و زندانهای مکرر امام حسن
عسکری (علیه السلام)،
شاهد گویای این نوع شکنجه‌های بدعت آمیز دورهء خلافت عباسی، به شمار
میرود.
اگر زندانی شدن اغلب مردم، روی مسائل مالی و اقتصادی یا داعیه‌های جنگ
و خونریزی بوده باشد، زندانهای مورد گفتگوی ما، به خاطر بیدار ساختن افکار
خفته، و
ارشاد و هدایت گمراهان، و مبارزه و جدال با ستم و بیدادگری ستمکاران بوده
است.
از این رو در تاریخ زندگی امام هادی (علیه السلام) نیز چند بار با زندانی شدن او
مواجه می‌گردیم که
يك بار آن را " شیخ صدوق " در " علل الشرایع " و " حصال " با اسناد خود، از
صقر فرزند ابی دلف
بغدادی نقل کرده است. او مگوید: " هنگامی که خبر تبعید و انتقال امام هادی
(علیه السلام) را از
مدینه به سامراء شنیدم که به دستور متوکل صورت گرفته است از بغداد به سامراء
رفتم تا
از پیشوای خودم کسب اطلاعی نموده باشم. او اجازه داد که وارد منزل آن حضرت
گردم.
از من پرسید چه کار داشتی که به سامراء آمدی؟ لابد میخواهی آقا را زیارت کنی،
پس
همین جا توقف نما، سپس به یکی از خدمتگزاران خود دستور داد که مرا به حجره

ای که
علوی محبوس در آن نگهداری مشد راهنمائی نمایند. هنگامی که وارد محضر
نورانی
او شدم دیدم روی حصیری، نشسته و گودالی در برابرش قرار گرفته است. سؤالاتی
نمودم، در پایان کار امام فرمودند: " بیشتر توقف ننمائید، و برگردید چون من به
آسایش و
امن شما، اطمینان ندارم ". (۱)

۱. علامه مجلسی، جلاء العیون ج ۳، ص ۱۲۴.

" قطب راوندی " در کتاب " خرائج " دومین بار از حبس امام را چنین منگارد، " که دو سه روز به پایان زندگی نکبت بار متوکل مانده بود، اتفاق افتاده است و امام هادی (علیه السلام) کشتار و قتل او را پیش بینی نموده است ". (۱)

شکوه و تجلی معنویت

" فضل بن احمد " کاتب و منشی مخصوص متوکل گوید: " من با منتصر در حضور متوکل بودم او روی تخت مخصوص خود، جلوس نموده بود که صحبت از امام هادی (علیه السلام) به میان آمد. جمعی شروع به سعایت و سخن چینی نمودند و درباره آن حضرت، تهمت‌ها و افتراها بستند به حدی که متوکل را به خشم و غضب واداشتند وی از شدت غضب نمی توانست روی زانو بنشیند از خشم و ناراحتی فریاد برآورد: " به خدا قسم آن کسی به دروغ ادعای امامت و پیشوائی دارد، و بر خلاف سیاست من، گام برمدارد، خواهم کشت... ".

چندین بار این سخن را تکرار نمود و در همان لحظه، دستور داد که " فتح بن خاقان چهار نفر از پیش کاران و مأمورین را برای دستگیری امام (علیه السلام)، روانه منزل او کند که در هر شرائطی باشد، او را به مجلس متوکل بازآورند.

به چهار نفر از جلادان هم دستور داد که هنگام ورود آماده باشند که با صدور امر و اشاره او را گردن زنند! امام هادی (علیه السلام) با شکوه و جلال معنوی ویژه ای، وارد مجلس شد در حالی که از شدت تأثر لبهائش به هم مسخورد ولی بدون هیچ گونه جزع و شکوه‌ای، تا چشم متوکل به سیمای روحانی امام هادی (علیه السلام) افتاد از جای خود حرکت کرد و به استقبال امام، آمد. او را در بغل گرفت و بوسید و بدون اختیار مرتب مسگفت:

" سرور من! ای فرزند رسول خدا (ص)! ای پسر عمویم! ای شایسته ترین فرد روی زمین! "

امام از این وضع متوکل به تعجب و شگفتی افتاد، و فرمود به خدا پناه مبریم از این

۱. مجلسی، جلاء العیون ج ۳، ص ۱۲۴.

اوضاع و پیش آمدها!
متوکل پرسید: چه عاملی باعث شد که شما این وقت به سراغ ما بیائید؟ امام فرمود:
من
خودم نیامده ام، مأمورین و فرستادگان شما مرا احضار کرده اند.
متوکل گفت: "عجبا! بی خود به شما دروغ گفته اند و زحمت داده اند، من راضی
به
ناراحتی شما نبوده ام!"
امام فرمود من از این حوادث و پیش آمدهای ناگوار، فقط به خداوند متعال، پناهنده
هستم. متوکل به فتح بن خاقان (وزیر) و منتصر (ولیعهد) و عبیدالله خاقان دستور داد
که از امام مشایعت و بدرقه به عمل آورند و او را تا منزل برسانند و از این عمل
پوزش و
معذرت طلبید. امام به منزل خود بازگشت. نزدیکان خلیفه پرسیدند: این چه رفتاری
بود که شما امروز مرتکب شدید؟ این استقبال و عذرخواهی کجا؟ و آن دستور
جلب و
احضار شما کجا؟
خلیفه رو به مأمورین جلاد خود نمود و پرسید: چرا به مأموریت خود اقدام نکردید؟
گفتند تا چشم ما، به صورت و جمال امام افتاد، جلال و عظمت و شکوه معنویت او
ما را
خیره کرد و بی اختیار شدیم و گمان کردیم که بیش از صدها شمشیر زن، در
اطراف او
صف کشیده اند و منتظر اقدامات ما هستند". (۱)
در مجلس بزم
در یکی از شبها هنگامی که متوکل در مجلس بزم به می گساری مشغول بود دستور
جلب
امام (علیه السلام) را صادر نمود. مأمورین در نیمه شب، و بدون اطلاع اهل خانه،
هنگامی که همه
در بستر گرم خود آرمیده بودند، وارد منزل امام شدند تا محل سکونتش را مورد
تفتیش
و بررسی قرار دهند.
آنان نخست به اطاق اختصاصی، خود امام (علیه السلام) حمله بردند و با چشم خود
دیدند که آن

١. حبيب السير ج ١، ص ٣٠٦، تاريخ سامراء ج ٣، ص ٢١، كشف الغمه ص ٢٦٢.

(١٥٨٦)

بزرگوار، اطاق را خالی از اغیار نموده، و در را به روی خود بسته و با لباس مخصوص به روی ریگ و سنگ ریزه نشسته، و به راز و نیاز پروردگار عالم پرداخته است. مأمورین، دیگر اطاقها را نیز مورد بازرسی قرار دادند و از آنچه که مجستند اثری نیافتند. ولی در دل شب در برابر دیدگان بیمناک و نگران اهل خانه، خود امام را به حضور متوکل بردند. موقعی که امام (علیه السلام) را وارد بر متوکل نمودند، مشاهده نمودند که او در صدر مجلس بزم قرار گرفته است و در دست خود، گیلان شراب دارد و مشغول می گساری است. امام (علیه السلام) را در کنار او جا دادند، وی با کمال بشرمی، جام شرابی را که در دست داشت به امام (علیه السلام) تعارف نمود، امام امتناع ورزید و فرمود: سوگند به خداوند عالم، شراب هرگز داخل خون و گوشت و بدن من نشده است، مرا از آن معاف دار!

متوکل گفت: پس شعر خوبی برای من بخوان که خوشحال تر شوم و رونق مجلس ما افزون تر گرداند. امام در پاسخ فرمودند: من اهل شعر نیستم و کمتر از اشعار گذشتگان را حفظ دارم. متوکل گفت: چاره ای نیست، جز آنکه باید شعر بخوانی!

امام (علیه السلام) شروع به خواندن اشعار عبرت انگیز و هوشدار دهنده ای نمود که مضمون آنها، این چنین است:

۱. " قله های مرتفع را برای خود منزلگاه انتخاب کردند، و مردان مسلح را برای پاسداری و حفاظت آن منازل، برگزیدند و وسائل ایمنی را از هر جهت فراهم نمودند ولی هیچ کدام از آن تدابیر، نتوانستند جلو مرگ مهاجم را بگیرند و آنان را از گزند روزگار، محفوظ نگهدارند ". (۱)

۲. " آنان پس از گذشت روزگار کوتاه، از آن قله های سر به فلک کشیده، و

کاخهای محکم و
کوه پایه، به گودالهای قبر پائین کشیده شده با هزاران بدبختی و فلاکت به آن
گودالها
فرود آمدند " (۲)
۳. " در این هنگام بود که فریادی برخاست و بر آنان بانگ زد: کجا رفت آن
زینتها؟ کجا

۱. باتوا علی قلیل الأجل تحرسهم * غلب الرجال، فما اغنتهم القلیل
۲. واستنزلوا بعد عز، عن معاقلهم * فأودعوا حفرا، یا بئس ما نزلوا

رفت آن تاجها؟ کجا رفت آن شکوه و جلال و شوکتها و طمطراقها؟ " (۱)
۴. " آری، کجا رفت؟ آن چهره های نازپرورده که همیشه به ناز و نعمت در پس
پرده های

رنگارنگ، خود را از دیگران ممتاز مساختند و چهره های خویشان را از دیگران،
پنهان
مداشتند ". (۲)

۵. " آخر الأمر، قبر، آنان را رسوا ساخت، و آن چهره های متنعم و شاداب،
جولانگاه

کرمهای زمین شدند که بر چهره و روی آنها به حرکت در مآیند ". (۳)
۶. " آنان مدت درازی دنیا را خوردند، و به کام خود کشیدند ولی امروز همانها که
خورندهء

همهء چیزها بودند، خود، خوراک و غذای زمین و کرمها و حشرات آن شدند! " (۴)
۷. " چه عمرهای طولانی را در راه آبادانی منازل، صرف کردند؟ که آنان را از
گزند حوادث

مصون دارند ولی با شنیدن بانگ کوچ، آن عمارتها و اهل و عیال و زندگی را ترك
گفتند ". (۵)

۸. " چه بسیار، اموال و ذخائر و اندوخته ها که از خود به جا گذاشتند و با رسیدن
اجل، آنها

را به دست دشمنان و بدخواهان خود سپرده و کوچیدند ". (۶)

۹. " منازل و قصرهای آباد آنان، با گذشت زمان، به تل های خاک، تبدیل یافت و
سرنشینان آنها از منازل آباد، به گودالها و حفره های قبور منتقل گردیدند ". (۷) و
(۸)

اشك تمساح

صدای امام (علیه السلام) با آن جذبه معنوی و ملکوتی، تا اعماق روح اهل بزم و
شراب نفوذ کرد به

-
۱. ناداهم صارخ، من بعد ما قبروا * این الأسرة والتيجان، والحلل؟
 ۲. این الوجوه التي كانت منعمة * من دونها، تضرب الأستار والكلل؟
 ۳. فأفصح القبر عنهم، حين ساء لهم * تلك الوجوه عليها الدود ينتقل
 ۴. قد طالما أكلوا دهرًا، وما شربوا * فأصبحوا بعد طول الأكل، قد أكلوا
 ۵. وطالما عمروا دورًا لتحصنهم * فقارقوا الدور والأهلين وأنتقلوا
 ۶. وطالما كنز والأموال وأدخروا * فخلفوها على الأعداء وارتحلوا
 ۷. أضحت منازلهم، فقرا معطلة * وساكنوها الى الأجداد قد رحلوا
 ۸. این اشعار از جلد ۴ مروج الذهب مسعودی ص ۹۴، طبع مصر ۱۳۸۵ نقل گردید.



(١٥٨٨)

حدی که رئیس آنان، متوکل، جام شراب را محکم به زمین کوبید و اشکهای چشمش همانند باران سرازیر شد و آن محفل عیش و نوش به مجلس وعظ و اندرز تبدیل یافت و متوکل سفاک و سنگ دل به تفقد از وضع زندگی شخصی امام (علیه السلام) پرداخت و همنشینان او نیز، اشک ریختند. متوکل با خضوع و شکستگی کامل از امام پوزش خواست، و او را با احترام تمام، دوباره به منزل خود باز گردانید. (۱)

نشانه ای از نفوذ در دلها با وجود آن همه کارشکنی و مبارزه پنهانی و علنی که متوکل خلیفهء معاصر در مورد نفوذ و محبوبیت امام هادی (علیه السلام) به کار مبرد و همیشه در صدد خاموش ساختن این مشعل فروزان الهی بود، باز نفوذ روحانیت و معنویت امام (علیه السلام) روز به روز وسیع تر و گسترده تر

مگشت تا حدی که اشعهء تابناک آن، تا حرمسرای خلیفه، پرتو افکنده بود و امامت و پیشوائی واقعی و حقیقی، دلهای خاندان متوکل را نیز به تسخیر خود در آورده بود به حدی که مادر خلیفه، عقیده و اخلاص بی ریا به امام هادی (علیه السلام) داشت و او را مرد شایستهء الهی میدانست و در عرض حاجت، به پروردگار متعال، امام را وسیله و شافع خود قرار میداد.

نذر مادر خلیفه اغلب مورخین این واقعه را در زندگی متوکل نوشته اند: " متوکل به بستر بیماری افتاد و بدن او جراحی برداشته بود که اطبای معالج از معالجهء آن فرو ماندند. مادرش دست توسل به درگاه الهی بلند کرد، و با خود نذر کرد که اگر فرزندش شفا پیدا کند هدیه ارزنده ای به پیشگاه امام هادی (علیه السلام)، تقدیم کنند تا خداوند متعال به احترام آن بزرگوار به

پسرش شفا، عنایت کند در عین حال به وزیر متوکل نیز دستور داد تا شخصی را به

۱. بحار الانوار ج ۱۳، ص ۱۴۶.

حضور امام روانه سازد و از وی در مورد علاج پسرش درمان و راه علاج بپرسد.
امام
هادی (علیه السلام) در پاسخ در خواست او، داروئی را معرفی نمود که آن را روی
جراحت بگذارند، تا
با لطف پروردگار بهبود یابد. طبق دستور آن بزرگوار، رفتار کردند و متوکل شفا
یافت.
مادرش به عنوان وفا به نذر خود، هزار دینار را در کیسهء چرمی (صره) سر بسته به
محضر
امام فرستاد. امام هادی (علیه السلام) آن را با همان کیفیت در منزل نگه مداشت ".
روزی به اطلاع متوکل رساندند که طبق اطلاع پولهای فراوانی را در منزل امام هادی
(علیه السلام)
گزارش مدهند و شاید او تدارك انقلاب و تظاهر بر ضد شما را داشته باشد.
متوکل که همیشه منتظر شنیدن چنین خبری بود، بازرسانی به منزل امام (علیه السلام)
گسیل
داشت. آنان، شبانه به سراغ منزل رفتند و با گذاشتن پله، از پشت بام به حیاط امام
رسیدند. آن حضرت دستور فرمودند، تا شمعی روشن سازند تا مأمورین دچار آسیب
سقوط، نگردند، و در داخل منزل هم شمعی افروختند تا تمام قسمتهای منزل مورد
بررسی قرار گیرد. مأموران هر چه گشتند کمتر چیزی عائد آنان شد، جز آن کیسهء
مهر و
موم شده که مادر متوکل فرستاده بود.
وقتی متوکل در جریان تحقیقات مأمورین قرار گرفت، پس از آگاهی از حقیقت امر،
از
عمل خود شرمنده و پشیمان گردید و پولها را دوباره باز گردانید. (۱)

۱. حبيب السیر ج ۱، ص ۳۰۶.

بخش دوم

F

فضائل و مناقب امام (علیه السلام) در آئینه آراء و افکار

(۱۵۹۱)

بخش دوم / فضائل و مناقب امام (ع) در آئینه آراء و افکار...
فضائل و مکارم اخلاقی آن بزرگوار آنقدر میباشد که کتابها و آثار دوستان را پر ساخته

است هر کتابی که از سوی دوستان تألیف یافته است مالا مال از وصف و ثنای امام (علیه السلام)

مباشد. در اینجا مکتوبیم سخنان غیر شیعه را در حق آن بزرگوار آورده باشیم چون گفته اند "الفضل ما شهرت به الأعداء"، فضیلت واقعی آنست که غیر دوستان به آن اعتراف نمایند:

۱. خیرالدین زرکلی (معاصر): صاحب کتاب "الأعلام" مگوید:
"علی فرزند محمد جواد فرزند علی بن موسی دهمین پیشوای امامیه، یکی از پرهیزکاران صالح و شایسته روزگار بود.
در مدینه متولد شد دربارۀ او به متوکل سعایت و سخن چینی شد. تا اینکه او را از مدینه به سامراء طلبید و دستور داد منزل او را مورد تفتیش قرار دهند، ولی مدرکی که بر ضد

خلیفه بوده باشد در آن پیدا نشد، سپس او را با احترام مخصوص به منزل خود بازگردانیدند". (۱)

۲. علی بن محمد مالکی: صاحب "الفصول المهمه" (متوفی ۸۵۵) مگوید:
"هیچ منقبت و مدحی ذکر نمیشود جز آنکه اصل آن به او منتهی مگردد. نفس او پاک،

اخلاق و رفتار او مهذب، و سیره و رفتار او معتدل بود". (۲)

۳. ابوالفداء ابن کثیر: صاحب "البدایة والنهاية" مگوید:
"فرزند امام جواد و پدر امام حسن عسکری مردی زاهد و عابد بود. متوکل او را به سامرا

انتقال داد و بیش از ۲۰ سال در آنجا اقامت داشت، و در سال ۲۵۴ در سامراء در گذشت.

۱. الأعلام ج ۵، چاپ سوم، ص ۱۴۰.
۲. الفصول المهمه ص ۲۶۴، چاپ نجف.

هنگامی که متوکل او را به مجلس شراب دعوت کرد در پاسخ گفت:

مرا معاف بدار! تا کنون قطره ای از شراب به وجود من وارد نشده است و هرگز شراب با خون و گوشت من، مخلوط نگردیده است". (۱)

۴. شمس الدین احمد بن محمد: معروف به "ابن خلکان" (متوفی ۶۸۱ ه. ق) در کتاب "وفیات الأعیان" در این باره مگوید:

"ابوالحسن نوهء امام رضا معروف به "عسکری" یکی از پیشوایان امامیه میباشد، سعایت کنندگان در مورد او فراوان به متوکل بدگویی کردند تا آنکه او را از مدینه احضار نمود.

ولادت او، روز ۱۳ رجب ۲۱۳ و وفات او، در سال ۲۵۴ اتفاق افتاد". (۲)

۵. احمد بن حجر هیثمی: (متوفی ۹۷۴) صاحب "الصواعق المحرقة" دربارهء آن بزرگوار منویسد:

"بدانجهت او را عسکری گفتند که حضرتش را از مدینه به سامراء، تبعید کردند و در محلی سکونت دادند که آنجا "عسکر" و افراد نظامی نگهداری میشد.

وی از نظر علم و دانش و سخاوت، فرزند شایسته و وارث حقیقی پدر بود، متوکل او را در سال ۲۴۳ از مدینه احضار کرد". (سپس، داستان اعرابی را که ده هزار درهم بدهکار بود نقل نموده است که ما آن را در بخش جود و سخاوت آن بزرگوار آوردیم). (۳)

۶. سبط ابن جوزی: صاحب "تذكرة خواص الامة" مگوید:

"یحیی بن هرثمه" نقل میکند:

چند روز پس از انتقال امام هادی (علیه السلام) به سامراء متوکل مریض شد. در حال مرض نذر کرد

اگر از مرض شفا یافت پول فراوان تصدق نماید.

پس از چند روزی شفا یافت. از فقها و علمای شهر سؤال کرد که چقدر باید صدقه بدهد؟

۱. البداية والنهاية ج ۱۱، ص ۱۵، وقایع سال ۲۵۴.

۲. وفیات الاعیان ج ۲، ص ۴۳۲ - ۴۳۵.

٣. الصواعق المحرقة ص ١٢٥، چاپ نجف.

(١٥٩٤)

و با چه مبلغی نذرش وفا میشود؟ هیچ کدام از آنان جواب قاطعی نتوانستند بدهند و مبلغ آن را تعیین کنند. شخصی را به حضور علی بن محمد (علیه السلام) روانه ساخت و مسأله را مطرح نمود.

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: هشتاد و سه در هم تصدق نماید. متوکل از علت این حکم پرسید.

امام (علیه السلام) در جواب فرمودند: " قرآن مجید تأییدات پروردگار را در جنگهای اسلامی با

صفت " کثیر " (فراوان) توصیف مینماید. جائی که مفرماید: " لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین " (۱) خداوند شما را در جنگ حنین و در

موارد فراوانی کمک و یاری داده است " و معلوم است آنچه از جنگها و غزوات پیامبر

اسلام اتفاق افتاده است بیشتر از ۸۳ بار نبوده است چون آن بزرگوار ۲۷ بار غزوه (جنگهایی که خود آن حضرت، حضور داشتند) و ۵۵ بار سریه (جنگهایی که سپاه اعزام

مفرمودند) اعزام داشته است که آخرین بار واقعه " حنین " بوده است. فقها و خود متوکل از این پاسخ سخت به تعجب و شگفتی افتادند. اموال قابل توجهی را

به حضور امام فرستادند.

امام آنها را برگرداند و فرمود این يك نذر واجب است، در هر موردی که خواستید خودتان تصدق نمائید "

۷. شیخ سلیمان بلخی قندوزی: صاحب " ینایع المودة " (متوفی ۱۲۹۳) مگوید: " مسعودی نقل کرده است که متوکل دستور داد، سه درنده را به حیاط کاخ بیاورند،

سپس از امام هادی (علیه السلام) دعوت کرد تا به ملاقات وی بروند، وقتی وارد حیاط گردید

درهای قصر را بستند.

امام (علیه السلام) در حیاط بود و کاخ نشینان تماشاگر بودند. با کمال تعجب مشاهده کردند که

درندگان دور امام را گرفتند و به او خضوع میکنند، امام با دست و آستین خود، آنان را

١. تذكره خواص الأمة ص ٢٠٢.

(١٥٩٥)

مسح و نوازش میکند.
آنگاه به طرف قصر آمد و ساعتی با متوکل نشست، سپس بازگشت. هنگام خروج، دوباره

درندگان همین رفتار را با امام (علیه السلام) انجام دادند.
متوکل سخت تحت تأثیر قرار گرفت و جائزه‌ای روانه‌ء امام ساخت.
به متوکل گفتند: تماشا کردید که درندگان با پسر عموی شما چگونه رفتار کردند؟
اگر

خواستید، شما هم چنین عملیاتی انجام دهید؟ متوکل در پاسخ گفت آیا شما قتل مرا
منخواهید؟ سپس دستور داد، این جریان را در بین مردم فاش نسازند. او در پایان
مافزاید: امام هادی (علیه السلام) در ماه جمادی الاخر سال ۲۵۴ هجری در سامراء
درگذشت " (۱)

۱. امامت و رهبری در سنین پائین
امام هادی (علیه السلام) پس از شهادت پدر گرامیش، در سن هشت سالگی بر مسند
امامت قرار

گرفت، و این خود از روشن‌ترین کرامات و معجزات است، چرا که حیازت چنین
مقام و

مسئولیت خطیری که صرفاً الهی است نه تنها از کودکان که حتی از مردان عاقل و
بالغ

نیز ساخته نیست، و با توجه به اینکه علما و محدثین شیعه پس از شهادت و
درگذشت

هر يك از ائمه در مسائل گوناگون به امام بعدی، مراجعاتی داشتند، و حتی گاهی او
را

آزمایش میکردند، و نیز بزرگان از علویان و اقوام امام که در سن کمال مس بودند به
خانه‌ی امام رفت و آمد و با او معاشرت داشتند، غیر ممکن بود جز به خواست و
تأیید خدا

و جز در ارتباط با عصمت و علم و قدرت الهی، کودکی بتواند این مقام و مسند را
در دست

بگیرد، و به همه‌ی سؤالات پاسخ صحیح دهد و در مشکلات مردم رهبری کامل
نماید و

بدیهی است که حتی مردم عادی نیز کودک خردسال معمولی را از يك امام آگاه
راهبر

تمیز و تشخیص مدهند.

۲. تکلم به زبان ترکی

" ابوہاشم جعفری " مگوید هنگامی کہ " بغا " سردار سپاہ واثق، برای دستگیری
اعراب،

۱. ینایع المودة ج ۳، ص ۱۴، چاپ بیروت.

از مدینه عبور مکرد، در مدینه بودم.
امام هادی (علیه السلام) به ما فرمود: برویم تجهیزات این ترك را ببینیم. بیرون آمدیم
و توقف
کردیم، سپاه آماده ی او از نزد ما گذشتند. و خود ترك رسید.
امام با او چند کلمه به زبان ترکی صحبت کردند. و او از اسب پیاده شد و پای
مرکوب امام
را بوسید.
ابوهاشم مگوید ترك را قسم دادم که با تو چه گفت. ترك پرسید: این مرد پیامبر
است؟
گفتم: نه.
گفت: مرا به اسمی خواند که در کوچکی در بلاد ترك به آن نامیده مشدم و تا این
ساعت هیچکس از آن اطلاع نداشت. (۱)
۳. هیبت و عظمت امام (علیه السلام)
" اشتر علوی " مگوید:
با پدرم در خانه ی متوکل بودیم، من در آن هنگام طفل بودم، و جماعتی از آل ابی
طالب
و آل عباس و آل جعفر حضور داشتند، امام هادی (علیه السلام) وارد شد، همه ی
آنان که در خانه ی
متوکل بودند به احترام او پیاده شدند، آن حضرت داخل خانه شد، و برخی از
حاضران به
برخی گفتند:
چرا برای این جوان پیاده شویم، نه شریف تر از ماست و نه سنش بیشتر است، به خدا
سوگند برای او پیاده نخواهیم شد!
" ابوهاشم جعفری " - که در آنجا حاضر بود - گفت:
به خدا سوگند وقتی او را ببینید به احترام او با احساس خردی و کوچکی پیاده
خواهید شد.
طولی نکشید که آن حضرت از منزل متوکل بیرون آمد، چون چشم حاضران به آن
گرامی افتاد همگان پیاده شدند.

۱. طبرسی، اعلام الوری ص ۳۵۹، محدث شیخ عباس قمی، سفینه البحار ج ۲، ص ۲۴۰.

ابوهاشم گفت: مگر نگفتید پیاده نمی شویم؟! گفتند: به خدا سوگند نتوانستیم خودداری کنیم به طوری که بی اختیار پیاده شدیم.

(۱)

گفتار و آراء دانشمندان اهل سنت درباره این شخصیت بزرگ جهان اسلام که مورد قبول

همگانی است بیش از آنست که بتوانیم بازگو نمائیم. طالبان تفصیل میتوانند به کتابهای: تاریخ بغداد ج ۱۲، ص ۵۶، کفایة الطالب گنجی شافعی، الفصول المهمه

ابن

صباغ مالکی، تذكرة الخواص سبط ابن جوزی، نزهة الجلیس سید عباس مکی، الصواعق

المحرقة ابن حجر هیثمی، فصل الخطاب محمد خواجه پارسای بخاری، و از کتابهای

خاصه به ملحقات احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری ج ۱۲، والحقایق فی تاریخ الاسلام والفتن والأحداث شیخ حسن مصطفوی آراء اهل سنت در مورد امامان شیعه شادروان داود الهامی... مراجعه کنند.

۱. طبرسی، اعلام الوری ص ۳۶۰.

بخش سوم
خوشه‌هایی از علم و رهنمودهای آن بزرگوار

(۱۵۹۹)

بخش سوم / خوشه‌هایی از علم و رهنمودهای آن بزرگوار... علوم خاندان رسالت، از منبع وحی و الهام، سرچشمه مگیرد، مدرسه ای و کلاسی نیست، چون آنان در مرکز وحی پرورش یافته اند، از همان دانشکده، فارغ التحصیل گشته اند. تجزیه و تحلیل معلومات آنان، در خور توانائی ما نیست فقط از راه آثار و نمونه‌هایی که به ما رسیده است با اقیانوسهای ناپیدا کرانهء معلومات آنان آشنائی پیدا میکنیم:

گاهی در مجلس دانشمندان از دهها مسأله فقهی و علمی صحبت پیش مآید، همگان از پاسخ فرو ممانند ولی امام با قاطعیت پاسخ میدهد، گاهی در محیط عرب زبان با يك فرد ترك زبان با زبان اصیل خود، گفتگو میکند و دیگر وقت با "علی بن مهزیار اهوازی" به زبان فارسی صحبت میکند و دیگر وقت از مجهولات و رازهایی پرده برمیدارد که این گونه خوارق عادات در شرائط علمی آن روز، با ضوابط عادی و قواعد

معمولی، قابل تفسیر و تأویل نیستند، جز آنکه دانشها و علوم آنان را آسمانی و الهی دانسته باشیم. اینک نمونه‌هایی چند در این بخش آورده میشود:

۱. گفتگو با زبان فارسی (۱)

علی بن مهزیار اهوازی مگوید:

"تا شرفیاب محضر نورانی امام هادی (علیه السلام) گردیدم او با من با زبان فارسی فصیح، شروع به گفتگو نمود، همانند آنکه او یکی از ما فارسی زبانان است و هدف امام آن بود که از مطالب

مورد گفتگو، دیگر حضار مجلس، آگاه نگردند."

۲. گفتار با يك پزشك مسیحی (۲)

"طبری" با اسناد خود از منشی مخصوص خلیفه به نام "محمد" فرزند "اسماعیل" نقل

۱. بحار الأنوار ج ۵۰، ص ۱۳۰، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۴، ص ۴۰۸.

۲. بحار الأنوار ج ۵، ص ۱۶۱.

مکند که گوید: " پدرم در دربار عباسی دبیری مکرده، چنین تعریف نمود: روزی در سامراء از محلهء " باب الحصى " عبور مکردهم که پزشك مخصوص خليفه آقاى " یزداد " را

که از شاگردان بختیشوع بود، ملاقات کردم. او از خانهء موسی فرزند بغا از فرماندهان لشکر

متوکل، برمگشت با او همراه شدیم در بین راه، تا دیوار منزل امام هادی (علیه السلام) پدیدار

گشت: به من گفت، آیا این دیوار را مبینی؟ و صاحب آن خانه را مشناسی؟ و آشنائی

داری که صاحب آن کی باشد؟

گفتم صاحب آن، آن جوان علوی حجازی است که تازه وارد سامراء شده است. - خوب چه کاره است؟

- اگر مخلوقی باشد که از غیب خبر دهد، اوست. - چه طور؟

او تعریف نمود: " من قصهء عجیبی برایت نقل میکنم که تاکنون چنان قصه ای نشنیده ای

ولی خدا را ضامن مگیرم که آن را به کسی نگوئی. چون در آن صورت به گوش خلیفه

مرسد و مدانی که من پزشك او هستم و زندگی و معیشت من، از راه طبابت او تأمین مگردد.

من متعهد گردیدم که این داستان را با کسی در میان نگذارم و مطمئن ساختم که تو يك

فرد مسیحی هستی. اگر کسی از قول تو دربارهء این خاندان، چیزی نقل نماید چندان

مورد تهمت واقع نمی شوی.

خلیفه او را از مدینه به سامرا آورده است تا مردم به سوی او جلب نشوند، و در کنترل

خود باشد تا مبادا خلافت و حکومت از چنگ خاندان عباسی بیرون رود.

سپس ادامه داد و گفت: من چندی پیش او را دیدم که با چهرهء تیره، روی يك اسب سیاه

رنگ، نشسته و لباسهای مشکی پوشیده و عمامهء مشکی رنگ، به سر بسته است، تا او را

دیدم به عنوان احترام ایستادم ولی در دل خود مگفتم (و قسم به حق مسیح که با

کسی در میان ننهاده باشم) لباسهای مشکی، اسب مشکی، مردی سیاه چهره اندر
سیاه،
منظره جالبی است.

(۱۶۰۲)

تا به محل توقف من رسید، نگاهی به من افکند و در من دقیق و کنجکاو، گردید و فرمود

دل تو، سیاه تر از آن است که چشمان تو سیاه اندر سیاه ببیند.
من در پاسخ گفتم، دل تو روشن است و آینه وار، همه چیز را نشان مدهد. خداوند آگاه تر است. پدرم مگوید:
روزی که این پزشک مسیحی بیمار شد و به حال احتضار و مرگ افتاده بود، مرا خواست.

من به دیدار او شتافتم، به من گفت اکنون قلب سیاه من سفید گشته است. من اکنون بر یگانگی خدا و رسالت رسول خدا، و ولایت علی (علیه السلام) اعتراف دارم و شهادت مدهم که علی فرزند محمد (امام هادی (علیه السلام)) حجت خدا و ناموس بزرگ الهی است. او با همان

بیماری به رحمت ایزدی پیوست و من بر جنازه او، نماز گزاردم.

۳. داستان تشیع " عبد الرحمن اصفهانی " (۱)

اغلب سیره نویسان، در بیوگرافی امام هادی (علیه السلام) این واقعه را ثبت کرده اند: " در اصفهان، مردی زندگی مکرد به نام عبد الرحمن که به افتخار تشیع و پیروی اهل بیت (علیه السلام) معروف شده بود. هنگامی که از علت تشیع او پرسیدند، گفت مشاهدهء

حقیقتی، مرا به افتخار تشیع نائل ساخت. به دین شرح که روزی با جمعی از مردم اصفهان، به عنوان شکایت و اظهار تظلم، به دربار خلیفه (متوکل) رهسپار سامراء شده

بودیم، اتفاقا در همان روزها در سامراء شایع شده بود، دستور قتل علی بن محمد، یکی از

شخصیتهای معروف شهر از طرف متوکل صادر گردیده است و فردا اجرا خواهد شد.

این خبر، مرا به کنجکاوی و جستجو واداشت و با خود گفتم فردا درستی و نادرستی این

واقعه را تحقیق میکنم. صبح بود که انبوه مردم از دودمان علوی که قائل به امامت و پیشوائی او هستند، در اطراف خیابان صف کشیده، و تماشاگر بودند. دیدم که علی بن

محمد (علیه السلام) بر مرکب سوار شده و به سوی دربار متوکل رهسپار است. از مرد بغل دستی ام

پرسیدم این آقا کیست؟ و تا چشم من به جمال زیبا و قیافهء جذاب او افتاد، جرقهء
محبت

۱. القاب الرسول (ص) وعترتہ ص ۷۸.

او به قلبم افکنده شد و مجذوب شخصیت و سیمای او گشتم. از ته دل دعا کردم که

خداوند، شر متوکل را از او برگرداند و او را نجات دهد.
امام (علیه السلام) که روی مرکب قرار گرفته بود و بدون توجه به اطراف، به راه خود ادامه میداد تا

به جایگاه من رسید نگاهی به من افکند و فرمود: " خداوند متعال دعای شما را مستجاب

گردانید، و به شما طول عمر و مال فراوان، و اولاد متعدد عنایت فرمود ". يك احساس

فوق العاده، به من دست داد که به حال غشوه افتادم. او به دربار متوکل رفت، پس از

لحظاتی چند، دیدم که سالم بر مسگردد و اتفاق ناروایی رخ نداده است. من هم اکنون

صاحب ده فرزند هستم و ثروت فراوانی در اختیار دارم و سن من نیز به هفتاد و اندی رسیده است. این همه، از برکت عنایت و توجه آن بزرگوار بوده است، پس چرا تشیع را

نپذیرفته باشم؟

۴. هلاکت شعبده‌باز

زراره، حاجب متوکل نقل میکند: (۱) مردی شعبده‌باز از هند به دربار متوکل آمد و با

حقه های گوناگون شعبده‌بازی میکرد، در کار خود، ماهر و کم نظیر بود، متوکل خود فرد

بازیگری بود و از این نوع کارها خیلی خوشش می‌آمد، روزی خواست، امام هادی (علیه السلام) را

خجل کند، به شعبده‌باز گفت: اگر بتوانی او را خجل کنی، هزار دینار به تو خواهم داد.

شعبده‌باز گفت: بگو، نانهای نازک بپزند و در سفره بگذارند، مرا هم در کنار علی بن

محمد بنشان. متوکل چنان کرد، و امام (علیه السلام) را به سر سفره، دعوت کرد، شعبده‌باز نیز در

کنار امام نشست، متوکل يك عدد پشتی داشت که به آن تکیه میکرد و در روی آن صورت شیری، نقش بسته بود.

امام خواست یکی از نانها را بردارد، شعبده‌باز، کاری کرد که نان به هوا بالا رود،

امام
دست به طرف نان دیگری برد، آن نیز به هوا رفت، حاضران از این جریان خندیدند.
امام
(صلوات الله علیه) بر آشفته، و دست به نقش شیر زد و فرمود: ای شیر! این
شعبده‌باز

۱. در حاشیاء بحار فرموده: آن در خرائج زرافه است.

را بگیر.
آن نقش در دم، شیر شد و شعبده‌باز را بلعید. و بعد به حالت اول برگشت، حاضران از این جریان، هوش از سرشان رفت، امام (علیه السلام) که همچنان برآشفته بود برخاست و قصد رفتن کرد.
متوکل با اصرار گفت: میخواهم بنشینم و آن مرد را برگردانی. امام فرمود: والله دیگر او را نخواهی دید، دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط مکنی؟! آنگاه از مجلس متوکل بیرون رفت. (۱)
۵. زینب کذابه
ثقهء جلیل، ابو هاشم جعفری نقل میکند: در زمان متوکل عباسی، زنی پیدا شد که میگفت: من زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هستم، متوکل گفت: تو زن جوانی هستی هم اکنون از زمان رسول خدا سالها مگذرد، اگر زینب بودی مبیایست هم اکنون پیر و فرتوت و از کار افتاده باشی!!
او میگفت: رسول خدا بر بدن من، دست کشید و از خدا خواست در هر چهل سال، جوانی را به من باز گرداند، تا به حال، خودم را به کسی نشان نداده بودم، الآن حاجت، وادارم کرده است که خود را نشان بدهم.
متوکل، بزرگان آل ابی طالب و بنی عباس و قریش را خواند، آنان در جواب گفتند: این زن دروغ مگوید، زینب دختر فاطمه در فلان سال از دنیا رفته است، متوکل گفت: در جواب اینان چه مگویی؟
آن زن گفت: اینها همه دروغ مگویند. سرگذشت من از مردم مخفی بود، کسی از زندگانی و مرگ من آگاهی نداشته است، متوکل به حاضران گفت: آیا دلیل دیگری بر علیه ادعای این زن دارید؟ گفتند: نه، متوکل گفت: از پدر بزرگم، عباس بیزارم اگر این زن را بدون دلیل قاطع، رد کنم.

١. بحار الأنوار ج ٥٠، ص ١٤٦ به نقل از مختار خرائج.

(١٦٠٥)

گفتند: پس در این صورت ابن الرضا (علیه السلام) را حاضر کن، شاید در نزد او دلیلی غیر از آنچه ما گفتیم باشد.

متوکل، مأموری در پی آن حضرت فرستاد، حضرت تشریف آورد. متوکل جریان را گفت،

حضرت فرمود: این زن دروغ مگوید، زینب دختر زهرا (علیها السلام) در فلان سال و در فلان ماه و

در فلان روز از دنیا رفته است، متوکل گفت: حاضران نیز مانند شما، فوت زینب را نقل

کردند ولی من سوگند یاد کرده ام که این زن را جز با دلیل قاطع، رد نکنم. امام صلوات الله علیه فرمودند: مانعی ندارد، دلیل دیگری هست که او و دیگران را نیز

قانع میکند، گفت: آن کدام است؟ فرمودند: گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام

است، او را پیش درندگان ببرید اگر فرزند فاطمه باشد، هرگز ضرری نخواهد دید. (۱)

متوکل به زن گفت: چه مگویی؟ گفت: او میخواهد من از بین بروم، در اینجا از فرزندان

حسن و حسین (صلی الله علیه وآله و سلم) فراوان هستند، محض امتحان یکی از آنها را به قفس درندگان،

داخل کن تا صدق گفتهء او معلوم شود.

ابو هاشم گوید: واللہ! چهرهء حاضران متغیر شد، بعضی از ناصبیها گفتند: چرا ابن الرضا (علیه السلام) به دیگران حواله مدهد چرا خودش به قفس درندگان داخل نمی شود؟

متوکل این پیشنهاد را پذیرفت به انتظار آن که امام (علیه السلام) بدون نقشهء متوکل از بین برود.

آنگاه رو کرد به امام که: یا ابا الحسن! شما خود این کار را بکنید، امام فرمود: مانعی ندارد،

متوکل گفت: پس اقدام بکنید، نردبانی آورده و در گودال شیران قرار دادند، شش رأس

شیر در آن جا قرار داشت، امام صلوات الله علیه به میان آنها رفتند و در میان آنها نشستند شیران خود را در پیش امام (علیه السلام) به زمین افکندند، بازوان را به زمین چسبانده و

سر خود را به زمین گذاشتند، حضرت دست مبارك را به سر هر يك از آنها مكشید،
و
اشاره فرمودند کنار بروند، آنها هم کنار سرفتند، تا همه کنار رفته و در مقابل امام
ایستادند.

۱. ظاهرا منظور فرزندان اصلی فاطمه و امامان علیهم السلامند.

وزیر متوکل به او گفت: این کار درستی نیست، بگویید پیش از آن که این خبر میان مردم

پخش شود از گودال بیرون آید، متوکل گفت: یا ابا الحسن! قصد سوئی به شما نداشتیم

بلکه خواستیم درباره آنچه گفتید، یقین داشته باشیم، خوش دارم بیرون بیایید، امام (علیه السلام) برخاست و به طرف نردبان آمد، شیران خود را به لباس های آن حضرت ممالیدند.

امام چون پای در نخستین پله نردبان گذاشتند به شیران اشاره کرد برگردند، شیران برگشتند، امام از نردبان بالا آمدند، آنگاه فرمودند: هر که مگوید، فرزند فاطمه است در میان آنها بنشیند.

متوکل به آن زن اشاره کرد: یا الله! تو هم برو! میان شیرها بنشین! زن نعره کشید: الله الله

دروغ گفتم!! من دختر فلانی هستم، احتیاج وادارم کرد که چنین ادعایی بکنم، متوکل

گفت او را میان شیرها بیافکنند، مادر متوکل در این کار شفاعت کرد، آن زن از مرگ

نجات یافت. (۱)

۶. جریان مرد نصرانی

هبة الله بن ابي منصور از اهل موصل گوید: در دیار ربیعہ، مردی بود نصرانی بنام یوسف بن یعقوب که با پدر من دوستی و آشنایی داشت، روزی به منزل ما آمد، پدرم

گفت: علت آمدنت در این هنگام چیست؟

گفت: مرا، متوکل عباسی خواسته است، نمی دانم چه کاری با من دارد؟ ولی خودم را در

مقابل صد دینار از خدا خریده ام که به علی بن محمد بن رضا (علیه السلام) تقدیم خواهم کرد،

پدرم گفت: در این صورت به مرادت مرسی. او پیش متوکل رفت و بعد از چند روز شاد

و خرامان نزد ما بازگشت، پدرم از جریان او پرسید؟

گفت: به شهر سامراء رفتم، نخستین بار بود که آن را مدیدم، در خانه ای مسکن کردم،

گفتم: خوش دارم قبلا صد دینار را به محضر ابن الرضا (علیه السلام) برسانم و کسی
از آمدن من

۱. بحار ج ۵۰، ص ۱۴۹ از خرائج.

مطلع نشود، آنگاه، پیش متوکل بروم، شنیده بودم که متوکل آن حضرت را از بیرون آمدن از منزلش قدغن کرده است و او در منزل تحت نظر است.

گفتم: چه بکنم؟ يك نفر نصرانی از خانه ابن الرضا چگونه پرسد، آیا امکان ندارد که

بدانند و سبب سنگینی پرونده من بشود؟! ساعتی در این اندیشه بودم، بعد به فکرم رسید که به مرکب خویش سوار شده و آن را به حال خود رها کنم، هر کجا که خواست

برود تا شاید خانه او را بی آن که از کسی پرسم، پیدا کنم.

دینارها را در کاغذی پیچیده، در آستین گذاشتم، سوار مرکب شده و در کوچه های شهر

مگشتم، مرکب در کنار در خانه ای ایستاد هر چه کردم جلوتر نرفت، به غلام خود گفتم:

پرس بین این خانه مال کیست؟ گفتند: خانه ابن الرضاست، گفتم: الله اکبر! والله، این

دلیلی قانع کننده بر حقانیت او است، در آن موقع، خادمی سیاه پوست بیرون آمد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. گفت: پیاده شو، او مرا در دهلیز خانه

نشانید، خودش به درون رفت، پیش خود گفتم: این دلیلی دیگر، این غلام از کجا دانست

که نام من یوسف است، کسی که مرا در این شهر نمی شناسد؟!!

در این هنگام غلام بیرون آمد و گفت: صد دینار را که در کاغذی پیچیده و در آستین

گذاشته ای بده، من پول را داده و گفتم: این دلیل سوم، بعد برگشت و گفت: داخل شو،

داخل شدم، دیدم حضرت در منزل تنهاست. فرمود: ای یوسف! آیا وقت آن نرسیده است که اسلام بیاوری؟ گفتم: مولای من! دلیلی که بر من آشکار شد در این امر کفایت

مکند.

فرمود: هیئات! اسلام نخواهی آورد، اما فرزندات، فلانی به زودی اسلام مآورد و او از

شیعیان ماست. ای یوسف! بعضی گمان دارند که ولایت ما به امثال شماها فایده نمی بخشد، به خدا دروغ مگویند ولایت، به امثال شما نیز نافع است، برو، برای کاری که

دعوت شده ای، پیشامد خوبی خواهی دید.
من به خانهء متوکل رفتم، هر چه خواستم گفتم و برگشتم، هبة الله گوید: بعد از
مرگ او،
پسرش را دیدم که مسلمان و شیعهء خوبی شده بود، او به من خبر داد که پدرش
نصرانی

از دنیا رفت و او بعد از وی اسلام آورده است و میگفت: من بشارت مولایم (علیه السلام) هستم. (۱)

۷. امام (علیه السلام) و علم اسرار
محدثی به نام حسین بن علی نقل میکند: مردی محضر امام هادی (علیه السلام) آمد، به شدت

ملرزید و مترسید، گفت: یابن رسول الله! پسر من از محبین شماست، امشب او را از

فلان بلندی، به پایین خواهند انداخت و در آن جا دفنش خواهند کرد.

امام فرمود: چه میخواهی؟ عرض کرد: آنچه پدر و مادر میخواهند، یعنی سلامت و نجات پسر مرا، فرمود: بر او ضرری نخواهد رسید، به منزلت برگرد، پسرت فردا پیش تو

خواهد آمد، چون صبح شد، دید پسرش صحیح و سالم آمد، پدر پرسید: پسر عزیزم! جریانت از چه قرار شد؟

گفت: پدر جان! وقتی که قبرم را کردند و دستهایم را بستند تا از بلندی پرتابم کنند،

ده

نفر از افراد پاک و معطر آمدند و به من گفتند: چرا گریه میکنی؟ گفتم: میخواهند مرا بکشند. گفتند: وقتی که کشته شدی خودت را آماده کرده ملازم قبر رسول الله مشوی؟ گفتم: آری، در این بین آنها حاجب خلیفه را که مأمور کشتن من بود، گرفته و

از قلعه کوه پایین انداختند، کسی نعرهء او را نشنید و کسی آن مردان را ندید، آنها مرا پیش

تو آوردند و منتظر خروج و رفتن من هستند، این را گفت، پدرش را وداع کرد و رفت.

پدرش محضر امام هادی (علیه السلام) آمد و جریان را تعریف کرد، در آن موقع اراذل و اوباش، راه

مرفتند و میگفتند: فلانی را از قلعه کوه به پایین انداختند، امام (علیه السلام) با شنیدن سخن

آنان تبسم مکرد و مفرمود: آنچه را که ما میدانیم آنها نمی دانند، یعنی فکر میکنند که آن جوان را افکنده اند، حال آن که حاجب را انداخته و تکه پاره کرده اند، (۲) ظاهراً

ملازم شدن او در مدینه و ماندن کنار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) او برای آن بوده که دیگر در

سامراء نماند و کسی او را نشناسد.

-
۱. بحار ج ۵۰، ص ۱۴۴.
 ۲. مناقب ج ۴، ص ۴۱۶، بحار ج ۵۰، ص ۱۷۴ از مناقب.

منع زیارت امام حسین (علیه السلام)
در دوران حکومت متوکل عباسی در سال ۲۳۷ هجری به امام خیر رسید که اهل
سواد
کوفه به زیارت قبر ابی عبد الله مآیند و اجتماع میکنند. او، جمعی از سربازان را
معین
نمود تا قبر شریف را خراب و مردم را متفرق سازند باز آنان در موسم حج زیارت
اجتماع
کردند و از کشته شدن باکی نداشتند و هیچ کس را جرأت بر متفرق ساختن آنان
نبود تا
اینکه قومی از یهود را اجیر کردند و آنان به این کار شنیع اقدام کردند. (۱)
۸. دعوت امام به دیدن رژه سپاه
نوشته‌اند، متوکل عباسی سپاه خود را که نود هزار تن از اترک بودند و در سامراء
اقامت
داده بود، امر کرد که هر کدام توپرهء اسب خود را از گل سرخ پر کنند و در میان
بیابانی
وسیعی در موضعی، روی هم بریزند و آنان این چنین کردند و آن همه به منزلهء
کوهی بزرگ
شد، اسم آن، تلی را "مخالی" (۲) نهادند آنگاه متوکل بر روی آن تل بالا رفت و
حضرت امام
علی النقی را نیز به آنجا طلید و صریحا گفت شما را اینجا طلیدم تا سپاهیان مرا
مشاهده کنید و از پیش دستور داده بود که لشکریان با آرایشهای نظامی و اسلحهء
تمام و
کمال، حضور پیدا نمایند و غرض او آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنمایاند تا
مبادا
آن حضرت یا یکی از اهل بیت او ارادهء خروج بر او داشته باشند. (۳)
۹. داروی يك بیمار (۴)
زید نامی، یکی از نوادگان امام زین العابدین (علیه السلام) گوید:
" در سامراء به بستر بیماری افتاده بودم و سخت در تب و تب و اضطراب به سر
مبردم که
در دل شب، طیبی به بالین سرم آوردند. او نسخه ای برای من نوشت که به دست
آوردن
آن در شب، امکان پذیر نبود و بنا شد که صبح آن را تهیه کنند، ولی درد همچنان به
شدت

-
١. تتممة المنتهى ص ٢٣٩ - ٢٤١.
 ٢. مخالى جمع مخلاة يعنى: توبره.
 ٣. منتهى الأمال باب ١٢، فصل دوم.
 ٤. كشف الغمة في معرفة الائمة ص ٢٤١، على بن عيسى بن اربلى (متوفى ٦٨٧).

مرا مکوبید، دکتر از بالینم رفت. در همان لحظه دیدم، خدمتکار امام هادی (علیه السلام) وارد شد و با خود کیسه ای همراه دارد، تا کیسه را باز کرد دیدم همان دوائی است که دکتر به من سفارش داده است که امام آن را فرستاده اند. خدمتگزار گفت: ابوالحسن به شما سلام
میرساند و مفرماید: این دارو را به این ترتیب میل کنید، شفا خواهید یافت، من طبق دستور امام (علیه السلام) رفتار کردم و شفا یافتم.
راوی حدیث گوید: زید اظهار کرد، حالا غلو کنندگان، درباره اهل بیت (علیه السلام) این واقعه را چگونه تلقی خواهند نمود، نمی دانم؟

۱۰. حاملان اسم اعظم
علی، فرزند محمد نوفلی مگوید: از امام هادی (علیه السلام) شنیدم که مگفت:
" اسم اعظم الهی، دارای هفتاد و سه حرف است که " آصف برخیا " تنها صاحب يك حرف از آن ۷۳ بود که توانست زمین را بر خود، رام کند و تخت بلقیس را در يك لحظه، چشم به هم زدن، در نزد سلیمان حاضر سازد ولی نزد ما خاندان رسالت، هفتاد و دو تای آن موجود است ". (۱)

۱۱. نام او را محمد انتخاب کن!
ایوب پسر نوح مگوید به امام هادی (علیه السلام) نوشتم: " من در انتظار مولودی هستم، از شما درخواست میکنم که دعا بفرمائید خداوند متعال، پسری به من عطا کند. امام (علیه السلام) در پاسخ مرقوم داشتند: هنگامی که نوزاد به دنیا آمد نام او را " محمد " انتخاب کن. خداوند متعال به من پسری عنایت فرمود که نامش را مطابق فرموده امام، " محمد " گذاشتم ". (۲)

۱۲. بهتر از پسر یحیی پسر زکریا گوید: " من هم در انتظار نوزادی بودم که به آن بزرگوار نوشتم، دعا فرمائید که آن نوزاد پسر باشد. امام در پاسخ مرقوم داشتند، بسا دختران، بهتر از پسران هستند،

-
١. على بن عيسى اربلى، كشف الغمه ص ٢٤٦.
 ٢. على بن عيسى اربلى، كشف الغمة ص ٢٤.

پس خداوند متعال مرا دختر عنایت فرمود " (۱)

۱۳. ایجاد اطمینان در قلوب پیروان

محلّی که امام هادی (علیه السلام) اقامت گزیده بودند، دهکده مانندی بود که برخی از صاحبان

حرفه‌ها و صنایع نیز در آنجا اقامت داشتند. یکی از آنان یونس نامی بود که کار او زرگری و

نقاشی بود و بیشتر به سراغ امام (علیه السلام) مآمد و به خدمتگزاری امام (علیه السلام) می پرداخت.

روزی با کمال اضطراب و ناراحتی وارد محضر امام گردید و عرض نمود: سرورم! فرزندان

و عائله ام را به شما مسپارم، من قصد کوچ و فرار دارم. امام فرمودند: چرا؟ او در پاسخ

گفت: یکی از فرماندهان سپاه متوکل به نام موسی فرزند بغا نگین پر ارزشی را به من داده

بود که آن را اصلاح و تعمیر نمایم، در اثنای ساخت من، دو نیمه شد. اکنون نمی دانم چه

کار کنم؟ وعدهء پرداخت، فردا است. نمی دانم مرا مکشند یا به هزار تازیانه، بسنده میکنند؟ امام (علیه السلام) فرمودند: برو و با آسودگی خاطر استراحت کن. فردا هیچ

واقعه ای رخ

نمی دهد و جز خیر و خوبی به سراغت نمی آید. عرض کردم، من در جواب او چه بگویم؟

امام (علیه السلام) تبسم کرد و فرمود: " برو آنچه مگویم بشنو. چون جز خیر و خوبی، اتفاقی

نمی افتد. " او از حضور امام رفت. فردا با خنده و خوشحالی به محضر امام (علیه السلام) برگشت. به

اطلاع رساند که قاصد فرمانده متوکل آمد و سراغ نگین را گرفت و گفت اگر امکان داشته

باشد، آن را دو نصف نمائید، چون کنیزان دربارهء آن به اختلاف پرداخته اند.

امام (علیه السلام) فرمود به او چه جواب گفתי؟

عرض کردم: به او گفتم به من مهلت بدهید تا در این باره، فکری که کار شدنی است یا نه!

امام فرمود: خوب گفته ای. امام (علیه السلام) شکر خدا را به جا آورد که فرد مؤمنی، از شر

ستمگری نجات پیدا کرده است". (۲)
۱۴. جود و بخشش آن بزرگوار
چند نفر از دوستان و علاقه مندان امام وارد محضرش گردیدند به اسامی: عثمان بن
سعید،

-
۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة ص ۲۴۶.
 ۲. بحار الانوار ج ۵۰، ص ۱۲۶ چاپ جدید.

احمد بن اسحق اشعری، علی بن جعفر همدانی. یکی از آنان وضع پریشان و گرفتاری زندگی

خود را با امام در میان نهاد، و از فشار بدهکاری خود، شکایت آغاز نمود. (۱)
امام به نماینده و وکیل خود به نام عمرو دستور داد: "سی هزار دینار به عثمان و سی هزار

دینار به علی بن جعفر و سی هزار دینار به خود وکیل و نماینده اش عنایت شود".
ابن شهر آشوب نویسنده کتاب شریف مناقب پس از نقل این جریان مافزاید، این ترتیب

عنایت امام، يك نوع معجزه است، چون تنها ملوك و پادشاهان متوانند چنین بخشش و عطایی را داشته باشند". (۲)

۱۵. بخشش و احیای حقوق شیعه

یکی از دانشمندان اهل سنت به نام کمال الدین فرزند طلحه در کتاب خود (۳) این داستان

را آورده است. (۴)

"روزی ابوالحسن (علیه السلام) به حومه شهر سامرا سفر کرده بود در آنجا بود که یکی از اهالی آن

محل که از دوستان اهل بیت (علیه السلام) بود احتیاج شخصی خود را به امام (علیه السلام) عرضه کرد و

اظهار داشت که قرض سنگینی (۱۰ هزار دینار) او را دربر گرفته است که به آسانی قدرت

تحمل آن را ندارد، و کسی را جز آن بزرگوار، سراغ ندارد که به او عرض حاجتی نماید....

امام (علیه السلام) فرمود: هرگز ناراحت و دل‌تنگ مباش و به ترتیبی که من مگویم رفتار نما! و

کوتاهی مکن: امام با خط خودش، ورقه ای نوشت و دستور داد این دستخط را بگیر،

هنگامی که به سامراء آمدی آن را از من مطالبه کن. هر چند که در حضور مردم باشد مبادا

در این باره کوتاهی و قصور ورزی!

روزی که امام در سامراء با عده ای از بزرگان و اطرافیان خلیفه، اجتماعی داشت، آن مرد

عرب، وارد مجلس شد و دستخط امام را نشان داد و با اصرار تمام، مطالبه وجه نمود.

-
١. بحار الأنوار ج ٥٠، ص ١٢٦ چاپ جديد.
 ٢. حلية الأبرار ج ٢، ص ٤٥٩.
 ٣. " مطالب السؤال " تأليف كمال الدين بن طلحة (مطبوع).
 ٤. حلية الأولياء ج ٢، ص ٤٦٠، الصواعق المحرقة ص ١٢٣.

امام با زبان نرم و ملایم و با عذرخواهی، تأخیر آن را از مرد عرب درخواست مسکرد که در

وقت مناسب پرداخت کند ولی او مهلت نمی داد... هنگامی که این جریان به گوش متوکل رسید سفارش نمود که ۳۰ هزار دینار، به محضر امام ببرند، هنگامی که پولها به

دست امام (علیه السلام) رسید، دست به آنها نزد تا اینکه آن مرد عرب وارد شد. امام (علیه السلام) فرمود:

"همهء این پولها مال توست، متوانی با آن، نیازهای خانوادگی خود را بر طرف نمائی."

مرد عرب اظهار نمود، با کمتر از ثلث این پول نیز احتیاجات من بر طرف میشود و خداوند آگاه تر است که رسالت و امامت را در کدام خانواده قرار دهد؟ (۱) این نوع تعلیم امام (علیه السلام) شاید از آن نظر بوده باشد که آن بزرگوار خواسته باشند آثار

تلقینات و تبلیغات دستگاه خلیفه را خنثی نماید، چون سخن چینان و جاسوسان، شایع کرده بودند که امام (علیه السلام) با امکانات مالی فراوانی که دارد، مسخواهد به تجهیز سلاح،

و بسیج نیرو، پردازد و با دستگاه خلافت به نبرد و پیکار بر خیزد."

۱۶. جود و بخشش و تقویت اراده

ابو هاشم یکی از دوستان اهل بیت (علیه السلام) مگوید: "آن چنان سختی معیشت به من رو

آورد که چاره ای جز اظهار آن، در پیشگاه امام هادی (علیه السلام) پیدا نکردم. به حضورش

شرفیاب شدم تا نشستم، فرمودند: ابا هاشم! شکر کدام يك از نعمتهائی که خداوند به تو

عطا کرده است، متوانی بجا آوری؟ من گلوگیر شدم، نتوانستم پاسخ بگویم. امام شروع

به شمردن نعمتهای خداوند نمود و فرمود: آیا از این که خداوند توفیق ایمان به تو عنایت

کرده است و به سبب آن بدن تو را مصون از آتش دوزخ نموده است؟ یا از این که به تو

عافیت و سلامت داده و قدرت اطاعت و بندگی را به تو داده است؟ و از این که قناعت و

خودنگهداری، عنایت فرموده و تو را از ذلت و حقارت مصون داشته است؟ آیا در

برابر این نعمتها شکرگذار نیستی؟ مبادا شکایت سردهی، اکنون من سفارش کردم، ۱۰۰ دینار به شما بدهند، آن را بگیر و به کار ببند و شکر خدا کن". (۲)

-
۱. حلیة الاولیاء ج ۲، ص ۲۶۰.
 ۲. بحار الانوار ج ۵۰، ص ۱۲۹، چاپ جدید.

از وجود مبارك امام هادی (علیه السلام) آثار و احادیث فراوانی در زمینه های تربیتی و علمی رسیده است که این مختصر را، گنجایش تمام احادیث منقوله نیست قسمتی از آنها را گلچینی و در اختیار خوانندهء گرامی قرار مدهیم.

۱۷. اطاعت پروردگار

" هر آنکس که طاعت و فرمانبرداری پروردگار را پیش گیرد، هرگز از غضب و خشم

مخلوق، هراسی به دل خود راه نمی دهد ". (۱)
توضیح کوتاه: ترس و نگرانی از مردم به علت تخلف از راه راست و پیمودن راه خطا است

که افزون بر ارتکاب معصیت، پیگردهای قانونی و مقررات عقوبتی را نیز به دنبال دارد.

فردی که به طاعت خدا پرداخته است علاوه بر داشتن روح قوی و سالم، چون راه راست

و درستی را پیموده است، تشویش خاطر و اضطراب ندارد و خشم و غضب مردم هم در

برابر خشم الهی، چندان اهمیت ندارد عمده آنست که خدا از انسان راضی و خشنود باشد و بس.

۱۸. مذمت روزگار

" حسن بن مسعود گوید: عازم محضر امام هادی (علیه السلام) بودم در بین راه به زمین خوردم و

جراحی به انگشت من رسید و از طرفی، با يك اسب سوار برخورد کردم که شانه ام سخت آسیب دید. خون آلود، وارد منزل امام (علیه السلام) شدم. با قسمتی از

لباسهایم، جراحتم

را پانسمان نمودند تا اینکه خون، بند آمد. گفتم: امروز عجب روز شومی بود، خداوند از

شر آن مرا نگهدارد! امام فرمودند: شما که همیشه با ما هستید آیا صحیح است که منطق

شما این گونه بوده باشد؟ گناه خود را به عهده ی دیگری مافکنی که هیچ گونه تقصیری

ندارد. مگر روزگار چه گناه و تقصیری دارد که آن را مورد شماتت قرار داده ای؟ من يك باره به اشتباه و خطای خود واقف گشتم، عرض کردم: استغفار میکنم و

تصمیم
مگیرم که دیگر از این خطاها مرتکب نشوم. امام (علیه السلام) به سخن خود ادامه
دادند و

۱. تحف العقول حرانی ص ۳۶۱.

فرمودند: وقتی شما، نتیجه اعمال و افعال خود را ببینید پس روزگار چه گناهی دارد

که مورد مذمت و سرزنش قرار گیرد. اعمال و کردار شما، موجب عقاب و ثواب است و شما

یقین داشته باشید که تنها جزا دهنده در دنیا و آخرت، خدای یکتا است و هرگز ایام و روزها در خلقت و ایجاد افعال پروردگار عالم، کوچک ترین دخالتی ندارد. من کلام ارزنده

امام را پذیرفتم، و هنوز هم به کار میبندم". (۱)

شرح کوتاه: نحوست و بدشومی در روزها و ایام وجود ندارد، اصولاً در اسلام نحوست ۱۳ با

دیگر ارقام و ایام وجود ندارد، این مردم هستند چنین پندارهایی را دامن میزنند. آنچه بیش از هر چیز مؤثر میباشد اعمال و رفتارهای فرد است که نوعاً کمتر مورد توجه قرار

مگیرد.

۱۹. بازار جهان

" دنیا، مانند بازاری است که مردم در آن مشغول داد و ستد هستند، جمعی در آن سود

سرشاری میبرند وعده ای هم در اثر کوتاهی و تقصیر خود، ضرر و خسارت میبینند". (۲)

شرح کوتاه: مقصود از سودبری و زیان در اعمال و افعال اخروی است یعنی آن چنان که

جمعی در این تجارت دنیوی سود میبرند و جمعی زیان میبینند در امور اخروی به همان سبک برخی سود میبرند و برخی زیان میبینند خوشا به حال کسانی که بتوانند از این تجارت، نفع برده باشند و راه و وسیله آن، برخورداری از هدایت پیشوایان معصوم (علیه السلام) میباشد.

۲۰. شکر گزاری

" شکر گزار واقعی به نفس سپاس و شکر، خوشوقت تر از وجود آن نعمتی است که در برابر

آن، شکر میکند و موجب و باعث شکرگزاری گردیده است، چون نعمتها زوال ناپذیر و

فناشدنی هستند و این خاصیت کالای دنیوی است، ولی آنچه پایدار و زوال ناپذیر است

-
١. ابن شعبه حرانى، تحف العقول حرانى ص ٣٦١.
 ٢. الدنيا سوق ربح فيها قوم، وخسر فيها آخرون. (تحف العقول / ص ٣٦٢).

همان شکر و سپاس و شناخت عطاکنندهء نعمت میباشد". (۱)
شرح کوتاه: گاهی در امور دنیوی، جوایز و بازده کارها مد نظر میباشد نوعا
کارهایی که

درآمد کافی و بازده مناسبی نداشته باشد مورد توجه واقع نمی گردد در امور عبادی

و
آخری هم کارها بر عکس میباشد گاهی نفس عمل خود ره گشا است همین ارتباط
سپاس و تشکر از نعمتها موجب خشنودی و رضای الهی است و عامل ارتباط
مخلوق با
خالق مهربان خویش.

شکر نعمت، نعمت افزون کند * کفر نعمت، از کفت بیرون کند
۲۱. تجلیل از مقام علم و دانش

" فرزند برومند امام هادی (علیه السلام) از پدر عالیقدرش، نقل میکند که روزی در
محضرش از

مرد دانشمندی تعریف کردند که با فضل و دانش خود یکی از مخالفین را سر جای
خود

نشانده و او را سرافکنده و خجل ساخته است. امام در صدر مجلس با بعضی از
بزرگان

علوی و شخصیتهای برجسته بنی هاشم نشسته بودند که خبر ورود او را دادند. امام
(علیه السلام)

او را به کنار خود دعوت کرد و در پهلوی خویش، روی تخت نشانده، این امر بر
سادات و

مشایخ علوی سخت گران آمد به حدی که نتوانستند خود را نگه دارند، و لب به
اعتراض

گشودند و علنا بالا قرار گرفتن او را مورد انتقاد قرار دادند. امام در پاسخ اعتراض
آنان

فرمود: آیا شما به داوری قرآن حاضرید که میان ما قضاوت نماید؟

آیا قرآن نمی فرماید: هنگامی که وارد مجلس مشوید برای همدیگر، جا باز نمائید تا
خداوند گشایشی به نفع شما انجام دهد؟ در پایان مفرماید: خداوند درجات افراد با
ایمان را بالا مبرد و آنان که بهره ای از علم و دانش دارند دارای درجاتی بالاتر
خواهند

بود. خداوند متعال در این آیه افراد با ایمان را بر دیگران، و دانشمندان را بر دیگران،
ترجیح و برتری داده است. آن احتجاجاتی که او با مخالفین انجام داده است، شرف

و

فضيلتش از هر نسب و تبار برتر است". (۲)

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول ص ۳۶۳.

۲. حلیة الاولیاء ج ۴، ص ۴۵۴.

۲۲. زیارت جامعه

یکی از سخنان و آثار بجا مانده از امام هادی (علیه السلام) متن مفصلی است به نام "زیارت جامعه"

مباشد که تاکنون شرح و ترجمه‌های متعددی از آن به عمل آمده است ما قبل از ورود

به نقل آن پیش در آمدی در خصوص خود زیارت داریم که مورد عنایت خواهد بود. زیارت، حضور جسمی و روحی زائر، در پیشگاه مقام یا شخصیت مورد زیارت، میباشد و

این عمل مستحبی، یکی از شیوه‌های معمول فرهنگ شیعه میباشد و امروز خود، یکی

از سنن و سیره‌های معمول مجامع شیعیان در آمده است و همانند "روضه و روضه خوانی"

بلکه بالاتر از سطح آن، یکی از ابزار تبلیغی و فرهنگی شیعه گردیده است هر سال هزاران نفر زائر مشتاق، به سوی مدینه، نجف، کربلا، مشهد، قم و عتبات عالیات عراق

رهسپار مگردند و روح جویاگر خود را با پیشوایان مورد زیارت، پیوند مدهند و در تقویت و تحکیم مبانی اعتقادی و مکتبی خود ره مسپرنند و در وادی عشق گام مزینند.

زیارت در صورتی که به وجه صحیح، انجام پذیرد [بر خلاف پندار جمعی از غفلت‌زدگان

از گروه وهابیت که تفسیر سوئی از زیارت و زیارتنامه دارند] یکی از شیوه‌های تقویت و

إشراب روح ایمان و تقوی، به فرد زیارتگر میباشد چون زائر از طریق اولیاء و ائمه اطهار (علیه السلام) که ره پیمانان راه معرفت و سالکان راه توحید میباشند خود را به خدای

متعال نزدیک مسازد و مکوشد خود را به صورت آن بزرگوارانی بار آورد که به زیارت او

شتافته است.

در واقع امر زیارت نوعی تجدید عهد و پیمان، تقویت ایمان و ایجاد ارتباط جدید با اولیاء، پیشوایان دین و راهنمایان مسیر توحید و یکتاپرستی میباشد، زائر همانند فرد عاشق و دل‌باخته، مکوشد خود را با خواسته‌ها و آرمانهای مقام مورد عشق، منطبق سازد و خود را با آن حلیه‌ها و آرایشهای مورد نظر محبوب، آراسته گرداند تا مورد توجه

آن مقام محبوب و آن بزرگوار مورد زیارت، قرار گیرد آن بزرگوارى که وجود
مقدس، و
شخصیت متعالی او، پاکی است و طهارت، عصمت، قداست، ایمان، و معنویت و
مظهر

اعلای دینت و نمودار کامل اعتقاد به پروردگار عالم است. شما متوانید این حالت آمادگی و خودسازی را در کسانی که آماده زیارت خانه خدا یا

زیارت نبی مصطفی (صلی الله علیه و آله) یا زائران حرم مطهر حضرت ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) یا دیگر پیشوایان معصوم (علیه السلام) هستند ملاحظه نمائید، آنگاه که خود را آماده سفر زیارت و در

مسیر کسب رضایت و خشنودی مقام مورد زیارت قرار مدهند. اینک با این پیش درآمد به سراغ زیارت جامعه مرویم که امام هادی (علیه السلام) ایراد فرموده اند: امام شناسی در گفتار امام هادی (علیه السلام) هر يك از ائمه ی دوازده گانه ی ما، که همواره دروهای خداوند بر انوار مقدس ایشان باد،

نه تنها راهبر امت و بیانگر احکام اسلام و قرآن بودند بلکه نور الهی در زمین، و حجت

کاملهء حق بر همهء جهانیان، و محور کاینات هستی، و واسطهء فیض، میان آفریدگار

و آفریدگان، و آئینهء نورانی کمالات ماورایی، و برترین قلهء فضایل انسانی، و مجموعهء همهء خیرها و نیکیها، و تجلیگاه علم و قدرت خدای لایزال، و نمونهء کامل انسان و اصل به خدا و معصوم و عاری از سهو و نسیان و خطا، و در ارتباط با ملکوت

گیتی و جهان غیب و فرشتگان، و آگاه به ماکان و مایکون دنیا و آخرت، و گنجینهء اسرار

الهی و وارث همه ی کمالات انبیا بودند، آری، وجود مبارك محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) مرکز و

پرگار عالم هستی، و سیطرهء ولایت ارجمندشان، فوق ولایت انبیاء و مرسلان، و چنان

است که برای غیر ایشان، قابل درك و تصور نیست.

آنچه در منزلت و مقام واقعی امامان معصوم (علیه السلام) برشمردیم و بیش از آن، بنابر نص کتاب

الهی و روایات معتبر از پیامبر و ائمه علیه و علیهم الصلاة والسلام، قابل اثبات است و در

کتب مختلف بزرگان شیعه بررسی و بیان شده است و این مختصر را مجال تطویل و ایراد

دلیل نیست.
مولای مکرم ما، دهمین خورشید آسمان امامت، امام ابوالحسن هادی (علیه السلام)
بر ما شیعیان
منت نهاده است که در گفتار شگرف و ژرف خویش، در زیارتی به نام " زیارت
جامعه "
سخن را در مرغزاری از معارف جانپور الهی به جولان درآورده و از دریای دانش
خود

بارانی از در و گهر بر تارك دوستان راستین سلسله ی عزیز امامت، نثار نموده، و در خور عقول ما و نه سزاوار حقیقت امام، گوشه‌هایی از طرائف بوستان خدا را حکایت فرموده است. امام عزیز حضرت هادی (علیه السلام) به خواهش یکی از دوستان و شیعیان، برای زیارت امامان معصوم (صلی الله علیه وآله و سلم) کلماتی را تعلیم فرموده اند که در یغمان مآید، در این کتاب كوچك كه از زندگی آن امام بزرگوار سخن مگوید خوانندگان را از ذکر آن، که در واقع آموزش گزاره‌ای و فهرستی از امام شناسی است، محروم بداریم. برخی از بزرگان علماء این زیارت را بهترین، زیارات جامعه دانسته اند، و بزرگمردانی چون "مرحوم شیخ صدوق" (متوفای ۳۸۱ هجری) آن را در کتاب "من لا یحضره الفقیه" (۱) و کتاب "عیون اخبار الرضا" (۲)، و "شیخ طوسی" (متوفای ۴۶۰ ه. ق، در کتاب "تهذیب الأحکام" (۳) نقل کرده اند. (۴) شیوایی کلام و والایی مضمون و دانش و معرفتی که در آن موج میزند، خود گویای

۱. ج ۲، ص ۶۰۹ چاپ مکتبه الصدوق تهران (شیخ صدوق در آغاز کتاب من لا یحضره الفقیه منویسد: من چیزهایی را در این کتاب ذکر میکنم که به آن فتوی مدهم و آنها را حجت شرعی بین خود و خدای خود بدانم، ج ۱، ص ۳، چاپ تهران).

۲. ج ۲، ص ۲۷۷، چاپ منشورات اعلمی تهران.

۳. ج ۶، ص ۹۵، چاپ تهران.

۴. علامه مجلسی در مورد این زیارت فرموده است: "زیارت جامعه از نظر سند، صحیح ترین زیارات و از جهت متن و فصاحت و بلاغت، بهترین زیارات است". (بحار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۴) و مجلسی اول (پدر علامه ی مجلسی) مفرماید در مکاشفه‌ای که در حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان برایم رخ داد خدمت امام عصر (ارواحنا فداه) مشرف شدم و با صدای بلند زیارت جامعه را خواندم، پس از اتمام زیارت آن حضرت فرمودند: خوب زیارتی است. آنگاه مجلسی اول مگوید من در اکثر اوقات به این زیارت مداومت دارم و شکی نیست که این زیارت از امام هادی (ع) است و به تقریر صاحب الزمان (ع) رسیده و متن آن کاملترین و بهترین زیارات است (روضه المتقین ج ۵، ص ۴۵۱). مرحوم حاجی نوری منویسد: سید احمد رشتی در سفر حج خدمت امام عصر شرفیاب شد و آن گرامی به خواندن نافله و زیارت عاشورا و زیارت جامعه سفارش نمود و فرمود شما چرا نافله نمخوانید نافله نافله، شما چرا عاشورا نمخوانید

عاشورا عاشورا عاشورا، شما چرا جامعه نمخوانید جامعه جامعه جامعه. (نجم الثاقب،
ص ۳۴۲ - ۳۴۳)

(۱۶۲۰)

اصالت این زیارت، و معرف دانش ارجمند و والای گوینده ی آنست، اینک با دروهای

مجدد بر روح تابناک امام حضرت هادی (علیه السلام) به نقل و ترجمهء این کلام بلند میپردازیم، امید آنکه رهروان راه ائمه (صلی الله علیه وآله و سلم) از این گوهر فروزان گنجینه ی معارف شیعه

غفلت ننمایند، و در زیارت امامان بزرگوار چه در حرم آن عزیزان، و چه از راه دور، با این

کلمات پر نور، زنگار وجود خود را صیقلی دهند و زیارت ترنم نمایند.
" موسی بن عبد الله نخعی " مگوید به امام هادی (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا،

مرا زیارتی بلیغ و کامل، تعلیم فرما تا هر گاه خواستم یکی از شما را زیارت کنم آن را

بخوانم. فرمود: چون به آستانه (ء حرم ائمه) رسیدی بایست، و شهادتین را به این ترتیب بگو، " اشهد أن لا إله الا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً صلى الله عليه

وآله عبده ورسوله ". در صورتی که غسل کرده ای، و چون داخل حرم شدی و قبر را

دیدی بایست و سی بار " الله اکبر " بگو، آنگاه اندکی پیش برو با آرامش دل و آرامش تن

گامها را کوچک بردار، پس بایست و سی بار " الله اکبر " بگو، پس به قبر مطهر نزدیک شو و

چهل بار " الله اکبر " بگو تا صد تکبیر تمام شود.

آنگاه بگو: " بسم الله الرحمن الرحيم " " السلام علیکم یا أهل بیت النبوة وموضع الرسالة

ومختلف الملائكة ومهبط الوحي، ومعدن الرحمة، وخزان العلم ومنتهی الحلم، و أصول الكرم، وقادة الامم واولیاء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخیار، وساسة العباد واركان البلاد وابواب الايمان، وامناء الرحمن، وسلالة النبیین، وصفوة المرسلین، وعترة خیرة رب العالمین ورحمة الله وبرکاته ".
" سلام بر شما باد ای خاندان نبوت! و ای جایگاه رسالت! ای محل رفت و آمد فرشتگان، و

فرودگاه وحی، و معدن رحمت و خزانه داران علم، و صاحبان بردباری و حلم کامل، و

ریشه های کرامت و پیشوایان امم، و صاحبان نعم، و ریشه های نیکوکاران، و

پایه‌های
خوبان، و سرپرست بندگان خدا، و نقطهء اِتکاء شهرها و درهای ایمان، و آمنای
خدای
رحمان، و چکیدهء پیامبران، و برگزیدهء مرسلان، و خاندان برگزیدهء پیامبر
پروردگار جهانیان، و رحمت خدا و برکات او بر شما باد! "

" السلام على أئمة الهدى، ومصايح الدجى، واعلام التقى، وذوى النهى، واولى الحجى، وكهف الورى، و ورثة الانبياء، والمثل الأعلى والدعوة الحسنى وحجج الله على اهل الدنيا والأخرة والأولى، ورحمة الله وبركاته السلام على محال معرفة الله، ومساكن بركة الله، ومعادن حكمة الله، وحفظة سر الله، وحملة كتاب الله، واوصياء نبي

الله، وذرية رسول الله [صلى الله عليه وآله] ورحمة الله وبركاته، السلام على الدعاء الى الله والادلاء على مرضات الله والمستقرين في امر الله والتأمين في محبة الله والمخلصين في توحيد الله والمظهرين لأمر الله ونهيه وعباده المكرمين الذين لايسبقونه بالقول، وهم بأمره يعملون ورحمة الله وبركاته، السلام على الائمة الدعاء " اشهد ان لااله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته واولوا

العلم من خلقه لااله الا هو العزيز الحكيم واشهد ان محمدا عبده المنتجب ورسوله " سلام بر امامان هدايت، و چراغهای تاریکی، و پرچمهای پرهیزگاری، و صاحبان عقل و

دارندگان خرد، و پناهگاه مردمان، و وارثان پیامبران، و نمونه برتر، و دعوت بهتر و حجتهای خداوند بر جهانیان، و اهل عالم پسین و پیشین، و رحمت خدا و برکات او بر

شما باد! سلام بر جایگاههای معرفت خدا، و مواضع برکت، و معادن حکمت خدا، و

رازداران خدا، و حاملان کتاب خدا، و جانشینان پیامبر خدا، و فرزندان رسول خدا (درود

خدا بر او و خاندان او) و رحمت خدا و برکات او بر شما باد!، سلام بر دعوتگران به سوی

خدا، و رهنمایان بر خشنودی خدا، و استواران در امر دین خدا، و کاملان در دوستی خدا، و اخلاص ورزان در توحید خدا، و آشکار کنندگان امر و نهی خدا، و بندگان گرامی او

که در گفتار، بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل میکنند. و رحمت خدا و برکات او بر

شما باد! سلام بر امامان دعوتگر، و پیشوایان راهبر، و سروران سرپرست، و دفاع کنندگان

حمایت کننده، و " اهل ذکر "، و " اولی الأمر " و (لطف) مائده ی خدا، و برگزیده او، و حزب

که خدا بر خویش گواهی داده و گواهی دادند برای او فرشتگان او، و صاحبان علم

از
آفریدگانش، معبودی نیست جز او که عزیز و حکیم است، و گواهی مدهم که
" محمد (صلی الله علیه وآله) " بندهء برگزیده و رسول پسندیدهء اوست که او را با
هدایت و دین حق

المرتضى ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون ".
" وأشهد أنكم الأئمة الراشدون، المهديون، المعصومون، المكرمون، المقربون،
المتقون

ألصادقون المصطفون المطيعون لله ألقوامون بأمره العاملون بارادته أالفائزون بكرامته
إصطفاكم بعلمه وارتضاكم لغيبه وتختاركم لسره واجتبيكم بقدرته واعزكم بهداه
وخصكم ببرهانه وانتجبكم لنوره وايدكم بروحه ورضيكم خلفاء في ارضه، وحججا
على بريته وانصارا لدينه، وحفظة لسره، وخزنة لعلمه ومستودعا لحكمته وتراجمة
لوحيه، واركانا لتوحيده وشهداء على خلقه وأعلاما لعباده ومنارا في بلاده وأدلاء على
صراطه، عصمكم الله من الزلل وآمنكم من الفتن، وطهركم من الدنس، واذهب عنكم
الرجس وطهركم تطهيرا ". والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة واهل الذكر
واولى الامر وبقية الله وخيرته وحزبه وعيبة علمه وحجته وصراطه ونوره و
فرستاد تا او را بر همه اديان غلبه دهد هر چند مشركان را بد آيد و گواهی مدهم که
شمايان امامان راهنما، هدايت يافته، معصوم، بزرگوار، مقرب، پرهيزگار، راستگو،
برگزیده و فرمانبر خداوندید که استواران به امر او ييد، و کارکنان به اراده او، و
رسندگان

به بزرگداشت او، شما را به علم خویش برگزید، و برای غیب خویش پسندید، و
برای سر و
راز خویش اختیار فرمود، و به قدرت خود برگزید، و به هدايت خود سربلند ساخت،
و به
برهان خود مخصوص گردانید، و برای نور خویش انتخاب کرد، و با روح خود او،
و جایگاه
دانش او، و حجت او، و راه او، و نور او، و برهان او. و رحمت خدا و برکات او بر
شما باد!

گواهی مدهم که خدایی جز الله نیست که یکتا است و شریکی ندارد، همچنان
تأییدشان نمود، و پسندید که شما خلفای او در زمینش باشید و حجتهای او بر
آفریدگانش و یاران دینش و نگهبانان سرش، و خزانه داران علمش و امانت داران
حکمتش، و مترجمان وحیش، بنیانهای توحیدش و گواهان بر خلقش و پرچمهای
هدایت برافراشته هدايت برای بندگانش، و نشان بلند و روشن در شهرهایش، و
رهنمایان بر صراطش. خداوند از لغزشها نگاهتان داشت، و از فتنهها ایمن و
آسودهتان

ساخت، و از آلودگی پاکیزهتان نمود، و پلیدی را از شما دور ساخت و پاکتان
ساخت آن

(1623)

برهانه ورحمة الله وبركاته ". " فعظمتكم جلاله، وكبرتم شأنه ومجدتم كرمه وادتمم ذكره

ووكدتم ميثاقه واحكمتم عقد طاعته ونصحتم له في السر والعلانية ودعوتم في مرضاته وصبرتم على ما اصابكم في جنبه، واقمتم الصلوة وآتيتم الزكوة وامرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر، وجاهدتم في الله حق جهاده، حتى اعلنتم دعوته وبيتم فرائضه واقمتم حدوده ونشرتتم شرايع احكامه وسنتتم سنته، وصرتتم في ذلك منه الى الرضا وسلمتم له القضاء، وصدقتم من رسله من مضى، فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق، والمقصر في حقكم زاهق، والحق معكم وفيكم ومنكم واليكم وانتم اهله ومعدنه وميراث النبوة عندكم، وإياب الخلق اليكم وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم وآيات الله لديكم وعزائمهم فيكم ونوره وبرهانه عندكم، وأمره اليكم، من والاكم فقد والى الله، ومن عاداكم فقد عادالله ومن احبكم فقد احب الله ومن ابغضكم

هم چه پاك ساختنى پس شما نيز جلال او را عظيم شناختيد، و شأن او را بزرگ داشتيد، و كرمش را تمجيد نموديد، و ذكرش را ادامه داديد، و پيمانش را محكم نموديد،

و معاهدهء اطاعتش را استوار ساختيد، و در پنهان و آشكار براى او با اخلاص بوديد، و به

راه او با حكمت و پند نيكو، دعوت نموديد، و جانهايتان را براى رضاي او، فدا ساختيد، و

بر آنچه در راه او به شما رسيد، شكيبائى ورزيديد، و نماز را به پا داشتيد، و زكات را

پرداختيد، و امر به معروف و نهى از منكر نموديد، و در راه خدا چنان كه شايسته ي جهاد

براى اوست، جهاد كرديد، تا دعوتش را آشكار ساختيد و واجباتش را بيان نموديد، و

حدودش را اقامه كرديد، و دستورات احكامش را نشر داديد، و راه خدا را مشخص نموديد، و در آن به رضاي او نائل شديد، و به قضاي او تن داديد، و پيامبران گذشته اش را

تصديق نموديد. پس رو گردان از شما، از دين بيرون رفته است، و ملازم شما، به دين

پيوسته است، و تقصير كنندهء در حق شما، نابود است، و حق با شما و در شما و از شما و

به سوى شماست، و شما اهل آن و مركز آن، و ميراث نبوت نزد شماست، و

بازگشت خلق
به سوی شما، و حسابشان با شما، و فصل الخطاب، حکم قاطع حق، نزد شماست،
و آیات
خدا پیش شما، و اراده و عزمت‌های او در شما، و نور و برهانش نزد شما، و فرمانش به
سوی

فقد ابغض الله ومن أعتصم بكم فقد اعتصم بالله ". " انتم الصراط الأقوم، وشهداء دارالفناء، وشفعاء دار البقاء والرحمة الموصولة، والآية المخزونة، والأمانة المحفوظة، والباب المبتلى به الناس، من اتيكم نجى ومن لم يأتكم هلك، الى الله تدعون، وعليه تدلون، وبه تؤمنون وله تسلمون، وبأمره تعملون، والى سبيله ترشدون وبقوله تحكمون، سعد من والاكم، وهلك من عاداكم، وخاب من حجدكم وضل من فارقكم وفاز من تمسك بكم، وأمن من لجأ اليكم، وسلم من صدقكم وهدى من اعتصم بكم، من اتبعكم فالجنة مأويه، ومن خالفكم فالنار مثويه، ومن جحدكم كافر، ومن حاربكم مشرك، ومن رد عليكم في اسفل درك من الجحيم ". " اشهد ان سابق لكم فيما مضى، وجار لكم فيما بقى وان ارواحكم ونوركم وطينتك واحده طابت وطهرت بعضها من بعض خلقكم الله انوارا فجعلكم بعرشه محققين حتى من علينا بكم فجعلكم في بيوت شماست. آنکه با شما دوستی کند با خدا دوستی نموده و آنکه با شما دشمنی ورزد با

خدا دشمنی کرده و آنکه شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آنکه با شما کینه

ورزد با خدا کینه ورزی کرده، و آنکه به شما تمسک جوید به خدا تمسک جسته است

شماييد صراط متين و گواهان سراى فانى دنيا و شفيعان سراى جاويد آخرت، شما رحمت پيوسته و متصل، و آيت، نفيس الهى که نيك نگهدارى مشود و امانت محفوظ

و درى که مردم به آن آزمایش شوند. آنکه به سوى شما آمد نجات يافت و آنکه نيامد

هلاک شد، به سوى خدا دعوت مکنيد و بر او دلالت منماييد و به او ايمان داريد، و براى او تسليم هستيد، و به فرمان او عمل مکنيد، و به راه او ارشاد منماييد و به گفتهء او حکم مکنيد. سعادت مند شد آنکه با شما دوستى ورزید، و هلاک شد آنکه با شما دشمنی کرد، و نومید شد، آنکه شما را انکار نمود، و گمراه گردید، آنکه از شما جدا

شد، و کامياب گردید آنکه به شما تمسک جست، و ايمن گشت آنکه به شما پناه آورد، و

سالم ماند آنکه شما را تصديق نمود، و هدايت يافت آنکه به شما چنگ زد، آنکه از شما

پيروى کرد بهشت جاى اوست، و آنکه با شما مخالفت ورزید، آتش دوزخ مأواى اوست و

هر که شما را انکار نمايد کافر و هر که با شما بجنگد مشرك است، و هر که شما

را رد کند و

(۱۶۲۵)

أذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلوتنا عليكم، و ما خصنا به من ولايتكم طيبا

لخلقنا وطهارة لأنفسنا وتزكية لنا وكفارة لذنوبنا فكنا عنده مسلمين بفضلكم ومعروفين بتصديقنا اياكم فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين واعلى منازل المقربين، وارفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق ولا يفوقه فائق ولا يسبقه سابق ولا يطمع في ادراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا دنى ولا فاضل، ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد، ولا شيطان مرید، ولا خلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلاله أمرکم وعظم خطرکم وكبر شأنکم و

تمام نورکم، وصدق مقاعدکم وثبات مقامکم، وشرف محلکم ومنزلتکم عنده، وکرامتکم علیه، وخاصتکم لديه وقرب منزلتکم منه بابی انتم وامی واهلی ومالی واسرتی اشهدالله واشهدکم أنى مؤمن بکم وبما آمنتم به کافر بعدوکم وبما کفرتم به نپذیرد در پستترین طبقهء دوزخ خواهد بود گواهی مدهم که این مقام برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز باقی مانده و جریان دارد، و گواهی مدهم که ارواح شما ونور

شما و سرشت شما، یکی است، پاک و پاکیزه، همه از یک سنخید، و از یکدیگرید، خداوند، شما را نورهایی آفرید، پس شما را به گرد عرش خود، محیط گردانید تا آنگاه که

بر ما بوسیله ی شما، منت نهاد و شما را در خانههایی قرار داد که خدا اذن فرموده است

که رفیع باشند و نام خدا در آنها برده شود، و صلوات بر شما و دوستی شما را که بدان

مخصوصتان فرمود، موجب پاکیزگی خلقت ما، و طهارت جانهای ما و تزکیهء ما و کفاره ی گناهان ما قرار داد، پس ما در پیشگاه او به فضیلت شما، معترف گشتیم، و به

تصدیق شما شناخته شدیم، پس خداوند، شما را به شریفترین جایگاه مکرمان، و به بالاترین مراتب مقربان، و رفیعترین درجات مرسلان، رساند، آنجا که هیچ رسنده ای،

بدان نرسد و هیچ برتری جویی، بر آن برتری نیابد و هیچ پیشروی بر آن پیشی نگیرد و

هیچ طمع کاری به ادراک آن طمع نورزد، تا آنجا که باقی نماند هیچ فرشتهء مقربی، و نه

پیامبر مرسلی، و نه صدیقی، و نه شهیدی، و نه عالمی، و نه جاهلی، و نه پستی، و نه

ارجمندی، و نه مؤمن شایسته‌یی و نه بدکار فاسدی، و نه جبار ستم پیشه‌یی و نه

(۱۶۲۶)

مستبصر بشأنكم وبضلالة من خالفكم، موال لكم ولأوليائكم، مبغض لأعدائكم، ومعاد لهم، سلم لمن سالمكم، وحرب لمن حاربكم، محقق لما حققتم، مبطل لما ابطلتم، مطيع

لكم عارف بحقكم، مقرر بفضلكم محتمل لعلمكم محتجب بدمتكم معترف بكم مومن بايا بكم مصدق برجعتكم، منتظر لأمركم مرتقب لدولتكم، آخذ بقولكم عامل بأمركم، مستجير بكم، زائر لكم، عائد بقبوركم، مستشفع الى الله عزوجل بكم ومتقرب بكم اليه،

ومقدمكم امام طلبتي، وحوائجي وإرادتي في كل احوالي واموري مؤمن بسرکم وعلانيتکم وشاهدکم وغائبکم واولکم، وآخرکم ومفوض في ذلك كله، اليکم ومسلم فيه معکم وقلبي لکم مسلم، ورأبي لکم تبع ونصرتي لکم معدة، حتى يحيي الله تعالی دينه بکم، ويردکم في ايامه ويظهرکم لعدله ويمکنکم في ارضه فمعکم معکم، لامع غيرکم، أمنت بکم وتوليت آخرکم بما توليت به أولکم، وبرئت الى الله عزوجل من شيطان سرکشی، و نه خلقی که در میان اینها حضور دارد، جز آنکه خداوند به او شناساند، جلالت امر شما، و عظمت شرف شما را، و بزرگی شأن شما را، و تمامیت نور

شما را، و درستی جایگاههای شما را، و استواری مقام شما را، و شرافت منزلت شما را

نزدش، و کرامتتان را پیش او، و ویژگیتان را در مقابل او، و مقرب بودنتان را به او پدرم و

مادرم و خانوادهام و مالم و خویشاوندانم، فدایتان باد! خدا را گواه مگیرم و او را به شهادت مطالبم که من بر شما! مؤمنم و به شما و به آنچه شما به آن مؤمنید، ایمان دارم و کافرم به دشمن شما و به آنچه شما به آن کافرید، بینایم به شأن شما و به گمراهی

آنکه با شما مخالفت نماید، دوستدارم برای شما و دوستدارانتان، و کینه ورزم برای دشمنانتان و دشمن آنانم، صلح و سازش دارم با هر که با شما صلح و سازش دارد، و در

جنگم با هر که با شما بجنگد، تثبیت میکنم هر چه شما تثبیت نمائید و باطل میکنم آنچه شما باطل نمائید، مطیع شمایم، شناسای حق شمایم، اقرار به فضل شما دارم، بردارنده و پذیرای علم شمایم، در زیر پوشش امان شما پناهنده ام، معترف به شمایم، معتقد به بازگشت شمایم، تصدیق کننده ی رجعت شمایم، منتظر امر شمایم، آماده ی

در انتظار دولت شمایم، گیرنده ی گفتار شمایم، آماده ی در انتظار دولت شمایم، پناه



(1627)

اعدائکم، و من الجبت والطاغوت، والشیاطین و حزبهم الظالمین لکم الجاحدین
لحقکم

والمارقین من ولایتکم والغاصبین لأرثکم الشاکین فیکم المنحرفین عنکم و من کل
ولیجة دونکم و کل مطاع سواکم، و من الائمة الذین یدعون الی النار فثبتنی الله أبدا ما
حییت علی موالاتکم و محبتکم و دینکم و ووفقنی لطاعتکم، و رزقنی شفاعتکم و جعلنی
من خیار موالیکم ألتابعین لما دعوتم الیه، و جعلنی ممن یقتص آثارکم و یسلك سبیلکم،
و یهتدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکر فی رجعتکم و یملك فی دولتکم، و یشرف
فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤیتکم بأبی انتم و امی و نفسی و
اهلی و مالی من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم موالی!
لا احصی ثنائکم ولا یبلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم و انتم نور الأخیار
وهداة

الأبرار و حجج الجبار من بکم فتح الله، و بکم یختم و بکم ینزل الغیث، و بکم یمسک
خواه شمایم، زیارت کننده ی شمایم، پناهنده به قبرهای شمایم، در پیشگاه خدای
عزیز

و جلیل، شما را شفیع قرار مدهم و بوسیلهء شما به درگاهش تقرب مجویم، و شما
را جلوی خواستها و حوائج و مرادهایم در همهء احوال و امورم قرار مدهم، مؤمنم به
پنهان و آشکار شما و حاضر و غائب و اول شما و آخر شما، و در همه ی این امور،
کار را به

شما و امگذارم و در آن همراه شما تسلیمم، و دلم تسلیم و پذیرای شماست، و رأیم
پیرو شما، آماده یاری برای شما، تا خدای متعال دینش را به شما زنده و شما را در
روزگار

حکومتش بازگرداند، و شما را برای عدلش ظاهر سازد، و در زمینش توانا نماید و
قدرت

دهد". پس با شما باشم نه با غیر شما، ایمان آوردم به شما و ولایت آخرین شما را
پذیرفتم به همان گونه که ولایت نخستین شما را پذیرفته ام، و به سوی خدای عزیز و
جلیل از دشمنانتان و از " جبت " و " طاغوت " و شیطانها و حزب ستمکارشان به
شما که

منکران حق شما و بیرون رفتگان از ولایت شما و غاصبان ارث شما و شک کنندگان
دربارهء شما و منحرفان از شما بیزاری مجویم، و بیزارم از هر محرم رازی جز
شما

و هر اطاعت شونده یی غیر از شما، و از پیشوایانی که به سوی آتش دعوت میکنند،
پس

خداوند مرا همیشه تا زنده ام بر مهرورزی با شما و دوست داشتن شما و بر دین شما



(1628)

السماء ان تقع على الأرض اربا باذنه وبكم ينفس الهم ويكشف الضر وعندكم ما نزلت به رسله وهبطت به ملائكته والى جدكم (وفى زيارة أمير المؤمنين قل: والى اخيك) بعث الروح الأمين آتاكم الله مالهم يؤت احدا من العالمين طأطأ كل شريف لشرفكم، وبخع كل متكبر لطاعتكم، وخضع كل شريف لفضلكم وذل كل شيئي لكم،

واشرقت الأرض بنوركم وفاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك الى الرضوان، وعلى من جحد ولايتكم، غضب الرحمن ". بابى انتم وامى ونفسى واهلى ومالى ذكركم فى الذاكرين (١) واسماؤكم فى الأسماء، وأجسادكم فى الأجساد، وأرواحكم فى الأرواح،

وأنفسكم فى النفوس، وآثاركم فى الأرواح، وأنفسكم فى النفوس، وآثاركم فى الآثار، وقبوركم فى القبور، فما احلى اسمائكم واكرم انفسكم واعظم شأنكم وأجل خطركم وأوفى عهدكم وأصدق وعدكم! كلامكم نور، وأمركم رشد، ووصيتكم التقوى، وفعلكم

پابرجا دارد، و برای اطاعت شما موفق سازد، و شفاعت شما را روزیم گرداند، و مرا از

بهترین دوستانان که پیرو آنچه، شما به آن دعوت کنید، هستند قرار دهد، و مرا از جمله ی کسانی قرار دهد که دنباله رو، آثار شما هستند و به راه شما مبروند و به هدایت

شما هدایت میابند و در جرگهء شما، محشور میشوند و در رجعت شما بازگردانده میشوند و در دولت شما قدرتمند مگردند و در دوران آسایش وعافیت شما مورد احترام قرار مگیرند و در روزگار شما توانایی و منزلت میابند، و فردا چشمانشان به دیدار شما روشن مگردد ". پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم و خانوادهام و مالم. هر کس خدا را بخواهد، به شما آغاز کند، و هر کس او را یگانه خواند از شما پذیرد، و هر کس

قصد او کند، به شما رو آورد. موالی من، من شمارش ثنای شما را نمی توانم و حقیقت

شما را به مدح کردن، و قدر و منزلت شما را به توصیف نمودن نمی رسم، و درك

١. در " روضة المتقين " جمله ی: " ذکرکم فی الذاکرین " را جملهء مستقل دانسته و گفته است یعنی وقتی یادکنندگان خوبان را یاد میکنند شما بین آنان هستید یا ممکن است مقصود این باشد که یاد کردن شما خدا را در کنار یاد کردن دیگران از اهل ذکر مانند خورشید ممتاز است، یا وقتی خوبان را ذکر میکنند شما هم ضمن آنان هستید ولی خوبان قابل مقایسه با شما نیستند. (ج ٥، ص ٤٩٤)

(1629)

الخیر والصدق والرفق، وقولکم حکم وحتم، ورأیکم علم وحلم وحزم، ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله وفرعه ومعدنه ومأویه ومنتهاه ". بابی انتم وامی ونفسی! کیف اصف حسن ثنائکم؟ واحصی جمیل بلائکم؟ وبکم اخرجنا الله من الذل وفرج عنا غمرات الكرب، وانقذنا من شفا جرف الهلکات، ومن النار. بابی انتم وامی ونفسی! بموالیاتکم

علمنا الله معالم دیننا، واصلح ماکان فسد من دنیانا، وبموالاتکم تمت الکلمة وعظمت النعمة واثلت الفرقة وبموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة ولكم المودة الواجبة والدرجات الرفیعة والمقام المحمود، والمکان المعلوم عند الله عزوجل، والجاه العظیم والشأن الکبیر والشفاعة المقبولة. ربنا آمنة بما انزلت واتبعنا الرسول، فاکتبتنا مع الشاهدین ربنا لاتزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ".

نمکنم، شما، نور خوبان و رهنمایان نیکان و حجت‌های خداوند مقتدرید، خداوند به سبب شما آغاز کرد و به سبب شما پایان مبخشد، و به سبب شما باران فرو مفرستد،

و به سبب شما آسمان را نگه مدارد که بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و به سبب شما

اندوه را مبرد و سختی را بر طرف مسازد، و نزد شماست آنچه فرستادگان و فرشتگان فرود آوردند، و بر جد شما (و در زیارت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بگو: به برادر تو)

روح الامین " جبرئیل " مبعوث شد. خداوند به شما عطا فرموده، آنچه به هیچکس از جهانیان عطا نکرده است، هر شریفی در برابر شرافت شما سر فرود آورده است، و هر

متکبری به اطاعت شما گردن نهاده است، و هر جباری در برابر فضل و برتری شما فروتنی کرده است و همه چیز برای شما خوار و ذلیل گشته، است، و زمین به نور شما

تابان گشته و رستگاران به ولایت شما رستگار شدند بوسیله شما به سوی رضوان " بهشت " رهسپار شدند، و بر آنکه ولایت شما را انکار نماید خشم خدای رحمان باشد،

پدرم و مادرم و جان و اهل و مال و فدای شما باد! فدای یاد شما در زبان یاد کنندگان، و

فدای نامهای شما در میان نامها، و جسدهای شما در میان جسدها، و ارواحتان در میان

سایر ارواح، و نفوس شما در میان سایر نفوس، و آثار شما در میان سایر آثار، و قبور

شما

(۱۶۳۰)

" یا ولی الله ان بینی و بین الله عزوجل ذنوبا لایأتی علیها الا رضاکم فبحق من
إئتمنکم

علی سره، واسترعاکم امر خلقه، وقرن طاعتکم بطاعته، لما استوهبتم ذنوبی وکنتم
شفعائی فإنی لکم مطیع من أطاعکم فقد اطاع الله، ومن عصاکم فقد عصی الله، ومن
احبکم فقد أحب الله ومن ابغضکم فقد أبغض الله ". " اللهم انی لو وجدت شفعا
اقرب

الیک من محمد واهل بیته الأخیار الأئمة الابرار لجعلتهم شفعائی، فبحقهم الذی أو
جبت لهم علیک اسئلك ان تدخلنی فی جملة العارفين بهم وبعقهم وفی زمرة
المرحومین بشفاعتهم انک ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین وسلم
کثیرا، وحسبنا الله ونعم الوکیل ".
در میان سایر قبرها، پس چه شیرین است نامهای شما، و چه گرامی است نفوس

شما، و
چه بزرگ است شأن شما، و چه والاست منزلت شما، و چه باوفاست پیمان شما، و
چه

راست است وعده ی شما، کلامتان نور، فرماتان هدایت، سفارشتان تقوی، کارتان
خیر،

شیوهتان نیکی، خویتان کرم، شأنتان حق و راستی و مدارا، گفتارتان محکم و قاطع،
و

رأیتان دانش و بردباری و اندیشمندی است، اگر خیر یاد شود، شما آغاز و ریشه و
شاخه و

معدن و جایگاه و نهایت آنید. پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم! چگونه نیکویی
ثنای

شما را نسبت به خدا وصف کنم و زیبایی احسانتان را برشمرم، به سبب شما
خداوند، ما

را از ذلت و خواری بیرون آورد، و از سختیها و گرفتاریها نجات بخشید، و از لبه
پرتگاه

هلاکتها و از آتش دوزخ نجاتمان داد. پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم! دوستی و
ولایت

شما، خداوند دانستی های دینمان را به ما آموخت، و آنچه از امور دنیامان تباه شده
بود

اصلاح فرمود، و به دوستی و ولایت شما کلمه ایمان تمام شد و نعمت، بزرگ
گردید، و

جدایی به الفت مبدل گشت، و به دوستی و ولایت شما عبادت واجب پذیرفته

مشود، و
برای شماست، دوستی واجب و درجات رفیع و مقام ستوده و پسندیده و مکان و
منزلت
معلوم، نزد خدای عزیز و جلیل، و آبروی بزرگ و شأن عظیم و در نزد شما شفاعت
پذیرفته است. پروردگارا! به آنچه فرو فرستادی ایمان داریم، و از پیامبر (صلی الله
علیه وآله) پیروی
مکنیم، پس ما را از زمره ی شاهدان بر رسالت بنویس. پروردگارا! دلهامان را بعد از
آنکه

هدایت‌مان فرمودی، ملغزان! و از نزد خود به ما رحمتی ببخش که تو بسیار
بخشنده‌یی،
منزه است پروردگار، ما همانا وعده‌ی پروردگار ما شدنی است. ای ولی خدا!
براستی میان
من و خدای عزیز و جلیل، گنا‌هانی است که جز رضایت شما آن را برنم‌دارد، پس
به حق
آنکه شما را امین سر خویش قرار داد و مأمور رعایت و نگهبانی امور خلق خود
ساخت و
اطاعت شما را با اطاعت خود قرین نمود، که بر گنا‌هانم بخشش جوید و شفیعان
من
باشید، که من مطیع شمایم، و هر کس از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده، و
هر کس
شما را دوست دارد، خدا را دوست داشته، و هر کس با شما دشمنی کند با خدا
دشمنی
کرده است. " بار خدایا! من اگر شفیعیانی نزدیکتر به تو از محمد (صلی الله علیه
وآله) و خاندان برگزیده‌ی
او که امامان نیکوکارند، می‌افتم آنان را شفیعان خود قرار م‌دادم، پس به حقی که
برای
آنان بر خود لازم ساختی از تو منخواهم که مرا، در جمله‌ی عارفان به آنان و به حق
آنان
و در زمره‌ی رحمت شدگان به شفاعت آنان، وارد سازی، که همانا تو ارم
الراحمینی.
خداوند بر محمد (صلی الله علیه وآله) و خاندان پاکش درود فرستد و سلام بسیار
برایشان نثار فرماید، و
حسبنا الله ونعم الوکیل. خدا ما را کفایت کننده و سرپرست و بسیار وکیل خوبی
است."
ترجمه منظوم زیارت جامعه
در اسفند ۱۳۸۰ در مدینهء منوره (که خداوند متعال نصیب خواننده گرامی نیز
فرماید!)
در اندیشه ترجمه‌ی سنگین همین زیارت جامعهء امام هادی (علیه السلام) بودم تا در
این نوشته
درج گردد، در محفل پر جمعیت و شکوهمند روحانی، حضور داشتم که مداح اهل
بیت (علیه السلام) آقای صادق آهنگران [شاعر جبهه‌ها] این شعر زیر را با صدای زیبا

و آهنگ دل‌ربا
قرائت نمودند، و مردم را شدیداً تحت تأثیر قرار دادند، در اثنای استماع اشعار، پی
بردم

که برخی از ابیات این منظومه، ترجمهء شاعرانه همان مضامین، زیارت جامعه
مباشد.

پس از پایان جلسه، از خوانندهء محترم پرسیدم این اشعار از چه کسی بود؟ گفتند: از
جناب آقای " جواد محدث " دام افضاله شاعر اهل بیت (علیه السلام) (۱) اکنون که
ترجمهء فارسی

۱. برگ و بار گزیدهء اشعار جناب آقای محدث، ص ۵۷.

زیارتنامه به پایان رسید، مناسب دیدم به یاد " مدینه طیبه " آن شهر زیبای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و به یاد قبور طاهرهء ائمه مظلوم بقیع (صلی الله علیه وآله و سلم) که سند گویای مظلومیت شیعه و اهل بیت (علیه السلام) را در گسترهء تاریخ اسلام، دربردارد این سرودهء ارزشمند را با کسب اجازه از

محضر ارجمند سرایندهء اش در اینجا بیاوریم تا تفسیر گونه ای به برخی از مضامین این زیارتنامهء نفیس بوده باشد، بلکه بار دیگر همراه خواننده و سراینده، رهسپار آن دیار ابرار (مدینه) گردیم. **إنشاءالله!**

اهل بیت آفتاب (صلی الله علیه وآله و سلم)
محمد (صلی الله علیه وآله) ساقی بزم وجود است * جهان مست از می غیب و شهود است

ولایت همچو می در جام هستی است * غدیر خم، خم این شور و مستی است
علی (علیه السلام) عطر و جان گلخانهء اوست * حقیقت، برگی از افسانهء اوست
هر آنکس درس عقل و فطرت آموخت * مرام دوستی، با عترت آموخت
شما ای عترت مبعوث خاتم * شما ای برترین اولاد آدم
شما از اهل بیت آفتابید * گل جان محمد (صلی الله علیه وآله) را گلابید
جهان جسم، و شما جان جهانید * شما هم آشکار و هم نهانید
شما سرچشمهء احسان و جودید * صفا بخش گلستان و جودید
شما اسرار هستی را امینید * فروغ آسمان، روی زمینید
امیر کشور دلها، شما بید * شما آینه های حق نمایید
جهان گلخانه و انسان، گل آن * شما عطر و گلاب این گلستان
محمد (صلی الله علیه وآله) پیک رحمت، قاصد شور * فروغ آیهء " نور علی نور "
شما موجی از آن دریای نورید * برانگیزندهء شور و شعورید
شما پیک نور در چندین رواقید * شما نور حجازید و عراقید
فروزان مشعل همواره جاوید * شما بید و شما بید و شما بید
دیانت بی شما کامل نگردد * به جز با عشقتان، دل، دل نگردد

کدام عاشق در این ره، در بلا نیست؟ * کدامین دل شما را مبتلا نیست؟
 اگر در سوگتان شد دیده نمناك * اگر از عشقتان دل گشت غمناك
 گواه عشق ما این دیده و دل * رساند " اشك " و " غم " ما را به منزل
 شما راه سعادت را دلیلید * شما مقصود هر ابن السبیلید
 شما حقیق و دشمنها سرابند * کفی پوچند و چون نقشی برآبند
 شما تفسیر " نور " و " والضحی " یید * شما معنای قرآن، و دعایید
 امامید و شهیدید و گواهیید * مصون از هر خطا و اشتباهید
 شما راه خدا را باز کردید * شهادت را شما آغاز کردید
 فدا کردید جان، تا دین بماند * به خون خفتید، تا آیین بماند
 شما نور خدا در روی خاکید * صراط مستقیم و راه پاکید
 شما شیرازهء ام الکتابید * شما میزان حق، روز حسابید
 تولای شما، فرض خدایی است * قبول ورد آن، مرز جدایی است
 هر آن کس را که در دین رسول است * ولایت، مهر و امضای قبول است
 اگر مولی " ولی " می شد چه می شد؟ * خلیفه گر " علی " می شد چه می شد؟
 ولی خاتم، دوباره بی نگین شد * عدالت با علی، خانه نشین شد
 سقیفه ساعده ماتم شد، آن روز * نصیب و سهم شیعه، غم شد آن روز
 دوباره بولهب آتش برافروخت * در بیت النبی (صلی الله علیه وآله)، در شعله اش
 سوخت
 سران توطئه با هم نشستند * دل و پهلو عصمت را شکستند
 هزاران دست بیعت گر کجا رفت؟ * وفا با آل پیغمبر کجا رفت؟
 اگر پیمان مردم با " ولی " بود * اگر پیوند با " آل علی " بود
 نه فرمان نبی از یاد مرفت * نه رنج و زحمتش بر باد مرفت
 نه بر روی زمین مماند قرآن * نه " قدرت " تکیه مزد جای " برهان "
 نه حق بی یاور و مظلوم مماند * نه امت از علی (علیه السلام) محروم مماند

نه زهرا کشته مشد در جوانی * نه مشد خسته از این زندگانی
 نه از دست ستم مخورد، سیلی * نه رویش مشد از بیداد، نیلی
 نه بازویش کبود از تازیانه * نه دفن او شبانه، مخفیانه
 نه تیغ کینه در دست جنون بود * نه محراب علی، رنگین زخون بود
 نه بر فرق علی (علیه السلام)، شمشیر مخورد * نه بر حلقوم اصغر، تیر مخورد
 نه خون دل نصیب مجتبی بود * نه پرپر لاله‌ها در کربلا بود
 نه زینب بذر غم مکاشت در دل * نه مزد سر زغم بر چوب محمل
 بقیع ما، نه غم افزای جان بود * نه ویران و چنین بی سایه بان بود
 غدیر خم اگر سایه فکن بود * "ولایت"، اهرمی دشمن شکن بود
 صفوف ما جدا از هم نمی شد * شکوه و عزت ما کم نمی شد
 نه بذر فتنه میپاشید دشمن * نه "ما" تقسیم مشد بر "تو" و "من"
 نه صدها بار ممردیم هر روز * نه جام زهر مخوردیم هر روز
 از اول، عشق را با غم سرشتند * کتاب شیعه را، با خون نوشتند
 کنون ماییم، و درد داغداری * کنون ماییم، و اشک و سوگواری
 هنوز اشک عزا، پیوسته جاری است * رواق چشممان، آیینه کاری است
 غدیر ما، محرم دارد امروز * محرم، بذر غم مکاردا امروز
 ولایت، گنج عشقی در دل ماست * محبت هم، سرشته با گل ماست
 شما آل رسول خاتم هستید * که با جود و کرم، میثاق بستید
 دل و جان جهانی، عاشق آباد * فدای نام شیرین شما باد
 کریمان با بدان هم، بد نکردند * کسی را از در خود، رد نکردند
 اگر ناقابلیم و شرمساریم * به جز عشق شما، چیزی نداریم
 شما در ظاهر و باطن امیرید * عنایت کرده، دست ما، بگیریید
 مدینه منوره، غدیر ۱۴۱۱ (تیر ۱۳۷۰)

شفیعی مازندرانی گوید:

وصی دهم، هادی ملک دین * امین خدا، مهر اهل زمین
تجلای مجلای، فیض احد * ولی خلاق، امام مبین
جهان زنده بین از جمال نقی چو دل سبز شد از وصال نقی
سر افکنده، بیداد از هیبتش * هریمن حزین از فعال نقی (۱)
۷. از سخنان آن حضرت

۱. هر کس از خدا بترسد، از او مترسند، و هر کس از خدا اطاعت کند، از او اطاعت میکنند.

۲. خداوند را جز به آنچه خود را توصیف کرده است، نمی شود، توصیف نمود و چگونه میشود، خالقی را که تمام حواس از درک او، و اوهام از تصور او، و خاطرات قلبی از تجدید او عاجزند، توصیف نمود.
خداوند، بالاتر از آنست که به وصف بیاید و بالاتر از تعریف مردم است. قرب او بعد، و بعد

او قرب است. او است که کیفیت را خلق کرده و او است که زمان را آفریده و نمی شود گفت

که او چیست و از چه وقت است. او است واحد صمد که مولود کس نیست و مولود و کفوی ندارد. وایضا فرموده است: عالم و متعلم هر دو شریک در به هوش بودن هستند و هر دو

مأمور به نصیحت و راهنمایی بوده و هر دو از غش و دورویی ممنوع شده اند.

۳. من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره. (۲)
فردی که برای شخصیت خود، ارزشی قائل نیست، هرگز از شر او نمی توان ایمن شد.

۴. العقوق یعقب القلة، ویودی الی الذلة. (۳)
عقوق والدین، موجب کمی عمر، عامل خواری و ذلت در زندگی مگردد.

۱. شاخهء طوبی ص ۱۶۰، از انتشارات دفتر نشر نوید اسلام.

۲. تحف العقول ص ۳۵۸.

۳. بحار الانوار ج ۷۴، ص ۸۴.

۵. من رضی عن نفسه، کثر الساخطون علیه. (۱)

هر آنکس که خودپسند باشد، مخالفان و ناراضیان بیشتری را خواهد داشت.

۶. دعا در حل مشکلات: در کتاب "مهج الدعوات و منهج العنایات" سید بن طاووس (رضوان الله تعالی علیه) از طریق محمد بن جعفر بن هشام اصبغی روایت کرده است که گوید:

یسع بن حمزة قمی به او خبر داده است که عمرو بن مسعده، وزیر معتصم خلیفه عباسی او را تهدید به مرگ و کشتن و از بین بردن اهل و عیال کرده است، نامه ای به امام هادی (علیه السلام) نوشتم از او چاره جویی نمودم.

امام (علیه السلام) در پاسخ نوشتند: "هرگز نگران و ناراحت مباش خدای متعال را با این کلمات بخوان و از او مددجوی نما خداوند متعال، هر چه سریع تر تو را نجات مبخشد و فرجی حاصل میگردد: چون این دعائی است که آل محمد (صلی الله علیه و آله) به هنگام نزدیک شدن بلا و بروز دشمنان، و به هنگام خوف از فقر و تنگی، خدا را با آن، میخواندند:

یسع بن حمزه قمی میگوید: در زندان، من در وسط روز این دعا را که امام هادی (علیه السلام) تعلیم داده بود، خواندم تا اینکه خدمتگزار خدمتکاران عمر بن مسعده آمدند و مرا فرا خواندند که امیر تو را مطلبد، من به سرعت به سراغ او رفتم و وارد بر او شدم، هنگامی که چشمش به من افتاد تبسم نمود دستور داد: آهن و زنجیر را از گردن من باز کردند، خلعتی که لباس فاخری بود به من پوشاندند و با عطر مرا معطر ساختند، سپس مرا به نزد خود طلبید، و با کلمات دلنشین، با من صحبت و گفتگو کرد و از من معذرت خواست

و هر آنچه از من گرفته بود، پس داد. و دستور داد، مرا به جایگاه و محل خودم برگردانند.

اینک آن دعا که امام هادی (علیه السلام) یاد داده است. (۲)

۱. سفینه البحار ج ۲، ص ۶۳۷.

۲. قابل ذکر است این دعا با تفاوت اندک در صحیفه سجادیه ضمن دعای هفتم، امام سجاد (ع) آمده است ولی تفاوتی هم دارد و از اینکه امام (ع) مفرماید: آل محمد (ص) با این دعا خدا را

مخوانند استفادهء این معنی مشود، لطفاً به صحیفه سجادیه ص ۹۱، چاپ نوید اسلام
مراجعه شود.

(۱۶۳۷)

" یا من تحل باسمائه عقد المکاره، ویا من یفل بذکره حد الشوائد، ویا من یدعی
بأسمائه العظام من
ضیق المخرج الی محل الفرج، فهی بمشیتک دون قولک مؤتمره، وبارادتک دون
وحيك منزجرة، و
انت المرجو للمهمات، وانت المفزع فی الملمات، لا یندفع منها الا مادفعت،
ولا ینکشف منها الا ما
کشفت، وقد نزل بی من الأمر ما فدحنی ثقله، وحل بی منه ما بهظنی حملة،
وبقدرتک أوردت علی
ذلك، وبسلطانک وجهته إلی، فلامصدر لما اوردت، ولا میسر لما یسرت ولا صارف
لما وجهت،
ولافاتح لما أغلقته، ولا مغلق لما فتحت، ولاناصر لمن خذلت، الا انت صل علی محمد
وآل محمد،
وافتح لی باب الفرج بطولک، واصرف عنی سلطان اللهم بحولک، وأنلنی حسن النظر
فی ما
شکوت، وارزقنی حلاوة الصنع فی ما سألتک، وهب لی من لدنک فرجا وحیا، واجعل
لی من عندک
مخرجا هنیا ولا تشغلنی بالأهتمام عن تعاهد فرائضک، واستعمال سنتک، فقد ضقت بما
نزل
بی ذرعا، وامتألت بحمل ما حدث علی جزعا. وانت القادر علی کشف ما بلیت به،
ودفع ما وقعت
فیه، فافعل بی ذلك وان کنت غیر مستوجبة منک یا ذالقرب العظیم، والامن الکریم،
فأنت قادر یا
ارحم الراحمین، آمین رب العالمین ". (۱)

ترجمه: هم اکنون، پروردگارا! بلائی بر من فرود آمده است که سنگینی اش مرا به
زانو در
افکنده است و نوعی گرفتاری به من رو آورده است که تحملش مرا از پا درآورده
است، و
آن را، تو به قدرت خود وارد آورده ای و به اقتدار خود بر من متوجه ساخته ای، پس
برای
آنچه تو وارد کرده ای، برگردانده ای، و برای آنچه تو پیش آورده ای، تغییر دهنده
ای، و
برای آنچه تو فرو بسته ای، گشاینده ای، و برای آنچه تو بگشوده ای، فراز کننده ای و
برای

آنچه تو مشکل ساخته‌ای، آسان کننده‌ای، و برای آن که تو خوار کرده‌ای، یاری
دهنده‌ای نیست، پس بر محمد (صلی الله علیه وآله) و آتش رحمت فرست، و به
رحمت واسعه خود در
آسایش را، ای پروردگار من به رویم بگشای، و به قوت خود، سلطان غم را از
هجوم بر من،
منهزم ساز، و مرا در شکوایم به توجه کامل نائل فرما، و در آن چه مسئلت کرده‌ام

۱. معادن الحکمه ج ۲، ص ۲۴۸ - ۲۴۹، مهج الدعوات ص ۲۷۱ - ۲۷۲، بحار الانوار ج ۹۵، ص
۲۲۹
ج ۵۰، ص ۲۲۴.

شیرینی احسان خود را بچشان، و از نزد خود رحمت و گشایشی، ارزانی دار، و از لطف خود نجات و خلاصی سریع، مقرر ساز، و مرا به سبب غلبهء غم، از رعایت واجبات و به کار بستن مستحبات خود، باز مدار زیرا که من ای پروردگارم! به علت آنچه بر سرم آمده، بی تاب و توان شده ام و قلبم از تحمل آنچه بر من رخ داده است، لبریز از غم شده است و تو بر رفع هر نوع گرفتاری بر من و دفع آنچه در آن افتاده ام، قادری. پس قدرتت را دربارہء من به کار بر، اگر چه از جانب تو، سزاوار آن نباشم. ای صاحب عرش عظیم.

۷. پارسائی واقعی: " عن علی بن محمد عن آبائه قال دخل سماعة بن مهران علی الصادق (علیه السلام) فقال له: یا سماعة و ذکر الحدیث الی أن قال: واللہ یدخل النار منکم احد فتنافسوا فی الدرجات وأکمدوا عدوکم بالورع ". (۱)

" امام هادی (علیه السلام) از پدران بزرگوارش از امام صادق (علیه السلام) روایت میکند که سماعة بن مهران [یکی از یاران امام صادق (علیه السلام)] وارد محضر امام شد امام (علیه السلام) به او فرمودند: ای سماعة! به خدا قسم کسی از شما به دوزخ نمی رود پس در دریافت بهشت با هم رقابت کنید و دشمنان خود را با خودداری از گناه افسرده خاطر کنید ".

۸. سخن مکتوب حضرت علاوه بر سخنان و کلمات آموزنده که طی احادیثی از آن بزرگوار باقی مانده است نامه‌ها و مکاتباتی هم از آن حضرت باقی مانده است که مرحوم علم الهدی محمد بن محسن مرتضی کاشانی در ضمن نامه های پیشوایان تحت عنوان " معادن الحکمة فی مکاتیب الأئمة " آورده است این کتاب با تصحیح و تحقیق فقید سعید مرحوم آیه الله احمدی میانجی در دو جلد به چاپ رسیده است در آن کتاب، تعداد ۱۹ نامه از آن بزرگوار نقل

شده است که توسط مؤلف توضیحاتی بر آنها افزوده شده است که از میان آنها چند
فقره
آورده میشوند.
۹. نگین انگشتر یا حمایت از مردم: ثقهء جلیل، کافور خادم یکی از راویان احادیث
امام

۱. وسائل الشیعه باب جهاد النفس، ترجمه فارسی علی افراسیانی، ص ۱۱۳.

هادی (علیه السلام) مگوید: در محل سکونت امام هادی (علیه السلام) در سامراء،
عده ای

از صنعت گران

بودند و در آن محل، مشغول کار و تلاش بودند، از جمله مردی به نام یونس نقاش
بود که

به محضر امام رفت و آمد هم داشت و بی ارتباط با امام نبود.
روزی یونس محضر امام آمد و به شدت ملرزید، گفت: مولای من! خانواده ام را به
شما

مسپارم. امام فرمود: قضیه چیست؟ گفت: منخواهم از این محل بروم، حضرت در
حال تبسم گفت: چرا یونس؟ گفت: موسی بن بغا (۱) (یکی از فرماندهان تشکیلات
عباسی) نگینی به من فرستاد که بتراشم و سوار انگشتر کنم، وقت تراشیدن آن را
شکستم، نگین را نمی شود، قیمت گذاشت تا از عهدهء غرامت آن برآیم، صاحبش
هم

موسی بن بغاست یا هزار تازیانه به من مزند یا اینکه مرا مکشد.
امام (علیه السلام) فرمود: تا فردا برو به خانهات جز خیر نخواهد رسید، فردا اول روز
آمد و به شدت

ملرزید، گفت: یابن رسول الله! فرستادهء موسی آمده تا نگین را ببرد، امام فرمود:
برو جز

خیر نخواهی دید، گفت: مولای من در جواب او چه بگویم؟! امام به حالت تبسم
فرمود:

برو پیش او ببین چه مگوید؟

او با ترس و لرز برگشت، بعد از ساعتی، خندان پیش امام آمد، گفت: مولای من!
فرستاده

موسی گفت: شب کنیزان امیر دعوا کرده و هر يك خواسته است انگشتر مال او
خواهد

بود، امیر گفت: اگر بتواند او را دو تکه کرده، دو تا نگین کند، تا هر يك، یکی را
بردارد و

دعوا بخوابد، اجرتش هر چه باشد خواهد پرداخت.

امام صلوات الله علیه با شنیدن این سخن گفت: " أَللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، اذ جعلتنا ممن
يحمدك حقاً ". بعد فرمود: خوب به فرستادهء موسی چه جوابی دادی؟! گفتم: مهلت
بدهید ببینم چطور میتوانم درست بکنم امام فرمود: خوب گفته ای. (۲)

۱. از فرماندهان ارشد عباسی و از اترک است.
۲. بحار ج ۵۰، ص ۱۲۶ از امالی طوسی.

(۱۶۴۰)

۱۰. دلداری و اطمینان: علی بن جعفر یکی از ارادتمندان امام ساکن حومه بغداد،
(۱) و عنوان

وکیل امام هادی (علیه السلام) را نیز داشت، از وی پیش متوکل عباسی سعایت کردند، متوکل وی را به زندان افکند. زندان او به طول انجامید، سرانجام قول داد که به عبد الرحمان بن خاقان سه هزار دینار پردازد تا درباره آزادی او فعالیت کند، در نتیجه عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر متوکل درباره او پیش متوکل شفاعت کرد.
متوکل گفت: ای عبیدالله! اگر درباره تو مشکوک بودم مگفتم که رافضی هستی تو چه

مگفتی؟! علی بن جعفر وکیل علی بن محمد (امام هادی) است و من تصمیم دارم که او را اعدام کنم!!

این خبر در زندان به علی بن جعفر رسید، او که به شدت ترسیده بود، نامه‌ای به محضر

امام هادی (علیه السلام) نامه‌ای نوشت که: خدارا! خدارا! درباره من فکری بکنید، به خدا قسم مترسم در امر امامت، به شک بیافتم.

امام (علیه السلام) در ذیل نامه او نوشتند: اگر کارت به آن جا کشد درباره تو از خدا کمک میخواهم و آن وقت، شب جمعه بود.

فردای آن روز متوکل عباسی را تب گرفت و به قدری شدت پیدا کرد که تا روز دوشنبه

خانواده‌اش بر وی گریسته و به فریاد درآمدند، او به دنبال آن مرض شدید گفت: همه زندانیان را که اسامی شان به وی عرضه شده است آزاد کنند، آنگاه علی بن جعفر را یاد

آورد، به وزیرش عبیدالله گفت: چرا نام او را به من عرضه نکردی؟! عبیدالله گفت: من دیگر درباره او سخنی نخواهم گفت، متوکل گفت: همین الآن او را آزاد

کن و بگو: مرا حلال کند، عبیدالله او را آزاد کرد و او به دستور امام هادی (علیه السلام) به مکه رفت و

مجاور بیت الله شد، به دنبال این جریان متوکل صحت پیدا کرد. (۲)
۱۱. خبر از قتل واثق وابن زیات: " مفید " علیه الرحمة از ثقهء جلیل القدر، خیران اسباطی (۳)

-
۱. بحار ج ۵۰، ص ۱۲۶ از امالی طوسی.
 ۲. رجال کشی ص ۵۰۵، رقم ۵۰۳.
 ۳. ظاهرا منظور همان خیران الخادم قراطیسی غلام حضرت رضا (ع) است.

نقل کرده است که گوید: در مدینه خدمت ابوالحسن هادی (علیه السلام) رسیدم، فرمود: از واثق (۱) چه خبر داری؟ گفتم: فدایت شوم، او را در سامراء سالم گذاشتم و من ده روز است که او را دیده ام، فرمود: اهل مدینه مگویند که او مرده است. گفتم: من از همه نسبت به او قریب العهد هستم، فرمود: مردم مگویند که: او مرده است، من دانستم که مقصود آن حضرت از " مردم " خودش میباشد. بعد فرمود: جعفر در چه حالی (۲) است؟ گفتم: او در بدترین احوال، در زندان به سر میرد، فرمود: او صاحب حکومت (بعد از واثق) است، بعد فرمود: ابن زیات [محمد بن عبد الملك زیات وزیر معتصم] در چه حالی است؟ گفتم: مردم با او هستند و فرمان، فرمان اوست، فرمود: کارش بر او شوم است. امام صلوات الله علیه ساکت شد، بعد فرمود: باید مقدرات و احکام خدا جای خود را بگیرد، یا خیران! واثق عباسی از دنیا رفت، متوکل عباسی در جای او نشست ابن زیات کشته شد. گفتم: فدایت شوم، این کارها کی واقع گردید؟ فرمود: شش روز بعد از خروج تو. (۳) ناگفته نماند: محمد بن عبد الملك زیات در زمان معتصم عباسی به وزارت رسید، در زمان واثق نیز وزیر، و همه کاره بود او متوکل برادر واثق را بسیار اذیت کرد، او تنور کوچک و تنگی از چوب ساخته بود، همه جای آن میخ بود، سر میخها به داخل تنور بود، هر وقت منخواست کسی را شکنجه کند، در آن تنور مگرد و او پس از اندک مدتی ممرد. متوکل دستور داد او را در تنور و شکنجه گاهی که خود ساخته بود انداختند چند روز در تب و تاب بود، نامه ای از آنجا برای متوکل نوشت که این دو شعر در آن بود:

" هی السیبل فمن یوم الی یوم * کأنه ما تریک العین فی نوم "
 " لا تجرعن رویدا إنها دول * دنیا تنقل من قوم إلی قوم "

-
۱. واثق بالله فرزند معتصم عباسی، نهمین خلیفهء عباسی میباشد.
 ۲. یعنی متوکل عباسی برادر واثق که به دستور برادرش در زندان بود.
 ۳. ارشاد مفید ص ۳۰۹.

یعنی: زندگی دنیا همانند راه رفتن انتقال است از روزی به روزی دیگر، گویی که آن مانند خیالاتی است که در خواب مبینی، جزع و بی تابی مکن، کمی صبر کن، زندگی

دارای گردشهایی است که از قومی، به قومی منتقل میشود. متوکل چون نامه را خواند، دلش به حال او سوخت، دستور آزادی او را صادر کرد، فرستاده او برای خلاصی وی به زندان آمد، ولی دید که او در همان جا مرده است. ۱۲. نامه امام به محمد بن فرج: ثقه جلیل القدر، محمد بن فرج رنجی یکی از یاران

امام (علیه السلام) گوید: امام هادی (صلوات الله علیه) نامه ای به من نوشت که در آن نامه آمده بود:

ای محمد! کارهایت را بکن و با احتیاط باش، او پس از مدتی به رفیقش علی بن محمد

نوفلی گفت: من کارهایم را جمع و جور کردم ولی نمی دانستم منظور امام از این نامه

چیست؟ در آن بین مأموری از جانب خلیفه آمد، تمام اموال مرا توقیف کرد و خودم را به

زنجیر کشید و از مصر بیرون آورد و به زندان افکند، هشت سال در زندان ماندم، روزی باز

نامه ای از امام (علیه السلام) در زندان به من رسید، فرموده بود: ای محمد بن فرج! در ناحیه غرب

فرود نیای! پیش خود گفتم: امام (علیه السلام) به من اینطور منویسد با آن که من در زندانم و این

عجیب است، چند روز نگذشته بود که زنجیر را از من برداشتند و مرا از زندان آزاد کردند،

پس از آزاد شدن به امام (علیه السلام) نوشتم که دعا بکنید تا خدا اموال مرا به من باز گرداند.

در جواب نوشتند: به زودی سرمایه و مالت به خودت برمیگردد و اگر برنگردد بر تو ضرری نیست، علی بن محمد نوفلی گوید:

نامه امام به او نرسیده بود که از دنیا رفت. (۱)

۱۳. عرق جنب از حرام: محمد بن همام مگوید: ادریس بن داوود کفر ثوئی از واقفیه بود که

در زمان امام هادی (علیه السلام) داخل شهر سامراء شد و خواست از آن حضرت بپرسد از لباسی

که با عرق جنب آلوده شده است آیا میشود در آن نماز خواند یا نه؟ او در کنار طاق
خانه ای ایستاده و انتظار آمدن امام (علیه السلام) را میکشید، ناگاه امام (علیه السلام)
رسید و با چوبدستی او

۱. ارشاد ص ۳۱۱.

را حرکت داد و بی آنکه او سؤالی بکند، حضرت فرمود:
" إن كان من حلال، فصل فيه وإن كان من حرام فلا تصل فيه " یعنی اگر جنابت از
حلال
باشد در لباسی که با عرق آن آلوده شده است نماز بخوان و اگر از حرام باشد در
آن
نماز نخوان. (۱)

۱. وسائل ج ۲، ص ۱۰۳۹، در کتابهای دیگر ادریس بن زیاد نقل شده است ظاهراً آن شخص با دیدن
این کرامت، از " وقوف " برگشته است، ارباب رجال نوشته اند: ادریس بن زیاد کفر ثوقی ثقه است.

بخش چهارم
F

امام هادی (علیه السلام) و تفسیر قرآن

(۱۶۴۵)

بخش چهارم / امام هادی (ع) و تفسیر قرآن...
امام هادی (علیه السلام) و تفسیر قرآن
امام هادی (علیه السلام)، دهمین پیشوای معصوم از تبار پاك رسالت و طهارت،
وارث پدر عالیقدر
خود در مقام امامت و هدایت مردم بود و هنوز هشت سال از زندگی او نگذشته بود
که
پدر عالیقدر خود را از دست داد و مجموع عمر او در حدود چهل سال بوده است.
از این بزرگوار در تفسیر آیات نورانی قرآن مجید، مطالب فراوانی نقل شده است که
در
لا به لای کتابهای حدیثی، سیره و تفسیر آمده است، ما به عنوان ارائه نمونه‌هایی از
کلمات تفسیری آن بزرگوار، چند موردی را بازگو منمائیم و تفصیل آن را به کتابها
و
منابع یاد شده ارجاع مدهیم:
۱. تعیین مصداق کثیر
سبط بن جوزی صاحب تذکره خواص الأمة مگوید: "یحیی بن هرثمه (فرمانده
عملیات
نظامی) گوید: چند روز پس از انتقال امام هادی (علیه السلام) به سامراء، متوکل
مریض شد و در
حال مرض نذر کرد، اگر از آن مرض شفا پیدا نماید دراهم کثیره تصدق نماید. پس
از چند
روزی شفا یافت، او از فقهاء شهر پرسید که وی چه مقدار باید تصدق نماید، تا وفا
به نذر
خویش کرده باشد؟ و با چه مبلغی نذر او اداء مگردد؟
هیچ کدام از فقهاء شهر، پاسخ قاطعی ندادند، و مبلغ آن را معین نمایند متوکل،
فردی را
به حضور امام هادی (علیه السلام) روانه ساخت تا مسأله را مطرح سازد امام (علیه
السلام) پاسخ دادند: "اگر
هشتاد و سه درهم، تصدق نماید وفاء به نذر خویش نموده است."
هنگامی که از علت این حکم پرسیده شد، امام (علیه السلام) در پاسخ به آیه قرآن
استناد فرمودند،
جائی که خداوند متعال، تأییدات خود را در جنگهای اسلامی نسبت به پیامبر (صلی
الله علیه وآله) و

(1647)

مؤمنان صدر اسلام، با وصف " کثیر " توصیف میکنند و مفرماید: * (ولقد نصرکم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين) * . (۱) (خداوند در جنگ حنین و در موارد فراوانی به شما یاری و نصرت داد) و از آن جائی که، معلوم شده است، جنگها و غزوات صدر اسلام، بیش از ۸۳ مورد نبوده است، چون آن بزرگوار ۲۷ بار غزوه (جنگهایی که خود آن حضرت فرماندهی عملیات را بر عهده داشت) و ۵۵ بار " سریه " (جنگهایی که با فرماندهی یکی از اصحاب، سپاه اعزام مفرمودند) که آخرین واقعه جنگ حنین بوده است. فقهاء و خود متوکل از شنیدن این پاسخ، سخت به تعجب و شگفتی افتادند، متوکل اموال قابل توجهی به حضور امام (علیه السلام) فرستاد، ولی امام از پذیرفتن آنها امتناع ورزید، فرمود: این يك نذر واجب است در هر موردی که خود خواستید تصدق نمائید ". (۲)

(البته برخی در مقام تضعیف این حدیث گفته اند درست است جنگهای آن حضرت و مسلمانان، ۸۳ مورد بوده است ولی مسلمانان چندین بار، شکست خورده اند و مشمول نصرت الهی نشده اند.

در پاسخ این تضعیف نیز میتوان گفت: نصرت الهی، يك نوع نصرت و یاری مطلق نیست، بلکه نصرت و یاری نسبی است در همان شکستها و عدم پیروزیها نیز، نوعی نصرت همراه بوده است به حدی که مسلمانان به آخرین حد از شکست عجز و ضعف، کشانده نشده اند).

۲. برتری علم و فضیلت صحبت از يك جوان فاضلی بود که در مباحثه و مناظره، یکی از مخالفین را سر جای خود با کمال شرمندگی نشانده است. امام (علیه السلام) مشتاق دیدار و زیارت این جوان بود روزی که با جمعی از بزرگان علوی و شخصیتهای برجسته بنی هاشم، جلوس نموده بودند

خبر

ورود این جوان را دادند امام (علیه السلام) او را به بغل دست خود دعوت کرد، و در کنار خویش در

-
۱. سورهء توبه آیه ۲۵.
 ۲. مناقب ابن شهر آشوب.

صدر مجلس جای داد، این عمل بر سادات و مشایخ علوی، سخت گران آمد به حدی که

نتوانستند خودداری کنند و در همان مجلس لب به اعتراض باز گشودند و علنا انتقاد نمودند... امام هادی (علیه السلام): در پاسخ اعتراض آنان فرمود:

* (إياكم ان تكونوا من الذين قال الله تعالى: الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يدعون الى كتاب الله ليحكم بينهم، ثم يتولى فريق منهم وهم معرضون) * (۱) آیا شما به

داوری قرآن مجید حاضر هستید که میان ما قضاوت نماید؟ آیا قرآن نمی فرماید: " هنگامی که وارد مجلسی شدید برای همدیگر جا باز نمایید تا خداوند گشایشی، در

حال شما انجام دهد. در پایان آیه قرآن مفرماید:

خداوند درجات افراد با ایمان را بالا مبرد، و آنان که بهره‌ای از علم و دانش دارند دارای

درجات و مراتب بالاتر خواهند بود. " یرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات " (۲)

خداوند متعال در این آیه شریفه افراد با ایمان را بر دیگر افراد، و دانشمندان را خصوصا

بر عموم افراد، ترجیح و برتری داده است. آن احتجاجات و استدلالهائی که این جوان با

مخالفین و معاندین، انجام داده است، شرف و فضیلتش، از هر نسب و شرف برتر و بالاتر است... "

۳. سؤالات یحیی بن اکثم

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود نقل نموده است: که یحیی بن اکثم با موسی برادر امام

هادی (علیه السلام)، سوالاتی را مطرح ساخته بود که او از برادرش امام هادی (علیه السلام) پرسد و

پاسخهای امام (علیه السلام) اینچنین بود:

۱. ازدواج مردان و زنان

نخستین سوال این بود که خداوند در آیه شریفه در وصف اهل بهشت مفرماید:

۱. سوره آل عمران آیه ۲۳.

۲. سوره المجادله آیه ۱۱.



(1649)

* (او يزوجهم ذكرانا وانا و يجعل من يشاء عقيما إنه عليهم قدير) * . (۱) خداوند مردان و

زنان را به تزويج هم در مآورد. آيا خداوند بندگان مذکر خود را نیز به تزويج در مآورد

در حالی که قومی را در اثر چنین عملی مورد عقاب و عتاب قرار داده است؟ پاسخ امام (علیه السلام) چنین بود خداوند اطاعت کنندگان از مردان را با حور العين ازدواجشان را

فراهم مسازد، و اطاعت کنندگان از زنان را با اطاعت کنندگان از مردان وصلت و تزوجی

را فراهم مآورد، و پناه بر خدا از آنچه هوای دل تو در آرزوی آنست.

۲. علم کتاب یعنی چه؟

سوال دوم آنست که مقصود پروردگار از آیه شریفه * (قال الذی عنده علم من الکتاب انا

أتیک به، قبل ان یرتد الیک طرفک) * . (۲)

"فردی که علمی از کتاب خدا پیش او بود، به سلیمان عرض کرد من آن را پیش از آنکه تو

چشم به هم زنی، پیش تو مآورم."

سوال اینست آیا پیامبر خدا، نیازمند علم و دانش آصف بن برخیا بود؟

پاسخ امام (علیه السلام) چنین بود آنکه علمی از کتاب پیش او بود، آصف بن برخیا بود و سلیمان

عاجز و ناتوان از علم و معرفت او نبود بلکه این علم و دانش، از علم و دانش سلیمان سرچشمه مگرفت، که آن را پیش آصف به ودیعت نهاده بود و درخواست به امت و پیروان خود از انس و جن بشناساند که او حجت خدا، پس از سلیمان است، تا در امامت و

پیشوائی او، اختلاف نمایند، آن چنان که سلیمان در ایام حیات داود شناسائی و معرفی

شده بود، و این امر به عنوان تأکید حجت خدا بر مردم بود.

۳. سجده یعقوب (علیه السلام)

سوال سوم آنست که خداوند متعال در سوره یوسف مفرماید: * (و رفع ابویه علی

۱. سوره الشوری آیه ۵۰.

۲. سوره نمل آیه ۴۰.

(160.)

العرش، وخرُوا له سجدا) * . (۱) پدر و مادر خود را روی تخت بالا برد، آنان به صورت سجده کنندگان درآمدند، آیا یعقوب و فرزندانش به یوسف سجده نمودند در صورتی که آنان انبیاء و پیامبران الهی بودند؟

پاسخ امام: سجود یعقوب و فرزندانش به یوسف نبود، آن چنان که سجود فرشتگان به خود آدم (علیه السلام) نبود، بلکه سجود آنان، به عنوان اطاعت از امر خدا و برای تحیت و درود به آدم (علیه السلام) بود سجود یعقوب و فرزندانش جهت سجدهء شکر به عنوان اجتماع و به هم رسیدن بود پس از آنکه اجتماع آنان به جدائی و افتراق مبدل گشته بود آیا نمی بینی که یوسف در مقام شکر و سپاس خود مگوید: * (رب قد آتیتنی من الملك، وعلمتني من تاویل الأحادیث) * . (۲)

۴. پرسش از کتاب خوانان یعنی چه؟

سوال چهارم در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تردید او است جایی که خداوند می فرماید:

* (فإن كنت في شك مما انزلنا اليك فسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك) * . مقصود از مخاطب آیه کیست؟ (۳)

اگر مخاطب آیه، خود رسول خدا بوده باشد، آیا او در مورد نزول قرآن شك و تردیدی داشت؟ و اگر جز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرد دیگری باشد پس در این هنگام آیا قرآن بر غیر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل گردیده است؟

پاسخ: مخاطب در این آیه، خود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است، و او كوچك ترین شك و تردیدی در مورد نزول قرآن نداشت، ولی جاهلان و نادانان میگفتند: چرا خداوند پیامبری از فرشتگان را فرو نفرستاده است؟ و اگر انسانی را به عنوان پیامبر مفرستاد چرا بین او و دیگر مخلوقات، امتیاز و تفاوتی از نظر خوردن و نوشیدن و پوشیدن و راه رفتن در بازار و

-
۱. سورهء يوسف آيه ۱۰۰.
 ۲. سورهء يوسف آيه ۱۰۱.
 ۳. سورهء يونس آيه ۹۴.

غیره، قائل نشده است؟ پس خداوند عزوجل به پیامبر خود، وحی فرمود: " پس پرس از

پیشینیان از خویشان در حضور این نادانان و جهال آیا پیش از تو پیامبری فرستاده است که خوراك و پوشاك و رفتن در بازارها را نداشته باشد، تا آنان جنبه الگوئی و مقتدائی تو را داشته باشند، بلکه فرمود: اگر در شك و تردید بوده باشی و این امر در مورد

با انصافها نبود آن چنان که در آیه دیگر مفرماید: * (قل تعالوا ندع أبنائنا وابنائكم، ونسائنا ونسائكم، وأنفسنا وانفسكم، ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين) * . (۱) " بگو بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما، و زنان شما، خود همامان و خود هاتان را

فرا خوانیم سپس مباحله نمائیم و لعنت خدا را نصیب دروغ گویان قرار دهیم ". اگر در این آیه مفرمود " نبتهل فنجعل لعنة الله عليكم " مباحله نمائیم و لعنت خدا را

بر شماها قرار دهیم، اینان هرگز به مباحله، تن در نمی دادند ولی خداوند متعال، خود پیامبر را نیز شريك قرار مدهد در حالی که قطعا پیامبر خدا رسالت خویش را از سوی

پروردگار انجام مدهد و او از دروغگویان و کاذبین نیست، بدین ترتیب او را به عنوان

" صادق " و راستگو در گفتار خویش، معرفی منماید ولی دوست دارد که این اقرار و

اعتراف از سوی خود آنان باشد.

۵. دریاهاى هفتگانه

سوال پنجم از آن آیه شریفه است، جائی که خداوند متعال مفرماید: * (ولو أن ما في الأرض من شجرة أقلام، والبحر يمده من بعده، سبعة أبحر، ما نفدت كلمات الله إن الله

عزیز حکیم) * (۲).

" اگر آنچه در روی زمین از درختان وجود دارند قلم شوند و دریاها برای آن مرکب شوند و

هفت دریا بر آن افزوده شود، اینها همه تمام میشوند ولی کلمات خدا پایان نمی پذیرد،

خداوند عزیز و حکیم است ".

١. سورهء آل عمران آیه ٦١.
٢. سوره لقمان آیه ٢٧.

(١٦٥٢)

پرسش اینست این دریا‌های هفتگانه چیست؟ و در کجا قرار دارند؟
پاسخ واقعی آنست که اگر تمام اشجار دنیا قلم باشند، و هفت دریاها مرکب شوند.
و حتی

تمام روی زمین، چشمه‌ها باشند و آب از آنها فوران نماید، و همانند اصحاب طوفان
شود

باز آنها تمام میشوند، پیش از آنکه کلمات و سخنان خدا، تمام گردد و مقصود از
آن

دریا‌های هفتگانه: چشمه کبریت، چشمه یمن، چشمه طبریه (خزر)، چشمه
برهوت،

چشمه ماسیدان و چشمه آفریقا (که سیلان نامیده میشود) و چشمه باحوران میباشد
و ما پیشوایان همان کلمات الهی هستیم که فضائل ما هرگز پایان پذیر و تمام
شدنی نیست.

۶. لذا بد بهشتی

سوال ششم در مورد توصیف بهشت است که قرآن مفرماید: * (فیها ما تشتهیه
الأنفس و

تلذ الأعین) * (۱) " در بهشت، هر آنچه دل بخواهد و چشم جویای آن، لذت و
کامیابی باشد
وجود دارد "

پس آدم (علیه السلام) که یکی از اهل بهشت بود و دل او، گندم را طلبید پس از آن
خورد و اطعام
نمود پس چرا بر آنچه دل او خواسته بود مورد عتاب قرار گرفت؟ در صورتی که در
بهشت

نباید عقاب و عتابی وجود داشته باشد؟

پاسخ: در بهشت از خوردن‌ها و نوشیدن‌ها، تفریحات، پوشیدنی‌ها هر قدر که دل
انسان

بطلبد و چشم انسان به دنبال آن باشد، وجود دارد و خداوند متعال، همه ی اینها را
بر

آدم (علیه السلام) مباح ساخته بود، تنها بوته ای را که خداوند بر آدم و همسرش،
ممنوع ساخته

بود، عبارت از بوتهء حسد بود و با آنان عهد بسته بود که بر بالاترین از خود، هرگز
نظر

ندوخته باشند.

پس آدم (علیه السلام) فراموش نمود و با دید حسد نگریست، و نتوانست تصمیم و

اراده‌ای، در این
مورد داشته باشد و گرفتار آن مسائل گردید.

۱. سوره زخرف آیه ۷۱.

۷. شهادت و گواهی زن

سوال هفتم در مورد شهادت و گواهی زن واحد است که مورد قبول واقع میشود، در صورتی که خداوند مفرماید: * (واشهدوا ذوی عدل منکم) * دو نفر عادل را شاهد و گواه بگیرید. (۱)

پاسخ: اما شهادت و گواهی يك زن، که میتواند مورد قبول واقع شود، آن زن قابله است

که شهادت او، با قبول و رضایت ذینفع، پذیرفته میشود و اگر رضایت و خشنودی او نباشد پس لااقل دو نفر همراه قابله به جای يك مرد، پذیرفته میشود. چون برای مرد این امر امکان ندارد که به جای او زن دیگری قرار گیرد پس اگر تنها يك زن همراه باشد،

قسم و سوگند او مورد پذیرش قرار نمیگیرد.

۸. ارث خنثی

اما فرمایش علی (علیه السلام) که خنثی از ناحیه بولگاہ ارث میبرد. پس حقیقت امر همانست که

فرموده اند: جمعی از افراد عادل به آن منگرنند و هر کدام آینه ای در دست میگیرند و

فرد خنثی به صورت لخت و عریان پشت سر آنان، قرار میگیرد آنان به هنگام بول، به

آینه منگرنند، از هر بولگاهی، بول نمود، پس بر آن اساس، حکم میشود.

۹. قاتل ابن صفیه در آتش است

اما سوال نهم در مورد گفتار علی (علیه السلام) است که فرمودند: بشارت باد بر قاتل ابن صفیه که در

آتش است، این سخنان بر اساس قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود و او از کسانی بود که در

نهروان خروج کرده بود، و امیر المؤمنین (علیه السلام) او را در بصره نکشت چون مدانست که او

در واقعه نهروان کشته خواهد شد.

۱۰. آیا مردم صفین با جمل فرق داشتند؟

سوال دهم آنست که چرا علی (علیه السلام) اهل صفین را مکشت چه آنان که در حمله شرکت

داشتند، و چه آنان که پشت برگردانده، و در حال فرار بودند و حتی مجروحین آنان

را نیز

۱. سوره مائده آیه ۱۰۶.

(۱۶۵۴)

مورد تجهیز قرار مداد؟ ولی در جنگ جمل، فراری را تعقیب ننمود و مجروحی را مورد تجهیز قرار نداد و هر کس که سلاح به زمین گذاشت، مورد عفو قرار گرفت. پاسخ آنست: اهل جمل پیشوا و رهبرشان کشته شده بود، آن گروه شکست خورده پناهگاه و تشکلی نداشتند که دوباره به سوی آن باز گردند، بلکه مردم به منازل و خانه های خود باز مگشتند، بی آنکه در صدد جنگ و جدال بعدی باشند یا

جاسوسی

یا سلاح گیری داشته باشند، آنان راضی به دست برداشتن از جنگ بودند پس حکم آنان، همان بود که شمشیر از آنان برداشته شود، چون هرگز در صدد کمک جوئی و معاونت طلبی نبودند.

اما اهل صفین هنوز پایگاهی داشتند، و رهبر و پیشوائی داشتند که به سوی او باز مگشتند سلاح و تجهیزات، گرد آوری منمودند و دوباره تیر و کمان در اختیار آنان

قرار داده میشد، و مجروحین آنان، مداوی میشدند دوباره به میدان باز مگشتند، و جنگ را از سر مگرفتند پس این دو گروه (اهل جمل - صفین) برابر و مساوی نبودند. (۱)

۱۱. در تفسیر ایمان

امام حسن عسکری (علیه السلام) هنگام رحلت پدر در کنار بستر او بود و گوش به سخنان و

وصایای پدر بزرگوارش داشت، یکی از علاقه مندان به نام " ابودعامه " به عنوان عیادت

وارد شد پس از احوال پرسی، هنگامی که منخواست اجازه مرخصی کسب کند، امام

هادی (علیه السلام) مفرماید: " چون حقی از شما بر عهده ی ما است آیا منخواهی با گفتن

حدیثی آن را تلافی نمایم و تو را مسرور سازم ". او مگوید ای فرزند رسول خدا! چه قدر،

نیازمند حدیث هستم؟

امام (علیه السلام) فرمود: پدرم محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن

جعفر او هم از پدرش جعفر بن محمد و او هم از پدرش محمد بن علی او هم از پدرش

علی بن الحسین او هم از پدرش حسین بن علی او هم از پدرش علی بن ابیطالب او از هم

١. تفسير جامع ج ٦، ص ١٤٦ - ١٤٧.

(١٦٥٥)

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) محمد بن عبد الله نقل نمود که روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به من فرمود بنویس، گفتم چه بنویسم؟ فرمود: " بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم الأیمان ما وقرته القلوب، و صدقته الأعمال، والأسلام، ما جرى به اللسان، وحلت به المناکحة ". ایمان، چیزی است که دلها آن را محفوظ داشته باشند و کردارها و اعمال آن را، به مرحله ی

تصدیق درآورند ولی اسلام آنست که در زبان جاری شود و فقط موجب حلال بودن نکاح و ازدواج با هم مگردد.

راوی (ابودعامه) گوید، نمی دانم به خدا قسم! زیبایی متن بیشتر است، یا زیبایی سند آن. امام هادی (علیه السلام) فرمود: " این حدیث در صحیفهء که با املاء رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و خط

جدم علی بن ابیطالب (علیه السلام) تدوین شده است و ما خاندان رسالت، آن صحیفه را از

همدیگر به ارث و یادگار مبریم، ثبت گردیده است ". (۱)

۱۲. داستان یحیی بن اکثم با امام هادی (علیه السلام)

محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از جعفر بن رزق الله روایت کرده است: " به پیش

متوکل مرد نصرانی را آورند که با زن مسلمانی مرتکب عمل نامشروع گردیده بود هنگامی که میخواستند حد شرعی اجراء نمایند آن مرد نصرانی، اظهار اسلام کرد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان و اسلام آوردن او، شرك و عمل خلاف او را ویران ساخت

[یعنی نباید حد اجراء کرد] برخی گفتند: سه نوع حد میباشد اجراء نمود و برخی دیگر چیزهای پراکندهء دیگری....

متوکل دستور داد نامه‌ای به حضور ابوالحسن سوم یعنی حضرت امام هادی (علیه السلام) نوشته

گردد و عین جریان از امام (علیه السلام) پرسش گردد: هنگامی که امام (علیه السلام) نامه را خواند در پاسخ

مرقوم داشت: به قدری کتک زده شود تا زیر ضربات، جان دهد.

یحیی بن اکثم وقاضیان پادگان، این حکم را انکار نمودند و گفتند: امیر! از راز این مسئله

پرسش نمائید چون در کتاب و سنت چنین حکمی بیان نشده است.

١. تفسير جامع ج ٦، ص ١٤٧ - ١٤٨.

(١٦٥٦)

متوکل به حضور امام (علیه السلام) نگاشت: فقهای مسلمین این پاسخ را انکار
 منمایند و
 مگویند در قرآن و سنت چنین حکمی نیامده است؟ لطفا دلیل آن را مرقوم فرمائید.
 امام هادی (علیه السلام) در پاسخ نوشتند: " بسم الله الرحمن الرحيم، فلما رأو بأسنا
 قالوا آمنا بالله
 وحده، وكفرنا بما كنا به مشركين، فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأو بأسنا، سنة الله التي
 قدخلت في عباده، وخسر هنالك الكافرون ". (۱)
 " چون شدت قهر و خشم ما را دیدند، گفتند، ما به خداوند یکتا، ایمان آوردیم و به
 تمام
 آنچه شریک خدا قرار میدادیم کافر شده و تبری مسجوئیم - اما ایمانی که پس از
 مشاهده مرگ و عذاب، اظهار مدارند کمترین سودی به حال آنان نداشته و
 نتیجه‌ای
 در بر نخواهد داشت، سنت پروردگار در میان بندگان بر آنست که برای هدایت
 مردم، و
 بذل لطف و اعطای ثواب بر مؤمنین و خشم و قهر بر مشرکین، رسولان و انبیایی
 بفرستد
 تا مردم، به اطاعت و معصیت شناخته شوند و البته کافران در این مقام زیانکار
 میباشند ".
 وقتی نامه ی امام (علیه السلام) به متوکل رسید دستور داد نصرانی زناکار را آنقدر
 تازیانه زدند تا
 زیر ضربات کشته شد، یحیی و دیگر وابستگان درباری، شرمنده و خجل گشتند ".
 (۲)
 ۱۳. امام هادی (علیه السلام) وابن سکیت:
 روزی متوکل عباسی به ابن سکیت (۳) گفت: در حضور من از ابن الرضا (علیه
 السلام) مسألهء مشکلی
 پرس که جواب نتواند و خجل شود. ابن سکیت از آن حضرت پرسید: چرا خدا،
 موسی را
 با عصا، عیسی را با شفا دادن به کور و پیری و زنده کردن مردگان، و محمد (صلی
 الله علیه وآله) را با قرآن
 و شمشیر، مبعوث فرمود؟

۱. سورهء غافر، آیه ۸۴ - ۸۵.

۲. معجم رجال الحدیث ج ۲، ص ۳۳، احتجاج طبرسی ج ۲، ص ۴۵۴.

۳. ابن سکیت از شیعیان خاص علی (ع) بود، متوکل او را به زور معلم فرزندان خود کرد، روزی به او گفت: این دو پسر من محبوبترند یا حسن و حسین (ع) او گفت: واللہ قنبر غلام علی (ع) از تو و پسرانت بهتر است. متوکل گفت: زبان او را از قفا درآورند رحمة الله علیه آن چنان که گذشت.

امام (علیه السلام) پاسخ دادند: در زمان موسی (علیه السلام) سحر و جادوگری، رواج کامل داشت، خدا آن حضرت را با عصا وید بیضاء مبعوث کرد و بدان وسیله بر جادوی آنان، غلبه کرد و پیامبران را مبعوث نمود و حجت را بر آنها اثبات نمود.

در زمان عیسی (علیه السلام) طب، رواج داشت، خدا او را با معجزه ای فرستاد که می توانست کور مادرزاد و آدم برص دار را شفا دهد و مردگان را زنده کند، به اذن خدا، بدین وسیله بر آنان، غالب آمد و مبهوتشان کرد.

در زمان رسول (صلی الله علیه وآله) شمشیر و شعر گویی غلبه داشت، حضرت برای آنها، قرآن نورافشان و شمشیر پیروزی آورد، شعرشان را منکوب و شمشیرشان را مبهوت کرد و بدین وسیله حجت را بر آنان تمام نمود " (۱) .

۱۴. زندان و قتل متوکل:

ثقهء جلیل القدر حسن بن محمد بن جمهور فرماید: برادرم حسین بن محمد به من نقل کرد که: دوستی داشتم که مربی فرزندان " بغا " (۲) بود، او به من گفت: روزی امیر قشون خلیفه، " بغا " که از خانهء متوکل به منزل آمد، گفت: أمير المؤمنين این مرد را که " ابن الرضا " گویند، زندانی کرد و به دست علی بن کرکر سپرد.

او به وقت زندان رفتن مکفتم: " أنا أكرم علی الله، من ناقة صالح تمتعوا فی دارکم، ثلاثة أيام ذلك وعد غیر مکذوب "، (۳) معنی این سخن چیست؟ گفتیم: خدا تو را عزیز کند، کلامش

تهدید است، سه روز منتظر باش! بین چه پیش خواهد آمد؟

فردای آن روز متوکل، آن حضرت را آزاد کرد و از وی عذر خواهی نمود، روز سوم یاغز و یغلون و تماش و جماعتی از اتراک حمله کرده، متوکل را کشتند و پسرش، منتصر را به

۱. الکافی ج ۱، ص ۲۴، بحار الانوار ص ۲۱۰.
۲. او از فرماندهان بزرگ متوکل عباسی بود.
۳. این آیه در سوره هود ۶۵ سخن حضرت صالح است که چون ناقه‌اش را کشتند فرمود: بعد از سه روز عذاب خدا، خواهد آمد.

جای او به خلافت نشانند. (۱)

۱۵. خبر از قتل متوکل:

ابوالقاسم بغدادی گوید: زراره، (۲) دربان متوکل عباسی به من گفت: روزی متوکل خواست

علی بن محمد بن رضا (علیه السلام) نیز در روز سلام، مانند دیگران در پیشگاه خلیفه عبور دهند،

وزیرش به او گفت: این کار را نکن، خوب نیست، پشت سرت، بد مگویند. متوکل (خبیث) گفت: چاره ای نیست مگر اینکه باید این کار عملی شود.

وزیرش گفت: حالا که چنین است بگذار اول، فرماندهان و اشراف در مقابل تو راه روند،

آنگاه او بیاید تا مردم، گمان نکنند که تو فقط، او را در این کار هدف قرار داده ای، متوکل

چنین کرد، امام (علیه السلام) در آن راه رفتن، شرکت کرد و به زحمت افتاد چون فصل تابستان

بود، آن حضرت را دیدم که عرق کرده است.

با دستمالی، عرق او را پاک کرده و گفتم: عموزادهات (متوکل) در این کار، تنها شما را

قصد نکرده بود، دلگیر نباشید، امام (علیه السلام) فرمود: ساکت باش "تمتعوا فی دارکم ثلثة آیام،

ذلك وعد غیر مکذوب". (۳)

در تعقیب این خبر امام (علیه السلام) زراره گوید: نزد من معلمی بود از شیعه که گاهی اوقات با او

درباره این مذهب شوخی و مزاح میکردم، وقت شب که از دربار به منزل آمدم به آن

معلم گفتم: ای رافضی! بیا تا به تو خبر دهم از چیزی که امروز از امامتان شنیده ام، گفت:

چه چیز شنیده ای؟

گفتم: درباره متوکل چنین گفت، آن مرد گفت: نصیحت مرا قبول کن، اگر علی بن محمد (علیه السلام) این سخن را گفته باشد، احتیاط کن! هر چه مال و نقدینه داری، پنهان کن،

متوکل، بعد از سه روز یا مسمیرد، یا کشته میشود، در آن صورت ممکن است خلیفهء

۱. بحار ج ۵۰، ص ۱۸۹.

۲. ظاهراً آن زرافه است بجاز زراره که حاجب متوکل بود.

۳. آیهء شریفه دربارهء قوم صالح است که پس از کشتن ناقه اش فرمود: بعد از سه روز عذاب شما را خواهد گرفت، این وعدهء غیر قابل تخلف است، سورهء هود آیهء ۶۵.

بعدی، اموال تو را توقیف نماید. من از گفتهء او برآشفتم و او را فحش داده، طردش کردم، او

از پیش من بیرون رفت.

چون خودم تنها ماندم به فکرم رسید: چه ضرری دارد، احتیاط را از دست ندهم، اگر

جریانی پیش آید، برنده خواهم بود و اگر نه این کار ضرری بر من نخواهد داشت، لذا به

خانهء متوکل آمده هر چه در آن جا داشتم، خارج نموده و هر چه در خانه داشتم به دست

اقوام خود، سپردم، در منزلم فقط، حصیری ماند که روی آن مننشستم.

چون شب چهارم رسید، متوکل (توسط پسرش وعده ای از اترک) کشته شد. من و اموالم در این جریان، سلامت ماند، این پیشامد سبب شد که من، مذهب شیعه را اختیار

کرده و به خدمت امام رسیدم و ملازم، خدمتش شدم و خواستم که برای من دعا کند، و

به راستی، تحت ولایت او درآمدم. (۱)

البته نمونه‌هایی از این نوع تفاسیر و توضیح معانی آیات در کتابهای حدیثی و تفسیری

فراوان میباشند ما محض اختصار به موارد فوق بسنده نمودیم طالبین تفصیل میتوانند به تفاسیر مأثور و کتابهای حدیثی معتبر مانند: اصول کافی، من لا یحضره الفقیه، استبصار، تهذیب و دیگر منابع معتبر روایی مراجعه فرمایند.

۱. بحار ج ۵۰، ص ۱۴۸ از مختار خرائج.

بخش پنجم
F

یاران و روایتگران از امام هادی (علیه السلام)

(۱۶۶۱)

بخش پنجم / یاران و روایتگران از امام هادی (ع)...
امام علی النقی (علیه السلام) ملقب به " هادی " همانند دیگر پیشوایان معصوم (علیه السلام) دارای یاران و شاگردان و راویان متعددی میباشد که ناشر آثار و افکار و دیدگاههای علمی، فقهی، تربیتی او بوده اند و این افراد در کتابهای تراجم، احکام، درایه و احادیث اخلاقی و تربیتی شناسایی شده اند، گاهی در نقل حدیث، محض رعایت اختصار، اسامی آنان حذف میگردد ولی نوعاً در بازگویی احکام فقهی به علت اهمیت خاصی که دارند، اسامی راویان ذکر میگردد تا چگونگی حدیث منقول از نظر سند و اعتبار و دیگر خصوصیات، روشن گردد.

راویان احادیث حق بزرگی بر عهده ما دارند، چون آنان بوده اند، که ما هم اکنون از معارف، احکام و علوم و دانش اهل بیت (علیه السلام) بهره میبریم، اگر تلاش آنان نبود به یقین ما ارتباط درستی، با پیشوایان خود نداشتیم و اتفاقاً خود ائمه اطهار (علیه السلام) به نقش والای این بزرگان، اشاره فرموده اند، جائی که امام صادق (علیه السلام) در مورد یکی از راویان می فرماید: " اگر او نبود، آثار پدرم به اندراس و تباهی کشیده میشد ". (۱)

مرحوم شیخ طوسی در رجال خود اسامی تعداد ۱۸۵ نفر از یاران و راویان امام هادی (علیه السلام) را نام برده است که از محضر امام هادی (علیه السلام) کسب علم کرده اند.

ما محض ادای بخشی از حقوق آنان و محض یادآوری و جاودان سازی اسامی آنان، به تعدادی از یاران و راویان امام هادی (علیه السلام) که دسترسی داشتیم اشاره منمائیم و تفصیل آنها را به کتابهای رجال و درایه و حدیث، موکول مسازیم.

۱. حضرت عبد العظیم حسنی:
از بزرگان، راویان و دانشمندان معارف اسلامی بود، او در زهد و تقوی مقام والایی داشت،

(1663)

او روزگار برخی از اصحاب بزرگ امام ششم و هفتم و هشتم (صلی الله علیه وآله و سلم) را نیز درك کرده بود و خود از شاگردان و راویان نام آور امام جواد و امام هادی (صلی الله علیه وآله و سلم) محسوب میشود. او در مدارج ایمان و معرفت بدان جایگاه رسید که امام هادی (علیه السلام) به او فرمود: " تو از دوستان حقیقی مایی ". (۱)

" صاحب بن عباد " منویسد: " عبد العظیم حسنی در امور دین آگاه، و به مسائل مذهبی و احکام قرآن کاملا آشنا بود ". (۲)

" ابوحماد رازی " از اهل ری، مگوید: خدمت امام هادی (علیه السلام) شرفیاب شدم و مسائلی را پرسیدم، هنگامی که خواستم از خدمت امام مرخص شوم، فرمود: هر وقت مسائلی برایت پیش آمد از عبد العظیم حسنی بپرس و سلام مرا نیز به او برسان ". (۳)

او يك بار عقاید خویش را به امام عرضه داشت، و امام هادی (علیه السلام) عقاید او را تصدیق فرمود، چنان که خود مگوید: بر مولای خود امام هادی (علیه السلام) وارد شدم، چون نظرش بر من افتاد فرمود: مرحبا بر تو ای ابا القاسم! تو به راستی دوست مایی. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! میخواهم دینم را به شما عرضه دارم، چنان که مورد رضایت شما بود بر آن ثابت قدم باشم تا خدای متعال را ملاقات کنم. فرمود: بگو. عرض کردم: اعتقاد من، آنست که خدای تبارك و تعالی یکتاست و هیچ چیز شبیه او نیست، و او از " إبطال " و " تشبیه " بیرون است (ابطال: یعنی خدا را هیچ انگاشتن، و تشبیه: یعنی او را با مخلوقات شبیه و همانند دانستن)، و خدای متعال نه " جسم " است و نه " صورت " و نه " عرض " و نه " جوهر "، (۴) بلکه او پدید آورنده اجسام و صورتگر صورتهای و آفریدگار اعراض و جواهر و مربی و مالک و قرار دهنده و پدید آورنده همه چیز است.

و معتقدم که محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و پیامبر او و آخرین سفیر الهی است و

تا قیامت، پیامبری

۱. امالی صدوق ص ۲۰۴، مجلس ۵۴.
۲. عبد العظیم الحسنی، ص ۳۱.
۳. عبد العظیم الحسنی، ص ۲۴.
۴. نه مرکب بود نه جسم و جوهر نه عرض* بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

نخواهد آمد و شریعت و دین او پایان بخش همه ی ادیان و شرایع است.
و معتقدم امام و جانشین و سرپرست پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، امیر
المؤمنین علی بن
ایبطالب (علیه السلام) و سپس حسن، و بعد حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی،
جعفر بن محمد،

موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و آنگاه تو مولای من هستی.

امام فرمود: بعد از من، فرزندم "حسن" امام است.

پس مردم را نسبت به فرزندم حسن، چگونه مبینی؟

عرض کردم: مولای من مگر او چگونه است؟

فرمود: زیرا شخص او دیده نمی شود، و اظهار نامش جایز نیست تا آنگاه که قیام
کند، و

زمین را از عدل و داد پر سازد آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. (۱)
آنگاه گفتم: و اعتراف میکنم که دوست آنان، دوست خدا و دشمنان آنان، دشمن
خداست، و اطاعت از آنان، اطاعت خدا و نافرمانی از آنان، نافرمانی از خداست.
معتقدم: معراج، سؤال و جواب در قبر، بهشت، دوزخ، صراط و میزان، درست و
برحق

است، و روز قیامت آمدنی است و هیچ تردیدی در آن نیست، در آن روز خداوند
مردگان را
زنده میکند.

و معتقدم: واجبات دین، پس از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به
معروف و
نهی از منکر است.

امام فرمود: ای ابا القاسم، به خدا سوگند این همان دینی است که خدای متعال برای
بندگان پسنیدیده است، بر آن ثابت باش! خداوند، تو را در دنیا و آخرت بر گفتار
خود

۱. ظاهر امر اینست که حرمت اظهار نام آن بزرگوار، مخصوص عصر عباسی بوده باشد که هدف
پنهان داشتن او از ستمگران عصر بود که در تعقیب کشتن امام (ع) بودند اما اکنون و در اعصار بعدی
چنین حرمتی وجود ندارد چون مگر نه آنست که امام و حجت وقت، مبیایست به نام و مشخصات
مطرح گردد تا مقام و موقعیت او بهتر شناخته گردد البته این نظری است ابتدائی تا اهل فضل و عرفان
چه گویند؟

ثابت و استوار بدارد. (۱)

آن چنان که از تواریخ و روایات برمآید، حضرت عبد العظیم (علیه السلام) مورد تعقیب حکومت وقت قرار داشت، او برای مصونیت از خطر، به ایران پناهنده شد و در شهر "ری" پنهان گردید، در تاریخ زندگی او منخوانیم:

"حضرت عبد العظیم به شهر ری وارد شد در حالی که از سلطان وقت، فراری بود، و در سرداب خانه ی یکی از شیعیان در "سکه الموالی" کوی بردگان اقامت گزید و در آنجا به عبادت پرداخت، روزها را روزه مگرفت و شبها را به شب زنده داری و نماز مشغول بود، و گاهی پنهانی از خانه بیرون مآمد و قبری را که هم اکنون در مقابل قبر اوست و به امامزاده حمزه معروف است، زیارت میکرد و مفرمود: او از فرزندان موسی بن جعفر (صلی الله علیه وآله و سلم) است. و همچنان در آن خانه منزیست و خبر، اقامت و احتفای او در شهر ری به تدریج به شیعیان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید و بیشتر آنان، با او آشنا شدند. چون مردی از شیعیان، پیامبر را در خواب دید که به او فرمود: مردی از فرزندانم را به "سکه الموالی" مآورند و کنار درخت سیب در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب دفن میکنند، و به همین مکان که در آن مدفون است اشاره فرمود.

آن مرد رفت، تا آن درخت سیب و زمین را از صاحب آن خریداری کند، صاحب زمین گفت: زمین و درخت را برای چه منخواهی؟

خریدار، جریان خواب را برایش بازگو کرد، صاحب درخت گفت: من نیز خوابی همانند خواب تو را دیده ام، او جای درخت و همه ی باغ را برای حضرت عبد العظیم و شیعیان وقف کرد.

پس از چندی، حضرت عبد العظیم بیمار شد و از دنیا رفت، به هنگام غسل که او را برهنه کردند، در جیب او نامه‌یی یافتند که نسب او در آن نوشته شده بود". (۲)
وفات حضرت عبد العظیم در دوران امامت امام هادی (علیه السلام) بوده است، چون در برخی از

۱. امالی صدوق مجلس ۵۴، ص ۲۰۴.

۲. جامع الرواة جلد اول ص ۴۶۰.

روایات امام هادی (علیه السلام) زیارت او را به بعضی از شیعیان توصیه فرموده است. آن چنان که به ابوحماد رازی توصیه فرمودند.

حضرت عبد العظیم از موثق ترین علماء و راویان شیعه در زمان ائمه (صلی الله علیه وآله و سلم) محسوب میشود، آن گرامی از جمله ی مؤلفان نیز بوده است و نقل میکنند، کتابی درباره ی خطبه های امیرمؤمنان (علیه السلام) و کتاب دیگری به نام "یوم وليله" [در اعمال و ادعیه روز و شب] نوشته است. (۱)

۲. حسین بن سعید اهوازی:

از یاران امام رضا و امام جواد و امام هادی (صلی الله علیه وآله و سلم) میباشد، او از همه ی آن بزرگواران نقل حدیث کرده است، اصلاً از مردم کوفه است ولی همراه برادرش به اهواز، منتقل شد و از آنجا به قم آمد و در قم، جهان را بدرود گفت.

حسین بن سعید ۳۰ عنوان کتاب در ابواب فقه و آداب و اخلاق تألیف کرد، و کتابهای او در میان علما معروف است، چنان که مرحوم مجلسی اول مفرماید: "بر وثاقت او و بر عمل به روایات او، اتفاق علماء مشاهده میشود".

و مرحوم علامه درباره او فرموده است: "وی مورد وثوق و از اعیان علماء و جلیل القدر بوده است".

مرحوم شیخ طوسی منویسد:

"حسین بن سعید علاوه بر مقام علمی، در ارشاد و هدایت مردم نیز مکوشید، لذا "اسحق بن ابراهیم حضینی" و "علی بن ریان" را به خدمت امام رضا (علیه السلام) رساند، و سبب آشنایی آنان با مذهب حق و تشیع گردید. آنان از او احادیثی را مشنیدند و به برکت او و خدمات ارزنده اش با معارف الهی آشنایی پیدا کردند، و نیز "عبد الله بن محمد حضینی"

و غیر آنان را نزد امام رضا (علیه السلام) برد و با معارف اسلامی آشنا شدند تا آنجا که به مقالات

عالي رسيڊند و خدمات اسلامي انجام دادند. (٢)

-
١. عبد العظيم الحسني ص ٦٣.
 ٢. تنقيح المقال ج ١، ص ٣٢٩، كتاب اختيار معرفة الرجال ص ٥٥١.

۳. فضل بن شاذان نیشابوری:

مردی بزرگ و مورد اعتماد و فقیهی عالی مقام و متکلمی توانا بود، گروهی از بزرگوارترین یاران ائمه را، از قبیل " محمد بن ابی عمیر "، " صفوان بن یحیی "، درك کرد و

حدود پنجاه سال با آنان معاشرت داشت و از آنان بهره‌ها میبرد، چنان که خودش مگوید: هنگامی که " هشام بن الحکم " در گذشت " یونس بن عبد الرحمن " خلیفه ی

آنان شد، و هنگامی که او درگذشت، " سكاك " در رد مخالفان خلیفه ی آنان گردید، و هم

اکنون خلیفه ی آنان منم. (۱)

مرحوم شیخ طوسی او را جزو اصحاب امام هادی و امام عسکری (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر کرده است، و برخی از علمای رجال، او را از اصحاب امام هادی (علیه السلام) نوشته اند ضمن آنکه او را از یاران

امام جواد و امام عسکری (علیه السلام) نیز دانسته اند. (۲)

" فضل بن شاذان " کتابهای بسیاری نوشت و گفته اند ۱۸۰ عنوان کتاب تألیف کرد، و از آن

جمله کتاب " الأیضاح " در علم کلام در تحلیل عقاید اصحاب حدیث است که این کتاب

توسط دانشگاه تهران در ۱۳۹۲ قمری به چاپ رسیده است.

اقوال و آثار " فضل بن شاذان " مورد توجه علمای بزرگ بوده و به قول او در رد و قبول

راویان بسنده مگردند، مرحوم کلینی، پاره‌یی از کلمات و نظرات او را در کتاب شریف

کافی مورد توجه قرار داده است، و نیز مرحوم صدوق و شیخ طوسی به کلمات و اقوال او

بسیار توجه داشتند. مرحوم اردبیلی مؤلف " جامع الرواة " منویسد: او رئیس و بزرگ

طایفه ما، شیعیان، است و ارجمندتر از آنست که درباره او سخنی بگوییم.

" فضل بن شاذان " در سفری، خدمت امام یازدهم شرفیاب شد، هنگام مرخص شدن از

خدمت امام، کتابی که خودش نوشته بود از دستش افتاد، امام (علیه السلام) آن را برداشت و

ملاحظه کرد و بر او رحمت فرستاد و فرمود: " من بر مردم خراسان غبطه میبرم که

۱. منتهی المقال ۲۴۲، مقدمه ی کتاب الايضاح چاپ دانشگاه، ص ۳.

۲. مقدمه ی الايضاح ص ۹ و ۸۶.

فضل بن شاذان را در میان خود دارند " (۱).
 به روایتی دیگر، کتاب " الیوم واللیلة " [پیرامون احکام و اعمال عبادی روز و شب]
 او را به
 امام عسکری (علیه السلام) نشان دادند، آن گرامی سه بار بر او رحمت فرستاد و
 فرمود: سزاوار است
 به آن عمل شود. (۲)
 شهید بزرگوار قاضی نورالله شوشتری در مورد فضل بن شاذان منویسد: " او از اکابر
 متکلمین و افاضل مفسرین و محدثین و اعظام اشراف فقها و مجتهدین و اعیان قراء و
 نحویان، و لغویین بوده است " (۳)
 فضل بن شاذان در نیشابور مزینست، عبد الله طاهر او را به جرم تشیع، تبعید کرد و
 او به
 بیهق (سبزوار) رفت. هنگامی که خوارج در خراسان طغیان کردند، فضل از بیم آنان
 از
 آنجا بیرون آمد و از رنج راه بیمار شد و در ایام امامت امام عسکری (علیه السلام) از
 دنیا رفت و در
 نیشابور قدیم به خاک سپرده شد، و قبرش در يك فرسخی نیشابور فعلی، هم اکنون
 زیارتگاه شیعیان است و به قبر او تبرک مجویند " (۴)
 ۴. ابو عمرو خدءاء:
 شیخ بزرگوار طوسی در رجال خود، او را از اصحاب امام هادی (علیه السلام)
 شمرده است، نام او در
 حدیث نوا در باب معیشت اصول کافی آمده است [حدیث ۵۰]. (۵)
 ۵. ابو عبد الله مکاری:
 او از اصحاب هادی (علیه السلام) میباشد آن چنان که شیخ بزرگوار طوسی در
 کتاب رجال خود
 آورده است. (۶)

-
۱. خاندان وحی، حجة الاسلام والمسلمین سید علی اکبر قرشی أرموی به نقل از جامع الرواة، ج ۲، ص ۵.
 ۲. منتهی المقاصد ۲۴، مقدمه ی الايضاح ص ۸۷.
 ۳. مقدمه ی الايضاح، ص ۲.
 ۴. منتهی المقال ص ۲۴۲، مقدمة الأيضاح ص ۴۸ - ۵۲.
 ۵. معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۲۶۰ کد معرفی ۱۴۶۲۰.
 ۶. معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۲۳۱، کد معرفی ۱۴۵۱۶.

(1669)

۶. ابو عبد الله مغازی:
- یکی دیگر از اصحاب امام هادی (علیه السلام) میباشد آن چنان که در رجال شیخ آمده است و
- برخی نیز او را از اصحاب امام هادی (علیه السلام) شمرده است. (۱)
۷. ابو طاهر برقی:
- او برادر احمد بن محمد برقی از اصحاب امام هادی (علیه السلام) میباشد و در رجال شیخ نام او در
- زمره اصحاب امام هادی (علیه السلام) آمده است. (۲)
۸. ابو الحسن بن رجا عبرتائی:
- ابن شهر آشوب در مناقب او را از یاران امام هادی (علیه السلام) شمرده است و در جزء چهارم
- مناقب باب امامت امام هادی (علیه السلام) روایتی از او آورده است. (۳)
۹. ابو جعفر اشعری:
- ابن شهر آشوب در مناقب جزء چهارم او را از راویان نص بر امامت امام هادی (علیه السلام) شمرده
- است، جائی که مقدمات امامت را مشمرد. (۴)
۱۰. ابوبکر فهفکی:
- مکنی به ابن ابی طیفور متطبب یکی از یاران امام هادی (علیه السلام) میباشد آن چنان که مرحوم
- شیخ طوسی در رجال خود آورده است و در کتاب کافی در باب تنصیص بر امامت امام
- هادی (علیه السلام)، حدیث یازدهم از طریق او از امام جواد (علیه السلام) نقل شده است. (۵)
۱۱. ابو یعقوب بجلی:
- مرحوم برقی او را از اصحاب و یاران امام هادی (علیه السلام) شمرده است. (۶)
- در ضمن بانوئی به نام فاطمه دختر هشتم جزو راویان آن حضرت آمده است.

-
۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۲۳۱، کد معرفی ۱۴۵۱۵.
۲. معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۱۹۹، کد معرفی ۱۴۴۰۷.
۳. معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۱۱۲، کد معرفی ۱۴۰۹۰.
۴. معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۹۱، کد معرفی ۱۴۰۲۱.
۵. معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۹۱، کد معرفی ۱۳۹۸۲.
۶. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۸۱، کد معرفی ۱۴۹۴۴.

(1670)

شهادت

شهادت در راه خدا و در مسیر تبلیغ آئین حق، زینت اولیای خدا و حلیت واقعی پیشوایان راه حق و حقیقت میباشد، به حدی که کمتر پیشوایی را سراغ داریم از این فیض عظیم محروم گردیده باشد.

چه سعادت بالتر از این رتبت و منزلت که انسانی، فدای هدف و آرمان مقدس خویشتن

گردد گر چه تشبیه بسیار نارسا و ناتوان است ولی در بیان مقصود گریزی از به کارگیری

آن نیست پروانه با آن همه ضعف و نقص ادراکی و جسمی، وقتی عاشق شمع و واله زیبایی

وتألؤ نور آنست آنقدر در اطراف آن پر مزند تا خود را فدا و فنای محبوب خویش مسازد. اولیای الهی که سرخیل عاشقان خدا والهان راه دین هستند. خود مروج شهادت و سرچشمه فداکاری و ایثار میباشند ارتباط و علائق آنان به خاک، مال و منال و

دیگر ابزار زندگی نوع علاقه مجازی و گذرا میباشد.

آنان به حیات مادی به منزله پلی منگردند که مبیاست عبور کرد و کاری به مهندسی،

ابزار و آلات و نحوه ساختمان آن ندارند مگر نه اینست این سخن از امام سجاد زین

العابدین و شرف العارفين صادر شده است جائی که مفرماید: " ألدنيا قنطرة فأعبروها ولا تعمروها " دنیا به منزله پلی است جهت عبور و مرور از آن عبور کنید و به تعمیر آن،

خود را مشغول نسازید، این عدم علاقه، به معنی ترك تعلقات و وابستگیهای ذاتی است

به ترتیبی که دنیا دوستان و حریصان مال و منال دو اسبه به سوی آن متازند و خود دنیا را غایت و هدف اصلی حیات مپندارند غافل از اینکه ذات نیافته از هستی بخش،

کی تواند که شود هستی بخش، دنیایی که خود دائم در حال تغییر و تبدیل و زوال و فنا

است چگونه میتواند خود آرام بخش و تسکین آفرین و ثابت و پایدار باشد که علاقه و

گرایش داوطلبان را به صورت ثابت و پایدار به خود جلب نماید؟ و حقایق ثابت و اصول

پایدار حیات را زیر سوال ببرد.
پیشوایان معصوم (علیه السلام) ما به کشاورزی، باغ، دامداری، نخلستان و حفر چاه
و چشمه

(۱۶۷۱)

میرداختند و خود امیر المؤمنان (علیه السلام) چندین حلقه چشمه احداث و وقف مردم کردند

که امروز هم در اطراف مدینه به عنوان " آبار علی (علیه السلام) " چاهها و چشمه‌های علی (علیه السلام) موجود و معروف میباشد ولی پرداختن به آن امور نه از باب اصالت دادن به دنیا و زندگی

مادی است بلکه به این عنوان بود که نیاز خود را از مردم قطع کنند آبروی خود و اهل و عیال و وابستگان را حفظ کنند وقتی عنوان پرداخت به مسائل دنیوی، همین انگیزه باشد در چنان صورتی دنیا طلبی عین عقبی و آخرت و عین طلب مرضات خدا و خشنودی اولیای دین مگردد فشردهء سخن آنست که نگرش ائمه اطهار (علیه السلام) به دنیا و امور دنیوی يك نوع نگرش مجازی و اعتباری است نه نگرش اصیل و حقیقی پس در چنین فرضی در برابر چنین دنیای مجازی و اعتباری، جهان وسیع و حیات سعادت بخش و نعیم مقیم و بالاتر از همه، لقای رضای خدا و مهمانی رب الأرباب میباشد و مشمول ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون (۱) هم باشد.

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان * چه غم از موج دریاها چو باشد نوح کشتیان!

بر همین اساس و اندیشه است که پیشوایان راه حق، دائم در آرزوی لقای یار و مشتاق وصال محبوب بوده اند.

البته هدف ما شهادت پر سعادت است که در روند دین و پیشرفت احکام خدا تأثیر گزار باشد و مقصود را پیش ببرد کلام " فزت و رب الكعبة " شعار تمام پیشوایان معصوم بوده است و همین اصل مجوز " ما منا إلا قتیل او مسموم " میباشد.

امام هادی (علیه السلام) هم پس از زندانهای مکرر، و پس از ایذاها و شکنجه‌های روحی و جسمی که در راه خدا و در مسیر ترویج مکتب، متحمل بود بالأخره در سال ۲۵۴ در سن ۴۲ سالگی در اثر سم به لقاء الله پیوست و این امر توسط دستیاران " معتر " خلیفه عباسی صورت گرفت در روز شهادت آن بزرگوار وحدت نظر وجود ندارد جمعی سوم

رجب را

۱. آل عمران آیه ۱۶۹.

(۱۶۷۲)

اختیار کرده اند. بنابر آنکه ولادت آن بزرگوار در سال ۲۱۲ بوده باشد سن شریفش در وقت رحلت قریب ۴۲ سال بوده است و در وقت وفات پدر بزرگوارش هشت سال و پنج ماه تقریباً از عمر شریف آن حضرت گذشته بود که به منصب امامت و خلافت عظمی

نایل و سرفراز گردید و مدت امامت او ۳۳ سال بود. طبق وصیت و سفارش مخصوص خود در منزل مسکونی اش واقع در محله عسکری شهر سامراء مدفون گردید. (۱) و فرزند برومندش امام حسن عسکری (علیه السلام) بر جنازه ی پدر در جاده ای که مقابل منزل " موسی بن بغا " قرار داشت نماز گزارد پیش از آنکه خلیفه ی

عباسی یا نمایندگان او رسیده باشند. (۲) مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب گوید: رحلت ابوالحسن علی فرزند محمد عسکری (علیه السلام) در دوران حکومت معتز خلیفه عباسی به سال ۲۵۴ هجری روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الآخر رخ داد. برخی گفته اند که ۴۰ ساله بود و برخی دیگر ۴۲

سال وعده ای کمتر از آن هم گفته اند. پشت سر جنازه صدای کنیزی شنیده مشد که میگفت: ما از روز دوشنبه چهها که نکشیدیم؟! بر جنازه اش احمد فرزند متوکل در شارع ابی احمد نماز گزارد و در منزل خود مدفون گردید.

سوگ و عزای خاندان در رحلت امام هادی (علیه السلام) عموم اهل سامراء متأثر و گریان شدند مخصوصاً خاندان امامت حالت فوق العاده ای داشتند: صاحب رجال کشی با اسانید معتبر خود نقل کرده است:

" در روز رحلت امام هادی (علیه السلام) فرزند برومندش ابومحمد " حسن عسکری (علیه السلام) " با پیراهن چاک از منزل بیرون آمد یکی از مخالفان اهل بیت به نام " ابن عون ابرش " به یکی از

١. اثبات الوصية مسعودي، ص ٤٥٤.
٢. بحار الانوار ج ٥٠، ص ٢٠٧، مروج الذهب ج ٤، ص ٣١٠، سفينة البحار ج ٢، ص ٢٤١.

شیعیان نوشت کدام يك از پیشوایان را تاکنون شنیده یا دیده ای که در چنین مواردی پیراهن چاك کرده باشند؟
امام در پاسخ گفتند: ای ناآشنا به مسائل آیا نشنیده ای که موسی (علیه السلام) پیامبر در مرگ برادرش "هارون" پیراهن چاك نمود. (۱)

تعیین جانشین خود
تحمل مسئولیت بزرگ امامت و راهنمایی و تعیین جانشین برای ارشاد مردم از وظائف بزرگ الهی است که به امر پروردگار عالم لازم بود صورت گیرد و اگر نه مردم به ضلالت و گمراهی مافتادند.

از این رو در زندگی هر يك از ائمه معصومین (علیه السلام) این نوع سفارش و تعیین دیده می شود
تفصیل آن در کتب کلام و حدیث آمده است خواننده برای اطلاع بیشتر میتواند به جلد اول کتاب "کافی، باب الحجة" مراجعه کند. و ما در اینجا فقط به نقل دو مورد اشاره میکنیم:

۱. ابوبکر فدکی گوید: پیشوای دهم به من مرقوم فرمودند:
پسرم حسن از عموم نوادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پیشوائی و امامت شایسته تر و زیننده تر است
او بزرگترین پسران و جانشین من است و شایسته است شما احکام و مسائل دین را از او فرا بگیرید و در حل گرفتاریها به او مراجعه کنید و از او کسب علم و دانش نمائید که وی

اهل و شایسته این کار است. (۲)

۲. بشار بن احمد از عبد الله بن محمد اصفهانی نقل میکند:
ما تا روز رحلت امام دهم فرزند آن حضرت را به عنوان امام و پیشوا نمشناختیم تا اینکه بعد از شهادت پدر بر ما معلوم گردید که او حجت خدا است چون ایشان بر جنازه ی

۱. جلاء العیون سید عبد الله شبر ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. ارشاد مفید ص ۶۹.

(1674)

پدر نماز گزاردند و عامل این شناسائی آن بود که امام هادی (علیه السلام) بارها فرموده بودند

صاحب شما بعد از من فردی است که بر جنازه من نماز بگذارد. (۱)

امام حسن عسکری (علیه السلام) پس از درگذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و بر حسب تنصیص پیشوایان قبلی و طبق وصیت و سفارش پدر بزرگوارش به امامت رسید و مدت امامت او به علت سختگیریهای بیرون از حد مقام خلافت! با تقیه و احتیاط کامل توأم بود با این وضع اغلب اوقات او در زندان سپری میشد که تفصیل آن را در کتاب زندگانی امام حسن عسکری (علیه السلام) یازدهمین پیشوای معصوم مطالعه خواهید فرمود. (۲)

فرزندان و اخلاف امام هادی (علیه السلام) دارای پنج فرزند بود. به نامهای: ۱. سید محمد بزرگترین آنان. ۲. ابو محمد - حسن عسکری (علیه السلام). ۳. حسین. ۴. جعفر که در اواخر کار مدعی امامت شد و معروف به "جعفر کذاب" گردید. ۵. دختری به نام "عایشه".

محمد که از نظر سن بزرگتر از همه بود و مرد علم و تقوا محسوب میگشت در سنین جوانی دنیا را وداع گفت و پدر را در سوگ خود، متأثر ساخت و برادرش امام حسن عسکری (علیه السلام) را سینه چاک نمود. مرحوم شیخ مفید صاحب ارشاد تفصیل واقعه را این چنین منگارد: (۳) "پیشوای دهم بر کرسی ویژه خود نشسته بود و مردم شهر، و خاندان امام و عموزادگان از فرزندان ابوطالب و عباس دور او گرد آمده بودند که تنها تعداد شخصیت‌های سرشناس بیش از یکصد و پنجاه تن میرسید، در اطراف او صف کشیده بودند.

عده ای نشسته و جمعی سر پا ایستاده بودند در این موقع جوانی در حدود بیست ساله، با

۱. ارشاد مفید ص ۳۱۵.
۲. از انتشارات نسل جوان شماره ۳۶۰.
۳. ارشاد مفید ص ۳۱۶، چاپ تهران.

گریبان چاك زده و چهرهء آشفته، از سرسرای حرم امام، بیرون آمد و در پشت سر او جای گرفت، اغلب این جوان را درست نمی شناختند اما سیمای اندوهناك و چشمان گریان و حالت آشفتهء او افکار مردم را به خود جلب کرد و پیدا بود که صاحب درد و دل سوخته ای است از متن خاندان.

لحظاتی سپری نشده بود که پیشوای دهم (علیه السلام) متوجه انقلاب روحی او گردید و فرمود:

" پسر! به درگاه خداوند متعال شکر و سپاس بجا آور! و این قدر اضطراب و ناراحتی منما و بدان دربارهء تو تقدیری تازه پدیدار شده است... ".

مردم پس از این جریان، دریافتند که این جوان غمگین و نالان، فرزند برومند و رشید پیشوای دهم میباشد. او که خاطری پریشان و دلی غمگین و چشم گریان داشت تا این سخن را از پدر شنید یکباره به گریه افتاد و گفت: " إنا لله وانا اليه راجعون " همگان از خدائیم و همگی به سوی او بازخواهیم گشت. این جریان در سکوت مطلق حضار سپری شد و روز اندوه پایان گرفت. مردم سخت اشتیاق شناختن این گوهر گرانبها را داشتند و از خصوصیات و مشخصات او جويا بودند تا معلوم گردید او " ابومحمد حسن بن علی "

فرزند رشید و وارث امامت و ولایت الهی است ".

اوست که پدر عالیقدر امام عصر " حجة بن الحسن " خواهد بود.

سید محمد فرزند امام هادی (علیه السلام) صاحب زیارتگاه معروف امام هادی (علیه السلام) علاوه بر امام حسن عسکری (علیه السلام) پسری به نام سید محمد دارد که در ایام حیات پدر از دنیا رحلت نمود و گریه و نالهء برادر به خاطر درگذشت او بود.

سید محمد، صاحب آن مزار شریف و معتبری است که با مسافت اندك از سامراء قرار دارد که زائران با اشتیاق تمام او را قصد میکنند و در زیارت او کرامات و شگفتی های

دیده اند و نقل نموده اند که نذوراتی که جهت این سید والاقدر در طول سال انجام میپذیرد رقم بسیار بلندی را تشکیل میدهد.

(۱۶۷۶)

حاجی نوری صاحب مستدرک الوسائل استاد محدث قمی اعتقاد عجیبی به این سید و الا گهر داشت به حدی که او دستور تعمیر و تجدید بنای حرم او را داد و ضریحی بر او

ساخت و در لوحه آن در مقام معرفی چنین نگاشت:

" هذا مرقد السيد الجليل ابي جعفر محمد بن الامام ابي الحسن علي الهادي (عليه السلام) عظيم

الشأن جليل القدر وكانت الشيعة تزعم انها الامام بعد ابيه (عليه السلام) فلما توفي نص ابو ه علي

أخيه ابي محمد الزكي وقال: " احدث الله شكرا فقد احدث فيك امرا "، خلفه ابو ه في المدينة طفلا وقدم عليه في سامراء شمتدا ونهض الى الرجوع الى الحجاز ولما بلغ بلدا على تسعة فراسخ مرض وتوفي ومشهده هناك ولما توفي شق ابو ه ثوبه وقال في جواب من عابه عليه قدشق موسى على اخيه هارون وكانت وفاته في حدود اثنين وخمسين بعد المأتين ". (۱)

" این جا مرقد مطهر سید بزرگوار ابو جعفر محمد بن الامام ابوالحسن الثالث علی الهادی

مباشد عظیم الشأن، جلیل القدر میباشد.

شیعه گمان مسکرد امامت پس از پدر، نصیب او خواهد بود هنگامی که او در گذشت پدرش امامت را بر برادرش تنصیب نمود و فرمود:

" در برابر نعمت الهی شکر انجام دهید چون در زندگی تو امر جدیدی احداث نمود "، به

هنگام مسافرت به سامراء در ایام طفولیت پدرش، او را در مدینه باقی گذاشته بود او به

سامراء تحت نظر وارد شد و درخواست به حجاز برگردد و در بین راه هنگامی که به بلد

در ۹ فرسخی سامراء رسید مریض گردید و از دنیا رفت به هنگام مرگ او پدرش امام

هادی (علیه السلام) یقه پاره کرد برخی از ایراد گیران تعبیر نمودند که شما چرا در مرگ فرزند

اینقدر بی تابی میکنید؟

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: موسی در مرگ برادرش هارون یقه پاره کرد. وفات او در سال ۲۵۲ رخ داد، امام حسن عسکری با برادرش انسی داشت چون او

را در

١. سفينة البحار ج ١، ص ٣٣٠.

(١٦٧٧)

دوران کودکی در مدینه باقی گذاشته بود".
و برخی تنها سه فرزند بر امام هادی (علیه السلام) ذکر کرده اند و آنان عبارت از
حسن، جعفر و
محمد میباشد. (۱)
و برخی امام هادی (علیه السلام) دارای چهار فرزند: محمد، حسن، حسین، جعفر
دانسته اند. (۲)
و عائشه را از فرزندان امام حسن عسکری (علیه السلام) شمرده اند. (۳)
در هر صورت اعقاب و اخلاق آن امام همام از طریق امام حسن عسکری (علیه
السلام) پایدار و
ماندگار میباشد.

-
۱. تاریخ اهل البیت از منشورات موسسه آل البیت لأحیاء التراث ص ۱۱۱، تحقیق سید محمد رضا
حسینی جلالی.
 ۲. روضة الشهداء.
 ۳. تاریخ اهل البیت از منشورات آل البیت قم ص ۱۱۲.

منابع ومأخذ...

منابع ومأخذ

١. ائمتنا / محمد على دخيل / بيروت.
٢. احقاق الحق / قاضى نورالله شوشترى / با تعليقات آية الله مرعشى - قم.
٣. الأعلام / خيرالدين زرکلى / بيروت.
٤. البداية والنهاية / ابوالفداء ابن كثير / چاپ بيروت.
٥. الذريعة الى تصانيف الشيعة / حاج آقا بزرگ تهرانى.
٦. الصواعق المحرقة / احمد بن حجر هيثمى / چاپ لبنان.
٧. المستطرف / إصمعى / بيروت.
٨. بحار الأنوار / مجلسى / أعلمى - بيروت.
٩. تنمة المنتهى / شيخ عباس محدث قمى / دارالكتب الإسلاميه.
١٠. تحف العقول / حسن بن شعبه / دارالكتب الإسلاميه.
١١. تذكرة الأولياء / عطار نيشابورى.
١٢. تنقيح الرجال / مامقانى / چاپ نجف.
١٣. جلاء العيون / مجلسى ج ٣ / چاپ ايران.
١٤. حلية الأولياء / شر / چاپ ايران.
١٥. خصال / صدوق / علميه الاسلامى.
١٦. ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى / چاپ لبنان.
١٧. روضات الجنان وجنات الجنان / حافظ حسينى.
١٨. روضة المتقين / شيخ مرتضى مجلسى / چاپ كوشانپور تهران.
١٩. ريحانة الأدب / محمد على مدرس تبريزى / اقبال.
٢٠. سفينة البحار / محدث قمى / چاپ فراهانى تهران.

٢١. سلسلة الذهب / ابن عماد حنبلي / بيروت.
٢٢. سيرهء پيشوايان / مهدي پيشوائي / توحيد قم.
٢٣. شذرات الذهب / ابن عماد حنبلي / بيروت.
٢٤. شرح نهج البلاغه / دكتور شهيدى / چاپ تهران.
٢٥. صحيفهء سجاديه (عليه السلام) / صدر بلاغى / آخوندى.
٢٦. صفوة الصفوه / ابن بزاز / چاپ تبريز - تصحيح مجد طباطبائى.
٢٧. عقد الفريد / ابن عبدربه / چاپ مصر.
٢٨. على بن الحسين (عليه السلام) / دكتور شهيدى / دفتر نشر فرهنگ اسلامى.
٢٩. عيون الأخبار / ابن بابويه / دارالكتب الاسلاميه.
٣٠. فهرست كتابخانه آية الله مرعشى / اشكورى / شهاب.
٣١. كشف الغمه في معرفة الائمة / على بن عيسى إربلى / چاپ لبنان - بيروت.
٣٢. كفاية الطالب في مناقب على بن ابيطالب / گنجى / بيروت.
٣٣. لهوف سيد بن طاووس / سيد بن طاووس / دفتر نشر نويد اسلام.
٣٤. مرآة الجنان / يافعى / بيروت.
٣٥. مروج الذهب / مسعودى / چاپ السعادة مصر.
٣٦. مطالب السؤل / كمال الدين بن طلحه / بيروت.
٣٧. معجم رجال الحديث / آية الله سيد ابوالقاسم خوئى / چاپ نجف.
٣٨. مناقب / ابن شهر آشوب / اسلاميه.
٣٩. من لا يحضره الفقيه / صدوق / اسلاميه.
٤٠. منهاج السنه / ابن تيمه / بيروت.
٤١. مؤلفات زيديه / حسينى اشكورى / نشر شهاب.
٤٢. ناسخ التواريخ / محمد على سپهر / اسلاميه.
٤٣. وفيات الأعيان / شمس الدين احمد بن محمد بن خلكان / بيروت.
٤٤. ينابيع الموده / شيخ سليمان بلخى قندوزى / چاپ بيروت - لبنان.